

پرونده‌ای درباره

آلودگی هوا در کلان‌شهرها

نفس‌های سنگینی
که به شماره می‌افتند

شماره دوم
دوره جدید
مردادماه ۱۳۹۳

سرامد

saramad

ماهنامه خبری، علمی، آموزشی، تحلیلی
بنیاد ملی نخبگان

نشست دکتر ستاری با اساتید
و هنرمندان برجسته کشور



نه این جا سیاه سیاه
نه آن جا سپید سپید

با آثار و گفتاری از: ■ شهرهای مجازی

سید کاظم علوی پناه ■ چه بلاي سر دباي ما

میرجلال‌الدین کنزازی ■ آوردند:

سید محمد بهشتی ■ آرمان شهر قرن

کمال‌الدین پیرموذن ■ بیست و یکی

حسین راغفر ■ آن چه باید

لطف‌الله آجدانی ■ درباره بورس ایده بدانیم:

مهدی زارع ■ خبر خوش

حمیدرضا ترقی ■ برای فناوری،

کیومرث منشی‌زاده ■ بد برای وکلا

بهمن آرمان ■ بررسی موانع حضور

یوسف رشیدی ■ نخبگان در عرصه‌های

محمد حقانی ■ اجتماعی:

محمد رضا خان محمدی ■ سفته‌پروری

در نهادهای ■ ... و

ضد توسعه



اعطای جایزه‌های تحصیلی به دانشجویان مستعد

بنیاد ملی نخبگان به منظور حمایت از دانشجویان صاحب استعداد برتر در دانشگاه‌ها، پژوهشگاه‌ها و مراکز فناوری کشور، اعطای جایزه‌های تحصیلی به دانشجویان مستعد را در سال ۱۳۸۶ به تصویب رساند و پس از آن در راستای اجرای سند راهبردی کشور در امور نخبگان و همچنین به منظور هدایت هدفمند دانشجویان و تعریف جدیدتری از روابط بنیاد، دانشگاه و دانشجو برای اختصاص مناسب و شایسته این جوایز، مشمولان، جوایز و شرایط اعطای آن را در اردیبهشت ماه سال جاری (۱۳۹۳) مورد بازنگری قرارداد.

بنیاد ملی نخبگان سعی کرده تا در ارائه جوایز تحصیلی خود گروه وسیعتری از دانشجویانی را که در طول تحصیل از خود توانمندی نشان می‌دهند، زیر چتر حمایتی خود قرار دهد.

انواع جوایز تحصیلی

جوایز تحصیلی به دانشجویان مستعد در چهار دسته آموزش، پژوهش، فناوری و فرهنگ و هر کدام به نام یکی از دانشمندان اسلامی- ایرانی اعطاء می‌شود.

جایزه آموزش با هدف تسهیل مسیر آموزشی و هدایت دانشجویان برای ورود به عرصه آموزش و جایزه پژوهش برای هدایت دانشجویان در مسیر پژوهشی در دانشگاه اعطاء می‌شود. هم-چنین جایزه فناوری به منظور هدایت دانشجویان به عرصه کارآفرینی و نوآوری و جایزه فرهنگ در جهت ارتقای فرهنگ اسلامی- ایرانی، تقویت هویت ملی و رفع نیازهای مادی و اجتماعی دانشجویان در نظر گرفته شده است.

مشمولان جایزه‌های تحصیلی

دانشجویانی که می‌توانند مشمول جوایز تحصیلی قرار گیرند شامل برگزیدگان المپیادهای ملی دانش‌آموزی و دانشجویی، برگزیدگان آزمون‌های سراسری در مقاطع مختلف تحصیلی، دانشجویان ممتاز مؤسسه‌ها، برگزیدگان جشنواره‌های علمی، پژوهشی و فناوریانه مورد تأیید بنیاد، برگزیدگان مسابقه‌های قرآنی، برگزیدگان هنری و ادبی، برگزیدگان مسابقه‌های ملی مهارت و مخترعان برگزیده است.

فرایند دریافت جوایز تحصیلی

دانشگاه‌ها و مؤسسات کشور هر ساله فهرستی از دانشجویان برتر خود را که مشمول شرایط دریافت جایزه تحصیلی هستند، برای بنیاد ملی نخبگان ارسال می‌کنند. بنیاد نیز پس از بررسی و تطبیق آن با شرایط دریافت‌کنندگان، مشمولان نهایی را برمی‌گزیند و جوایز را به آنان اعطا می‌کند.



بی نقد فتیر است

پرویز کرمی

این جمله شاهانه معروف است که «ما همه چیزمان به همه چیزمان می‌آید». اما اگر واقعا این‌طور بود، شاید این همه مسئله‌ای که الان داریم، نداشتیم. واقعیت این است که ما با وجود سعی و تلاشمان، به اجزای جدا از همی بدل شده‌ایم که هیچ‌کدام به هیچ‌کدام ربط نداریم. مسائل جهان - به‌خصوص مسائل جهان مدرن - به هم پیوسته است و هر تغییر و تغییری روی بقیه تاثیر دارد. نمی‌شود بخشی را سلیقه‌ای و شخصی دست‌کاری یا تعطیل کرد و بعد نگران نبود که دومینووار روی بقیه تاثیر بگذارد. ما نمی‌توانیم در علم و فناوری پیشرفت کنیم و قله‌های مرتفع را فتح کنیم، اما به گردش آزاد اطلاعات در این حوزه بی‌اعتنا باشیم و آن را تجملی و زائد و فرمالیته (تشریفاتی) بپنداریم. گردش آزاد اطلاعات اتفاقا جزء قدم‌های بنیادین توسعه و پیشرفت است. در گردش آزاد اطلاعات نیز جایگاه «نقد» آن قدر موکد و مهم است که بی آن دیگر کارهایمان روی هواست. درباره نان چطور می‌گویند بی‌مایه فتیر است، بی‌نقد هم جز تعارف و اجمال، چیزی عایدمان نمی‌شود. ما نیازمند نقد منصفانه و دلسوزانه‌ای هستیم که نقاط ضعف و اشکالات کار را یادآورمان شود. طبیعی است که مسئولیت‌های سیاسی و اجتماعی گاهی ما را چنان به خود مشغول می‌دارند که حتی از بدیهیات و مسائل دم‌دستی غافل می‌شویم. مطبوعات، چشم و گوش‌های باز جامعه هستند که اگر از موقفی دلسوزانه و خیرخواهانه رصد کنند، می‌توانند مسئولان را نیز به ایرادات و اشکالات کار واقف کنند.

فلسفه وجودی نشریه‌ای مثل «سرامد» همین است که علاوه بر گردش آزاد اطلاعات در زمینه علم و فناوری، امکان نقد و گفت‌وگو بین مسئولان و منتقدان و نخبگان را فراهم آورد. ما با مسائل بنیادی و مهمی در عرصه علم و فناوری و موضوع نخبگان مواجهیم که بررسی آن‌ها محتاج گفت‌وگو و تأمل است. ساده‌ترین راهی که می‌توانیم به این گفت‌وگو برسیم، همین «سرامد»ی است که بی‌ادعا دست یاری به سوی شما دراز کرده تا نظریات و نقدهای شما را بشنود و باب گفت‌وگو را با شما باز کند. ■

ان‌شاءالله.

- ۳ بی نقد فتیر است / پرویز گرمی
- ۶ کارها و کاردانها / سیدعلی میرفتاح
- ۹ ما حق ناامیدی نداریم / دکتر سعید سهراب پور
- ۱۰ مده کار معظم به نوحاسته / محمد یوسف نیا
- ۱۲ عالمی از نو نباید ساخت و از نو آدمی / امیر رازی
- ۱۴ پرستوها به لانه باز می گردند؟ / سید رضاعلوی
- ۱۷ گفت و گو با میر جلال الدین کزازی / مهدی وزیربانی
- ۲۰ آرمان شهر قرن بیست و یکمی / حنا خدا بنده
- ۲۳ از ماست که بر ماست / دکتر مهدی زارع
- ۲۶ اخبار داخلی
- ۳۲ پرونده / نفس های سنگینی که به شماره می افتند / المیرا حسینی
- ۳۸ بورس ایده / خبر خوش برای فناوری بد برای وکلا / شیوا سعیدی
- ۴۰ ترویج خرافه های مدرن / دکتر مهدی زارع
- ۴۳ سفله پروری در نهادهای ضد توسعه / نگار حسین خانی، صابر محمدی
- ۵۰ انجمن شاعران مرده / هومن مرادی
- ۵۲ هم علم بهتر است هم ثروت / سناء شایان، سارا مهدی نژاد
- ۵۷ گفت و گو با سید کاظم علوی پناه / مستانه تابش
- ۶۳ نه این جا سیاه سیاه نه آن جا سپید سپید / محمد جواد تاج الدین
- ۶۹ گفت و گو با ستارگان تیم ملی والیبال ایران / مهنوش حیدری
- ۷۴ شرکتهای دانش بنیان، ضرورت آینده کشور / محمد جواد تاج الدید
- ۷۶ ماموریت غیر ممکن در فضا / صوفیا نصرالهی
- ۸۳ برای ایده و عقل ارزش قائل شویم / المیرا حسینی
- ۸۶ فقط کافیست این دو تا سیم رو به هم وصل کنی / فرزاد شیرزادی
- ۸۸ آن چه از جان آدمها مهم تر است / سپیده سرمندی
- ۹۰ اندامتان را از نو بسازید / مستانه تابش
- ۹۳ آماده باش طوفان را / ماجده محمدی
- ۹۴ خواستگاری نخبگان / مهدی استاد احمد
- ۹۶ تلفن کشف شد به این ترتیب / نسیم عرب امیری
- ۹۸ از تقسیم بندی آب زاینده رود تا تعیین قبله مسجد شاه / معصومه ترکانی
- ۱۰۲ گفت و گو با کیومرث منشی زاده / مهدی وزیربانی
- ۱۰۷ گفت و گو با کیهان بهمنی / الناز اسکندری
- ۱۱۲ گفت و گو با جواد توانا / سمانه فراهانی
- ۱۱۶ ای طبیب جمله علت های ما / علی اصغر بشیری
- ۱۱۹ اخبار خارجی
- ۱۲۸ کوه، با شکوه هم قافیه است / سید حسین متولیان



صاحب امتیاز: بنیاد ملی نخبگان
مدیرمسئول: دکتر سورنا ستاری
سرمدبیر: پرویز گرمی

با تشکر از:
دکتر سیدحسن حسینی
دکتر غلامعلی منتظر
دکتر آریا الستی
دکتر یدالله اردوخانی

همکاران: محبوبه حقیقی
حامد یعقوبی، علی رنجی پور
مهدی رضانی، شهاب میرفتاح
مجید جدیدی، رضا عزیزی
امیرحسین کاظمی

ویراستار: شیدا محمدطاهر
طراح گرافیک: بهمن طالبی نژاد

خباپان آزادی / بین نواب و رودکی
جنب کوچه طاهرنیا / پلاک ۲۰۹
بنیاد ملی نخبگان
تلفن سردبیری: ۸۸۶۰۸۶۴۵
فکس سردبیری: ۸۸۶۱۲۴۰۳
تلفن و فکس تحریریه: ۸۸۹۲۵۷۴۰
Email: Saramad@bmn.ir

آرا طرح شده در مقالات،
الزاما دیدگاه «سرامد» نیست
نشریه در حک و اصلاح مطالب آزاد است

از همه خوانندگان محترم، صاحبان
استعدادهای برتر، نخبگان علمی و هنری
دعوت به همکاری می شود. لطفا نظریات،
انتقادات، پیشنهادات و یادداشت ها و
مقالات خود را به آدرس ایمیل نشریه
ارسال فرمایید تا نسبت به چاپ و نشر
و انعکاس آنها اقدام کنیم.

۳۱ پرونده‌ای درباره آلودگی هوا
نفس های سنگینی که به شماره می افتند

۴۳ بررسی موانع حضور نخبگان در عرصه های اجتماعی
سفله پرووری در نهادهای ضد توسعه

۶۹ گفت وگو با ستارگان تیم ملی والیبال ایران
نام ایران را به صفحه نخست
روزنامه های جهان بردیم

۷۶ «جاذبه»: سفر به فضا
ماموریت غیرممکن در فضا

کارها و کاردانها

سیدعلی میرفتاح

رحمی به حال خرابمان بکند. الا ما رحم ربی... غیر آب در مورد علم و تکنولوژی هم کار مهمی نمی‌کنیم و جز حرف و شعار -انگار- قرار هم نیست کاری بکنیم. یعنی این‌ها که دارند می‌روند، می‌روند و این‌ها که نمی‌خواهند بیایند، نمی‌آیند. چرا؟ حرف می‌زنیم و شعار می‌دهیم، اما در عمل -اگرچه بعضی دلسوزان جسته و گریخته کار می‌کنند- عین خیالمان هم نیست و کاری هم نمی‌کنیم. در خبرها آمده است که روزانه تعدادی بچه با استعداد و به‌دربخور و آدم‌حسابی و نخبه از کشور خارج می‌شوند و می‌روند به اروپا و آمریکا و اخیراً مالزی. حتی اگر این تعداد هیچ‌کاره و بی‌سواد و خنگ هم باشند رفتنشان جای نگرانی دارد، چه برسد به اینکه مملکت برای این‌ها پول خرج کرده و شرایط تحصیل و پرورش استعدادشان را فراهم آورده. بالاخره باید بررسی جدی کنیم که این‌ها کجا دارند می‌روند و چرا دارند می‌روند؟ آیا همه این‌ها برای کار در ناسا و دانشگاه‌های معتبر و موسسات پژوهشی صف خروج بسته‌اند؟ آیا این‌ها برای مقاصد سیاسی دارند مهاجرت می‌کنند؟ برای بهبود شرایط اقتصادی‌شان دارند می‌روند؟ زمین خدا کوچک نیست و هر کس آزاد است که به هر کجا که راحت‌تر و راضی‌تر است برود، سلمنا؛ اما بالاخره آیا حکومت و دولت نباید رفتن این‌ها را و رفتن خیلی‌بیش از این‌ها را که طی سالیان رفتند و مهاجرت کردند، بررسی کند؟ حکومت مسئول استعدادهای شهروندان هم هست و تعهد دارد

ظاهر دنیا عوض شده اما در باطن عین هزار سال و دوهزار سال پیش است و حکومت‌ها پُر دانشمندان را می‌دهند و به جهت تیراژ کتاب و تعداد مدرسه و دانشگاه و بیمارستان و پژوهشکده و اخیراً چاپ مقالات علمی به رقبایشان فخر می‌فروشند. سر این فخر و مباحث بعضی‌ها کلک هم می‌زنند و خود را چیزی بیش از آن چه در واقعیت هستند، نشان می‌دهند. گندمنمایی می‌کنند در حالی که حقیقتاً جوی قابل توجهی هم برای عرضه ندارند. چطور بعضی کشورها برای میزبانی جام جهانی و المپیک سر و دست می‌شکنند و رشوه می‌دهند و ظاهر فریبی می‌کنند؟ عین همین کارها را در عرصه علمی هم می‌کنند و با احداث آزمایشگاه و پژوهشگاه و ریخت‌وپاش پول و توسل به نام‌های معتبر، دام می‌گسترند تا دانشمندان را به تور بیندازند. می‌گویند در دنیای آینده علم و آب جای نفت و رسانه را می‌گیرند و هر کس این دو را بیشتر داشته باشد، اوضاعش بهتر است و از همین الآن محسوس بقیه. این‌طور که پیش‌بینی می‌کنند، آسمان در سی، چهل سال آینده با ما مهربانی نمی‌کند و آب را با ملاحظه و قطره‌چکانی برسرمان می‌ریزد. ما گرفتار خشک‌سالی دوره‌ای و نسبتاً طولانی هستیم و باید هر چه زودتر فکری بکنیم که نمی‌کنیم. لاقلاً از شواهد و قرائن پیداست که این انداز عالمانه را مثل باقی خبرهای محیط زیستی جدی نگرفته‌ایم و واگذار کرده‌ایم به خود خدا که

مراقبت کند که استعدادها در زمینه‌های معقول و سالم و مقبول شکفته شود و پرورش یابد. اگر جوانی مستعد نجوم است. دولت وظیفه دارد شرایطی را فراهم کند تا استعداد این جوان پرورش یابد و یک منجم بالقوه را به فعلیت برساند، اما اگر به هر دلیلی استعداد این جوان هرز برود و از بخت بد تبدیل به گارسون بالفعل ایران یا اروپا شود، در دنیا و آخرت حکومت باید جواب بدهد. همه این چهارصد و ده نفری که روزانه از ایران خارج می‌شوند، توی ناسا و آر آند دی کمپانی‌های معتبر کار نمی‌کنند. خیلی‌هایشان توی پمپ بنزین کارگر می‌شوند و توی پیتزا فروشی پیتزا دلپوری می‌کنند. منظورم تحقیر مهاجرین نیست، بلکه می‌گویم حیف و صد هزار حیف از این استعدادهای درخشان که در میان چرخ‌دنده‌های واقعی زندگی هبا و هدر می‌شوند و کسی هم ککش نمی‌گرد.

سیاه‌نمایی بد است و ناامید کردن مردم گناهی نابخشودنی است، بی‌تردید. اما امید واهی دادن و سفیدنمایی بی‌مبنا هم غلط است و غلط‌تر و اشتباه‌تر وقتی است که این ظاهرسازی بی‌مبنا به ظاهر فربیی بینجامد و مقدم بر دیگران خودمان باورمان شود که همه چیز خوب و بخیر و عالی است. قدم اول وقوف بر وضع موجود است. خودآگاهی نسبت به آن چه هستیم، هزار مرتبه مهم‌تر از تمنای وضع موعود است. «من عرف نفسه، فقد عرف ربه» در این جا هم مصداق دارد و باید قبل از هر کاری، اصولی و واقع‌بینانه به نفس جمعی‌مان معرفت پیدا کنیم. ما بچه بالاستعداد زیاد داریم، باهوش و با معرفت هم کم نداریم. از نظر تعداد نخبه و بالاستعداد و تیزهوش و نابغه هم شکر خدا در مزیقه نیستیم. به لحاظ تاریخی هم چند سر و گردن از بقیه هم‌قطارانمان بالاتر ایستاده‌ایم. وقتی ما دارالفنون داشتیم، ژاپنی‌ها دانشگاه قابل عرضه نداشتند. دانشگاه تهرانمان از همه دانشگاه‌های هم‌سایه بهتر و معتبرتر

و باکلاس‌تر است. با سوادهای ما از بقیه کشورهای منطقه هم بیشترند، هم جدی‌تر و عمیق‌تر. در صد سال اخیر دو انقلاب مهم و بزرگ و تاثیرگذار و سرنوشت‌ساز در ایران رخ داده. جنگ هشت ساله را تجربه کرده‌ایم. تجربه‌های سیاسی‌مان از دیگر مردمان دور و بر جدی‌تر و اساسی‌تر است... مع‌ذکب برای این‌که در هزار و چهارصد و چهار قدرت اول علمی خاورمیانه شویم چنین داشته‌هایی کافی نیست. اصولا برای نیل به چنین مقصودی به لوازمی بیش از اراده و دستور و سند نیاز داریم. بگذارید در این باره بیشتر حرف بزنیم. ما در علم و معرفت پیشینه حیرت‌انگیزی داریم و با این پیشینه می‌توانیم به جهان مدرن فخر بفروشیم. اما فخر به گذشته دردهای امروزی‌مان را درمان نمی‌کند. با افتخار به ماضی و وعده به مستقبل نمی‌توانیم حالمان را بهبود بخشیم. گذشته و آینده ایجاد انگیزه می‌کنند و اطمینان به نفسمان را بالا می‌برند، اما به صرف انگیزه و اراده که نمی‌توانیم کاری از پیش ببریم. باید عقل‌هایمان را روی هم بریزیم و ببینیم چطور می‌توانیم جلوی مهاجرت بی‌رویه و توهین‌آمیز این چهارصد و ده نفر در روز را بگیریم. سوال جدی و بنیادی این است که این‌ها برای چه می‌روند؟ قضیه رفتن و مهاجرت نیست. وقتی می‌بینی برای خروج از ایران مسابقه راه افتاده و همه از هر طرف مهبای رفتنند، ناچاریم فعل سوالمان را عوض کنیم و به‌صراحت بپرسیم این‌ها از چه می‌گیرند و از چه چیز در می‌روند؟ آیا با نظام سیاسی مشکل دارند؟ آیا از هویت خود ناراحتند؟ آیا از ایرانی بودنشان به ستوه آمده‌اند؟ آیا فکر می‌کنند اگر توی ایران بمانند می‌پوسند و هبا و هدر می‌شوند؟ آیا دنبال بهشت خیالی اسیر و سرگردان موهومات می‌شوند؟ آیا دنبال چیزی هستند که در ایران یافت نمی‌شود؟ آیا دشمنان برایمان نقشه کشیده‌اند که باسوادها و نخبه‌ها



و درس خوانده‌ها را بفریبند و بدزدند و ببرند خارج؟ آیا علاوه بر دشمنان، ندانم کاری دوستان نیز مزید بر علت شده و در فراری دادن فرزندان مملکت موثر افتاده؟ آیا... و ده‌ها آیا که ذهن پرسشگرتان می‌تواند بسازد و برایش دنبال جواب بگردد. ما دو کار می‌توانیم بکنیم: اولی‌اش این که صورت مسئله را با عصبانیت پاک کنیم و بگوییم این‌ها که رفتند، بی‌ارزشند و هیچ اهمیتی ندارد که بروند هم چنان که نادر رفت و چه بهتر این افراد سست‌عنصر بروند و فضا را برای ما و دوستانمان باز کنند و... یکی هم این که بنشینیم و متخصصین و اهل فن و درآشنایان را دعوت کنیم تا بیایند و برای تک تک سوالاتمان جواب پیدا کنند. شاید بر خلاف ظاهر ماجرا یافتن راه حل بسیار آسان و دم‌دستی باشد و به‌سادگی بتوان مشکل را حل کرد؛ شاید. اما ظاهراً نوع مواجهه ما با مسائل طوری است که راه حل اول را می‌پسندیم و دنبال می‌کنیم؛ راه حلی پرهزینه و از سر غرور و تعصب. من روزنامه‌نگار که تمام سوانح و اتفاقات و اخبار این سی و چند سال را رصد می‌کنم، به این نتیجه می‌رسم که نظام سیاسی‌مان به یک پختگی و وقار و متانتی رسیده که با عقل و تدبیر در پی حل و فصل معضلات و مشکلات است. طی این سال‌ها ما آزمون و خطا کم نکرده‌ایم، راه‌های درست و غلط را بسیار پیموده‌ایم، از موانع و مشکلات به‌سختی و گاهی هم به سهولت عبور کرده‌ایم؛ سرد و گرم دنیای سیاست و اقتصاد را چشیده‌ایم. هم جنگ دیده‌ایم، هم گفت‌وگو؛ هم قهر دیده‌ایم، هم دیپلماسی؛ هم آرمان‌خواهی کرده‌ایم و روی مواضعمان ایستاده‌ایم هم با دنیا از در تعامل درآمده‌ایم. تاریخ این سی و چند سال درس فشرده تاریخ و سیاست است. در دوره‌های مختلف حکومتی کار به همه جناح‌ها و سلیقه‌ها سپرده شده است. دیگر کسی نیست که مدعی باشد هنوز حرف‌های

زنده و راه‌های نرفته را در چننه دارد. از سوپر رادیکال انقلابی بر مسند امور نشسته تا لیبرال آشتی‌طلب محافظه‌کار. از حزب‌اللهی دو آتشه تا سوسیال دموکرات روشن‌فکر... منتها تصور من این است که حالا نظام اسلامی ایران در نهایت پختگی و تجربه به این تصمیم رسیده که کارهای مهم و اساسی خود را به کاردانان بسپارد تا با عقل و تدبیر و البته با حفظ اصول به حل و فصل مسائل بپردازند. مسئله هسته‌ای که لاینحل می‌نمود به دست دیپلمات‌های باسابقه و باتجربه و عالم افتاد و دوست و دشمن را به تحسین واداشت از این همه خلاقیت و فطانت و حوصله و دقت و درک موقعیت. در مسائل اقتصادی هم رشته کاری که همه فکر می‌کردند از دست دررفته، به دست نخیه‌های این فن و متخصصین این علم افتاد تا با صبر و درایت همه چیز را به مدار اصلی‌اش برگردانند. بی‌جهت نام دولت یازدهم را تدبیر و امید نگذاشته‌اند. فراتر از دولت به نظر می‌رسد که جمهوری اسلامی پس از گذشتن از دوره‌های انقلاب و جنگ و سازندگی و اصلاحات و عدالت‌خواهی به دوره ثبات تدبیر و امید رسیده است و بهترین و مغتنم‌ترین فرصت است تا هر کاری به کاردان‌ترین و متخصص‌ترین فرد برسد. رئیس‌دولتی که خود را با افتخار حقوق‌دان می‌نامد، در اصل دوره‌ای را بشارت می‌دهد که خبرگان و نخبگان بر سریر قدرت و تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی بنشینند. من به مجامله نیفتاده‌ام و بنا ندارم تا با نمد ستایش از ارباب قدرت برای خودم کلاهی درست کنم. نه؛ منظورم این است که حالا که کار به کاردان‌ها سپرده شده، مناسب است که کاردان‌ها و نخبه‌ها و پاسوادها و اهل فکر و ذکر بنشینند و فکری برای وضعیت علمی کشور کنند و به دور از شعار و غرور و تعصب، راهی ببینند تا روزی چهارصد و ده نفر عطای وطن شریفشان را به لقایب نبخشند. ■

ما حق ناامیدی نداریم

دکتر سعید سهراب‌پور

نظر گرفته شود. تمرکز دکتر ستاری و کلیت معاونت علمی-فناوری و بنیاد ملی نخبگان روی شرکت‌های دانش بنیان نیز به همین دلیل است. باید صادق باشیم؛ دولت در حال حاضر ظرفیت جذب نیروی جدید را ندارد. امکانات در کشورهای پیشرفته زیاد است اما آنجا برای ما بهشت نیست. در آنجا ما خارجی محسوب می‌شویم. حتی اگر کسی برنده جایزه نوبل شود و جزء مدیران ارشد ناسا هم باشد، در محل کار محترم است و از امکانات بی‌نظیری بهره‌مند است اما در شهر و در بین مردم عادی آن کشور یک خارجی به حساب می‌آید. انسان در یک کشور بیگانه خواه یا ناخواه بعضا مورد ظلم قرار می‌گیرد و تحقیر می‌شود؛ اگر نتواند در این مواقع از حق خود کوتاه بیاید زندگی دشواری را خواهد داشت. در آمریکا بعد از جنگ جهانی تعداد بسیار زیادی ژاپنی-آمریکایی را به بهانه ترس از خیانت آنان در کمپ حبس کردند و اینگونه کرامت انسانی آنان را به تاراج بردند. جنبه دیگر بحث اسلام است. خیلی از دوستان ما که در آمریکا زندگی می‌کنند مرتبا به فرایض دینی می‌پردازند و زیارت عاشورا و دعای کمیل می‌خوانند اما سوال اینجاست: تکلیف تربیت فرزندان آنان در عصری که نقش جامعه در تربیت کودکان بسیار پررنگ است، چه می‌شود؟ قطعا آنان نمی‌توانند فرزندانشان را مانند خود تربیت کنند. کسانی که به کشور برمی‌گردند، معمولا به خانواده اهمیت می‌دهند؛ خیلی از آنان به پدر و مادر خود اهمیت می‌دهند و تمام امکانات و تسهیلات آمریکا و اروپا را رها کرده‌اند تا بتوانند در کنار خانواده خود باشند. دانشجوی ایرانی باید در بهترین دانشگاه‌های دنیا تحصیل کند، بیاموزد، از امکانات آنجا استفاده کند؛ اما پس از پایان تحصیل به کشور خود بازگردد. این نوع بازگشت به نظر من یک نوع فداکاری است. ■

*** (بخشی از گفت‌وگوی تارنمای بنیاد ملی نخبگان با قائم مقام بنیاد ملی نخبگان)**

باید به روحیات دانشجو احترام گذاشت؛ احساسات دانشجو مقتضای سن او است. جوانان نباید زود ناامید و ناراحت شوند. من بارها به جوانان و دانشجویان گفتم که ایدئولوژی ما با ناامیدی در تضاد است. در ایدئولوژی ژاپن خودکشی یک افتخار است اما در دین و فرهنگ ما یک گناه کبیره است. یک مسلمان حتی در بدترین شرایط نیز حق ندارد ناامید شود. همواره به جوانان و اعتقاداتشان احترام گذاشته‌ام. در روزی که دانشجوی ما برای صحبت کردن با مقام معظم رهبری وقت خواست، حضرت آقا به او فرصت دادند و دانشجوی جوان ما انتقادات صریح خود را بیان کرد؛ حضرت آقا نیز پدارنه جواب گفتند. نباید این اتفاق وارونه و پیچیده جلوه داده شود. ۱۵ سال پیش که از مشهد مقدس بازمی‌گشتم، در هواپیما، یک جوان در جایی که نباید می‌نشست، نشست. مهماندارها با برخورد بدی او را از جایش بلند کردند، احساس کردم غرور جوان شکسته شد. دقیقی بعد سر مهماندار، که مردی پا به سن گذاشته بود پیش جوان رفت و دقیقی کنار او نشست و به خاطر برخورد بد مهماندارها از او عذر خواهی و دلجویی کرد؛ وقتی این صحنه را دیدم لذت بردم و از سر مهماندار به دلیل این حرکت بزرگی که انجام داده بود تشکر کردم. حتی در مورد مهاجرت و رفتن دانشجویان هم موافق برخورد سلبی نیستم. نباید مانع رفتن دانشجویان به خارج از کشور برای تحصیل علم شد؛ بلکه باید آنان را تشویق نیز کنیم. آنچه مهم است بحث اشتغال است. امسال ۲۵۰۰ نفر از دانشگاه شریف فارغ التحصیل شده‌اند؛ حالا اگر شمار کل فارغ‌التحصیلان دانشگاهی در کشور را محاسبه کنید به عدد بسیار جالبی خواهید رسید. همه آنان خواستار شغل مناسب با تحصیلات و روحیاتشان هستند. یافتن شغل مناسب، دلیل رفتن خیلی از این افراد است. امروزه در هر برنامه‌ای که در کشور مطرح می‌شود باید بحث اشتغال در

وقتی از تجلیل نخبگان حرف می‌زنیم، از چه چیزی حرف می‌زنیم؟

مده کار معظم به نوحاسته

محمد یوسف‌نیا



در تاریکی حمام فین کاشان، رابطه تنگاتنگی وجود دارد؛ رابطه‌ای که در خصومت تاریخی هواداران جهل با اهالی دانش خلاصه می‌شود. ظاهراً حافظ نیز دل پر خونی از این خصومت بی‌حاصل و نابرابری ناجوانمردانه داشته که گفته:

**فلک به مردم نادان دهد زمام مراد
تو اهل دانش و فضلی همین گناهت بس!**

دو: با خودمان روراست باشیم؛ خیلی وقت‌ها عالم‌ستیزی یا دست‌کم علم‌گریزی یکی از مشکلات تاریخی کشور ما بوده است. البته گاهی پیش می‌آمده که مردم کوچک و بازار قدر دانشمند را می‌دانستند و در برابرش تواضع می‌کردند، ولی واقعیت این است که رشته امور غالباً به دست عالمان نبوده و اگر گاه‌گذاری این اتفاقات می‌افتاده، برکاتش در زندگی مردم مشخص می‌شده است. مثلاً کسی نمی‌داند اگر خواجه نصیر نبود، چه اتفاقاتی در آن برهه تاریخی رخ می‌داد. ولی مشخص است که صرف حضور مردی مثل او تا حدودی جلوی هجوم بی‌خردی را می‌گرفته است. حالا که قسمتی از درد را شناختیم، می‌شود درباره درمان حرف زد. اگرچه عمل کردن طبق نسخه‌های معتبری که تا به حال در این باره پیچیده شده، کار سختی است. اگر با حرفم موافق نیستید، مثال می‌آورم. رهبر معظم انقلاب چند سال پیش در دیداری که با تعدادی از نخبگان

یک: امیر کبیر درست تشخیص داده بود؛ او می‌دانست برای عقب نماندن از قافله دانش چاره‌ای ندارد غیر از این که علم‌دوستی را ترویج دهد و مدرسه عالی علوم و فنون تاسیس کند و اسمش را بگذارد دارالفنون و بعد آموزگاران مثل یاکوب ادوارد پولاک، موسیو کرشیش، آلفرد بارون دی گومنس، موسیو دانتان، یوهان لوییس شلیمر و یک دو جین آدم دیگر را بیاورد تا به بچه‌های مردم طب و شیمی و ریاضی و زبان و هندسه و فیزیک و مشق جنگ یاد بدهند. صرف نظر از این که خواسته تاریخی میرزا تقی‌خان، مبنی بر ضرورت مشارکت ایرانی‌ها در تمدن غربی، با تاسیس مدرسه‌ای چون دارالفنون - که کارش آموزش رشته‌های علوم کاربردی بود و در واقع از اهمیت علوم انسانی غفلت کرده بود- هرگز محقق نمی‌شد، او درد را درست تشخیص داده بود و می‌دانست دارد چه وظیفه خطیری را به عهده می‌گیرد. اگرچه هرگز نمی‌دانست بعدها از دارالفنون غیر از یک ساختمان متروک و کهنه در خیابان ناصرخسرو تهران، چیز دیگری باقی نخواهد ماند؛ ساختمانی که اگر بخواهیم تعارف را کنار بگذاریم، شاید از بعضی جهات نمادی از وضعیت علم در ایران و نسبت ما با جهان دانش به حساب آید. درس تاریخ بلد نیستیم، ولی می‌شود فهمید میان ترک برداشتن دیوارهای دارالفنون در خیابان ناصر خسرو، با شکافته شدن رگ میرزا تقی‌خان



یک قله؛ تا قله نباشد، دامنه نیست. وقتی یک قله درست شد، آن وقت دامنه - یعنی ورزش عمومی - شکل خواهد گرفت. بنابراین بنده به ورزش قهرمانی معتقدم؛ به این قهرمان‌هایی هم که می‌روند و پرچم کشورمان و سرود ملی کشورمان را این‌جا و آن‌جا به چشم و گوش مردم دنیا می‌رسانند، علاقه‌مندم؛ از آن‌ها هم تشکر می‌کنم؛ خیلی هم دوستان می‌دارم؛ گاهی هم پیش من می‌آیند. اما حرف من این است که چرا ما باید یک نخبه علمی را کمتر از یک نخبه ورزشی بها دهیم؟ ما چقدر نخبه‌های علمی داریم که در قله‌اند؛ چقدر نخبه علمی داریم که اگر چنان‌چه دست کشورهای دیگر به این‌ها برسد، آن‌ها را فوراً می‌قاپند و می‌برند؛ این‌ها را باید تجلیل کنیم.»

حرف آن‌قدر روشن است که نیازی نیست چیزی به آن اضافه کنیم. وقتی ایشان روی اهمیت چنین موضوعی تاکید دارند، چرا کار کشور ظرف سال‌های گذشته به جایی رسید که از چند کیلومتری هم می‌شد تشخیص داد کار به دست بی‌دانش‌ها و علم‌گریزان افتاده است. گیریم آن‌ها برای دانش و تخصص ارزشی قائل نبودند، آیا با ادبیات هم میانه‌ای نداشتند تا دست‌کم بوستان بخوانند و نصیحت سعدی را آویزه گوش کنند:

گرت مملکت باید آراسته
مده کار معظم به نوحاسته
به خردان مفرمای کار درشت
که سندان نشاید شکستن به مشت ■

داشتند، دردمندانه بر ضرورت حمایت از نخبگان تاکید کردند. ولی آیا پس از آن بیانات، در اداره امور از برگزیدگان و اهالی دانش مشورت خواسته شد؟ چند خط از بیانات ایشان در آن جلسه شریف را بخوانید: «یک چیز دیگری که من این‌جا لازم است مطرح بکنم - اگر چه مخاطبش در واقع کس دیگری است - مسئله بزرگداشت نخبگان و تکریم نخبگان است. در این زمینه، در واقع رسانه‌های ما و به‌خصوص رسانه ملی و صدا و سیما، مخاطب‌اند. خوب، شما ملاحظه کنید در تبلیغاتی که انجام می‌گیرد: هنرپیشه‌ها و هنرپیشه‌های خارجی و اسم‌های گوناگون تبلیغ و ترویج می‌شوند. مثلاً مسابقه می‌گذارند توی تلویزیون و سؤال می‌کنند: اسم قهرمان اول فلان فیلم چی بود؟ اگر گفتی و بلد بودی، برنده می‌شوی! حالا ندانند این را؛ مگر چه کسری و چه نقصی وارد می‌شود؟ فرض کنید میلیون‌ها نفر این فیلم را ندیده‌اند و این هنرمند یا این بازیگر را نمی‌شناسند؛ این شد یک نقیصه؟ که شناخت او بشود یک امتیاز؟! یا مثلاً ورزش. خوب البته می‌دانید و بارها گفته‌ام، من از طرفداران ورزش قهرمانی‌ام؛ یعنی من بر خلاف یک حرفی که گفته می‌شد اقا! ورزش قهرمانی چیست؛ بنده گفتم که نه، ورزش قهرمانی لازم است. ورزش قهرمانی در واقع نخبه‌پروری در باب ورزش است؛ این می‌شود



عالمی از نو بیاید ساخت و از نو آدمی

امیرازی ▲

چطور است؟ این‌ها که گفتیم، مگر دو، سه‌تای آخر، هیچ‌کدام شوخی نیستند و متأسفانه جزو واقعیات تلخ روزگار ما به حساب می‌آیند و متأسفانه‌تر هیچ‌کسی هم درصدد آن نیست تا فکری بکند و ریشه این ترویج دروغ را بزند. اما مسئله فقط ترویج دروغ نیست؛ یا بهتر بگوییم: ترویج دروغ فقط منحصر به جعل و خرید مدرک نیست، بلکه در مراتب به ظاهر رسمی و واقعی هم دروغ دست از سرمان بر نمی‌دارد. یعنی اگر یک نفر واقعا کنکور داده باشد و دانشگاه رفته باشد و نمره آورده باشد و لیسانس گرفته باشد، اما چیزی فرا نگرفته باشد و چیزی به معنای واقعی بلد نباشد، یعنی که روزگارش را بر مدار وهم و دروغ سپری کرده و عمرش را بابت یک دروغ شرم‌آور هدر داده است. اگر کارشناس ادبیات فارسی از نوشتن یک متن ساده عاجز باشد و اگر یک استاد ادبی نتواند که -نه بیدل و خاقانی که همین- سعدی و حافظ و نظامی را از رو بخواند و اگر این همه فارغ‌التحصیل از پس کار روزمره مملکت برنیایند، معنی‌اش این است که وهم و دروغ در نسج نظام آموزشی مان نفوذ کرده‌اند و دارند از درون تباهمان می‌کنند... نه، نه؛ من نه بدبینم و نه مروج بدبینی. اتفاقا همه سعی و تلاشم این است که در حد وسع و در خور تعهدم، راستی و صداقت را ترویج کنم و جلوی دروغ و تنبلی را بگیرم، اما قبلیش برای این کار لازم است

دیپلم ندارید؟ هیچ نگران نباشید. همین تا سر کوچه بروید و برگردید، روی دیوار شهر، ۱۰ تا نمره تلفن پیدا می‌کنید که با تخفیف و فوری - و با استعلام از آموزش و پرورش - تقدیمتان می‌کنند... می‌خواهید توی اداره‌تان پیشرفت کنید و پله‌های ترقی را سه‌تا یکی بالا بروید؟ بد به دلتان راه ندهید. یواشکی‌تر و گران‌تر از دیپلم، لیسانس، فوق‌لیسانس - کمی سر کیسه را شل کنید و پا فشاری کنید - دکتری هم می‌توانید ابدیاب کنید... دانشجو هستید و حوصله درس و تحقیق و پایان‌نامه ندارید؟ هیچ مهم نیست؛ به هر زیراکسی و دفتر فنی‌ای مراجعه کنید، با نازل‌ترین قیمت انواع و اقسام تز و لکچر و پپر و بریف و پروپازال و غیره را می‌توانید بخرید... برای ارتقای پرستیژ و شأن اجتماعی نیاز به یک مدرک و نشان درست و حسابی دارید؟ چه جای غصه؟ هستند بزرگوارانی که حتی نشان شوالیه دولت فرانسه را تقدیمتان می‌کنند... احتیاج به لقب سر دارید؟ دلتان می‌خواهد اول اسمتان پروفیسور بیاید؟ از دوک و دوشس خوشتان می‌آید؟ با لرد کارتان راه نمی‌افتد؟ بارون چطور؟ سر سبیل شاه اتریش می‌خواهید نقاره بزنید؟ هیچ عیبی ندارد. شما فقط بگویید چقدر پول دارید تا متناسب با آن توی کاسه‌تان آش مدرک و اعتبار بریزند. زبان خارجی هم بلد نبودید، به جهنم. توی این بلبشو کی می‌آید از شما امتحان زبان بگیرد. مهم این است که اوضاع دلاری‌تان

که نسبت به وضع فعلی مان
وقوف یابیم.
ما در اقتصاد و سیاست
وضعیت فوق العاده
داریم و باید که
در آشفتنگی دنیا
و شب تاریک
و بیم موج و
گردابی چنین
هایل به سختی
و به سلامت عبور
کنیم و خود را به
سرمنزل مقصود برسانیم.



ندارد. کشوری که می خواهد
با ابرقدرت‌ها دربیفتد و
۳۰ سال بیشتر است
که درافتاده، چاره‌ای
ندارد جز این که اولاً
از مدرک‌گرایی
و توهم دانایی
دست بردارد،
ثانیاً تنبلی و
تن‌پروری و باری
به هر جهت بودن
را به کل کنار بگذارد.
ما که با دنیا مقابل شده‌ایم

آیا زشت و زنده نیست که دانشگاه‌هایمان
به کارخانه تولید مدرک بدل شوند؟ آیا بد
نیست که فارغ‌التحصیلان از حداقل توان و
دانایی بی‌بهره باشند؟ شوخی نیست. ما خیلی
بیش از آن چه در اسناد بالادستی قید شده کار
داریم. رقبا ما جدی هستند و انصافاً دارند کار
می‌کنند و زحمت می‌کشند. ترکیه و پاکستان
و قطر و امارات و برزیل و آرژانتین و اروگوئه و...
حسابی دارند کار می‌کنند و روز به روز دارند
به مدارج بالاتر می‌رسند و پول درمی‌آورند.
جاهایی مثل کره جنوبی و اندونزی و مالزی
در حقیقت جزو توسعه‌یافته‌ها درآمده‌اند.
حساب آلمان و ژاپن و چین و فرانسه که
علی‌حده است. حقیقت این است که حساب
ما هم باید علی‌حده باشد. ما باید کار کنیم
و پیشرفت کنیم و بار خودمان را ببندیم و
حرف حقمان را به کرسی بنشانیم و جلوی
طالبان بایستیم و از مظلومان دفاع کنیم. این
کار با شعار و تبلیغات میسر نیست. با این
کلاه آن کلاه کردن هم میسر نیست. با دروغ
و توهم هم یقیناً نمی‌شود. باید همت کنیم
و به تعهداتمان عمل کنیم و از این وضعیت
ناهنجار تنبلی و توهم فاصله بگیریم. لبس
للانسان الا ما سعی. اگر می‌خواهیم به آن چه
تمنايش را داریم برسیم، باید سعی کنیم و از
باطن پیران سحرخیز همت عالی بطلبیم. ■

ما جدی‌ترین دشمن امپریالیسم هستیم و
از سوی قدرت‌های طماع و زیاده‌خواه جهان
تحت فشاریم که از مواضعمان عقب بنشینیم
و اوامر و نواهی ابرقدرت‌ها را بپذیریم. از یک
سو تحریم سفت و سختمان کرده‌اند و از
سوی دیگر هم دائماً برایمان نقشه می‌کشند
و دشمنی می‌کنند تا به ستوه بیاوریم. اصل
و اساس اقتصاد مقاومتی برای همین است
که با درایت و مقاومت توطئه دشمنان را
خنثی کنیم و از اهدافمان عقب ننشینیم. ما
هم باید اقتصاد خرابمان را ترمیم کنیم، هم
باید عقب‌ماندگی‌های علمی و تکنولوژی‌یکمان
را جبران کنیم و هم با کشورهای منطقه
رقابت کنیم و جایگاه و نگذاریم که پایگاه
ایران مخدوش شود. ما نه تنها با آمریکا و اروپا
بر سر انرژی هسته‌ای و مسئله فلسطین و
سوریه و عراق و افغانستان در تقابلیم، بلکه با
کشورهای منطقه هم در رقابتیم تا از مسابقه
همه‌جانبه توسعه عقب نمانیم و طبق سند
چشم‌انداز به آن جایگاه موردنظرمان برسیم.
هر طور فکر کنیم، ما وضعیت ویژه داریم
و با همه کشورها تفاوت اساسی داریم و
وضعیت فوق العاده داریم و به قول معروف باید
کمربندها را سفت ببندیم. اما نوع زندگی و
کار و فعالیت و نحوه تعاملمان متأسفانه هیچ
نشانی از مقاومت و ایستادگی و تلاش مضاعف

پرستوها به لانه باز می گردند؟

سیدرضاعلوی

آتیه سازی برای بچه شان عقب نمی نشینند. پسر شاگرداول می شود و در زمره استعدادهای برتر قرار می گیرد و به قول معروف نخبه می شود و با بقیه نخبه های سر از تخم درآورده بورس می گیرد و مشمول فرار مغزها می شود و به غرب می رود و ادامه تحصیل می دهد.



مجید محسنی فیلمی دارد به نام «پرستوها به لانه باز می گردند» که کمی تا قسمتی مبتذل و در زمره فیلم فارسی است، اما در باطنش بیان کننده مسئله ای - بلکه دردی - است که هم چنان گریبانمان را گرفته و آورده مان می کند. قصه مربوط به خانواده ای

در آن جا اما مزه دوست دختر و رقص و آواز و کلاس مختلط و آزمایشگاه مجهز و تمدن غربی به کامش شیرین می آید و فکر برگشتن را از سر دور می کند. پدر اما در تاثیرگذارترین صحنه فیلم، درست وقتی که پسر تا کله در غفلت رویای آمریکایی فرو رفته، مشتکی خاک وطن را برایش می فرستد بلکه ببیند و به خود بیاید و متنبه شود و عرق ملی اش بجنبند... این داستان بعد از ۵۰، ۶۰ سال هم چنان مصداق دارد و تقریباً - و کمابیش - اکثر فرار مغزی ها را شامل می شود. هم چنان برای ما مسئله مهم این است که پرستوها به لانه اصلی شان باز می گردند یا نه؟

از امام خمینی (ره) جمله معروفی نقل شده که نظیرش را به دیگر رهبران دنیا نیز نسبت داده اند: «نگویید انقلاب برای ما چه کرده، بگویید ما برای انقلاب چه کرده ایم؟» این

روستایی است که برای آتیه فرزندشان به شهر می آیند و هزار مصیبت و بدبختی می کشند تا گل پسرشان درس بخواند و دکتر شود و سری توی سرها در بیاورد. پدر، دست به هر کاری می زند و حتی صورتش را سیاه می کند و حاجی فیروز سر چهارراه می شود تا آقازاده اش کم و کسری نداشته باشد و در لباس و خوراک از هم کلاسی های شهری و پول دارش کم نیاورد. پدر و مادر نان و چای می خورند تا سهم شامی کباب به بچه برسد و از شکم و لباس خود می زند تا بچه نونوار و شکم سیر باشد... چند جای فیلم اما همین بچه، بابت پدر روستایی اش جلوی هم کلاسی هایش خجالت می کشد و احساس سرافکنندگی می کند و ناجوانمردانه باغبان و نوکرش صدا می زند. اما پدر و مادر عاشق بی عارند و با این ناملایمات از میدان به در نمی روند و از راه



جمله نسبت شهروندان را نه فقط با نظام سیاسی‌شان، بلکه با وطنشان معلوم می‌کند. اینجا «انقلاب» مفهومی فراتر از حکومت و دولت دارد و بار عاطفی‌اش آن را به مفهوم وطن نزدیک می‌کند. مفهوم وطن طی صد سال اخیر با نظام سیاسی و کشور و مملکت و دولت خلط شده است و بارها و بارها از سوی جناح‌های سیاسی مورد سوءاستفاده قرار گرفته. اما وطن چیزی فراتر از این حرف‌هاست و به هویت و فرهنگ و جوهر ما مربوط می‌شود. جغرافی مهم است، اما به تعبیر مولوی این وطن مصر و عراق و شام نیست و نباید آن را با گرایش‌های ناسیونالیستی مترادف دانست. مجید محسنی وطن را معادل لانه برای پرستوها می‌داند و پان‌ایرانیست‌ها چنین وانمود می‌کردند که ایران جایگزین همه

از آن جایی که نصف بیشتر جنگ‌ها بابت وطن و آب و خاک بوده، چه بهتر که آدم ترک تعلق و توطن کند و بی‌جهت خون خودش و بقیه را هدر ندهد.

اما مگر به همین آسانی می‌شود دست از تعلق کشید؟ به قول سعدی «ما نتوانیم و عشق پنجه در انداختن/ قوت او می‌کند بر

سر ما تاختن». تعلق به وطن از جنس عشق و وابستگی است و با حرف و توجیه منطقی نمی‌توان از آن منصرف شد. جالب اینجاست که اتفاقاً حب وطن ایرانی‌ها به دلایلی که

مختصری از آن را عرض خواهیم کرد، یک نیروی قدرتمند و حیرت‌انگیز است که با هر نوع عصبیت قومی و نژادی فرق دارد و ایرانی را به‌خصوص ایرانی باسواد و سن و سال‌دار را احاطه می‌کند. عرب‌ها بیش از آن که حب وطن داشته باشند عصبیت قومی دارند و در طول تاریخ در بسیاری مواقع عصبیت عربی را جایگزین تعصب دینی کرده‌اند. اصلاً تاریخ عرب انباشته از تعصبات قومی و نژادی است که حتی در روزگار مدرن و تاریخ معاصر نیز از آن رهایی نیافته‌اند. یهودی‌ها نیز خود را قوم برگزیده می‌دانند و مقدم بر پاس دین

علاق و آرمان‌ها و ایدئولوژی‌هاست. در ایام انتخابات معمولاً دوز وطن‌خواهی و وطن‌ستایی بالا می‌رود و هر کمپین با هر سلیقه خود را نماینده وطن می‌نامد. اما آیا می‌توانیم وطن حقیقی را از این همه پیرایه سیاسی و اجتماعی که به آن می‌بندند و می‌بندیم، باز شناسیم؟

تا صد، صد و پنجاه سال پیش معنی وطن منحصر به دیار آبا و اجدادی بود و هر کس، هر کجا که به دنیا آمده بود، آنجا را وطن مالوف خود می‌دانست. حتی فرمایش «حب الوطن من الایمان» نیز ناظر به شهر و دیاری است که برای متوطن ایجاد انس و الفت می‌کند. منتها رفته رفته، به‌خصوص بعد از مواجهه ما با تمدن غربی، مفهوم وطن و ناسیون (نیشن) بر هم منطبق شدند و فلات ایران معنی وطن را برای ایرانیان پیدا کرد. سوال مهم و اساسی اما اینجاست که آیا ما واقعا به این فلات تعهدی داریم و باید برایش دل بسوزانیم؟ انترناسیونالیست شدن کار سختی نیست و عملی و نظری هم می‌شود برایش توجیه‌هایی دست و پا کرد و تمام و کمال جهان‌وطن شد و دنیا را جور دیگر دید.



موسی(ع)، بنی اسرائیل و رگ و ریشه اسرائیلی را پاس می‌دارند. اروپایی‌ها گرفتاری‌های دیگری دارند که بزرگ‌ترین و اصلی‌ترینش وجود ایالات متحده آمریکاست که فرصت هر نوع عرق ملی را از ایشان سلب کرده است. مجال بحث در این باره را به وقت دیگر موکول می‌کنم و به همین قدر بسنده می‌کنم که اروپا برای گریز از ناسیونالیسم افراطی و از سر ناچاری به ترویج و تبلیغ خرده‌فرهنگ‌های بی‌خطر و تملیف‌کننده روی آورده است. ضمن این‌که قدرت فائقه آمریکا و هژمونی

سیاسی و فرهنگی آمریکا فرصت پرداختن به ناسیونالیسم آلمانی یا فرانسوی را از فرانسوی‌ها و آلمانی‌ها گرفته است... برگردیم به ایران؛ ایران خودمان.

ایران جای مهمی است و غربی‌ها بهتر از ما فهمیده‌اند که باید حساب این کشور را از بقیه جدا کنند. از ابتدای قرن نوزدهم ایران چیزی فراتر از یک کشور و یک جغرافیا بوده است. به

نظرم لرد کرزن بهتر از هر کسی فهمید که برای دنیای جدید ایران یک مسئله و یک قضیه است که باید آن را حل کرد و با آن کنار آمد. آن قدری که غربی‌ها متوجه اهمیت همه‌جانبه ایران شدند، متأسفانه خودمان نشدید، سهل است، غالباً گرفتار حکام و مدیرانی شدیم که نه فقط چیزی از قضیه و مسئله ایران نمی‌دانستند، بلکه بابت گره‌های نفسانی و حقارت‌های شخصی ایران را تا مرز اضمحلال و تجزیه پیش بردند. قصدم مرور تاریخ این سرزمین نیست، بلکه می‌خواهم این نکته مهم و بدیهی را یادآور شوم که تاریخ معاصر ایران توأم با دریغ و افسوس است و

هر کس که بیشتر به اهمیت ایران واقف باشد دریغ و افسوسش جدی‌تر و عمیق‌تر می‌شود. شاید مهم‌ترین دلیل اینکه روشن‌فکری ما آمیخته با وطن‌دوستی و همراه با آه و دریغ است همین است که روشن‌فکرها بیش از مردم عادی به اهمیت و استعداد بالقوه ایران پی می‌برند. تمام نوشته‌های روشن‌فکران و روحانیون دوره قاجار مشحون این حقیقت تلخ است که خواجه‌تاشان ایران اسیر نقش بی‌حاصل ایوان شده‌اند و از ایران و ایرانی غفلت کرده‌اند. دانایی در ایران از این جهت ملازم دردمندی است که آدم در مطالعه تاریخ معاصر می‌فهمد که تا چه حد فرصت‌سوزی کرده‌ایم و تا چه حد عمر و فرصت خود را تباه کرده‌ایم.

بحثی را که شروع کرده‌ام به نظرم مهم است و باید به تفصیل در شماره‌های بعد به آن بپردازم و اگر با هم گفت‌وگو کنیم، شاید بتوانیم از میان این دریغ و افسوس راهی به سوی آبادی و آبادانی ایران باز کنیم. خوشبختانه شرایط خوب و مناسبی بر کشور حاکم است و از لحاظ سیاسی و اجتماعی و عقیدتی موقعیت مغتنمی به‌وجود آمده تا هر ایرانی وظیفه‌اش را نسبت به موطنش ادا کند. از روشن‌فکری که آشنا به مسائل ایران و جهان بود، جمله‌ای شنیدم که قابل تأمل است: «ما محکوم به پیشرفت و سربلندی هستیم.»

این جمله را نباید تبلیغاتی و شعاری ببینیم، بلکه اگر به اوضاع و احوال کشورمان و این نیروهای جوان باسواد تازه‌نفس متعهد صادق واقع‌بین نگاه کنیم، می‌بینیم که در حقیقت چاره‌ای جز پیشرفت و ترقی نداریم. اما قبلش شاید لازم باشد که پیران قوم و بزرگان خردمند مشتی از خاک این سرزمین را به ضمیمه مهربانی و عاطفه و نوع‌دوستی و مدارا و مروت همچون امانتی گران‌بها به جوان‌ترها، به‌خصوص جوان‌ترهای دانا و باسواد و خوش‌فکر و باهوش بسپارند. ■

ایران جای مهمی است و غربی‌ها بهتر از ما فهمیده‌اند که باید حساب این کشور را از بقیه جدا کنند. از ابتدای قرن نوزدهم ایران چیزی فراتر از یک کشور و یک جغرافیا بوده است

گفت‌وگو با میرجلال‌الدین کزازی درباره معنای
کلماتی مانند نخبه، فرهیخته و فاخر

کار که در دست سرآمدان باشد جامعه شکوفا می‌شود

مهدی وزیربانی

واقعیت این است که زبان کارگاه آموزش آشنیزی نیست که بشود در آن هر چیزی را به جای چیز دیگری مورد استفاده قرار داد. داروخانه هم نیست که اگر دارویی را تمام کرد، داروی مشابهی دست مشتری بدهد. کلمات هر یک معنای خاصی دارند و برای منظور ویژه‌ای وضع شده‌اند. یکی از گرفتاری‌های ما این است که خیلی وقت‌ها کلمات را در جای عوضی می‌نشانیم و مفاهیمی بی‌ربط از آن استنباط می‌کنیم. اگر با همین وضع پیش برویم، ممکن است چند صبح دیگر سرمان را برگردانیم و ببینیم همین زبان نیمه‌جان فارسی که همه هویت ما در آن خلاصه شده، رو به ویرانی گذاشته است. برای مثال کلماتی مانند نخبه، فرهیخته و فاخر بار معنایی ویژه‌ای دارند، ولی ما طبق یک عادت ناپسند آن‌ها را مصرف می‌کنیم. کنسرو و ساندویچ و پودر رخت‌شویی را می‌شود مصرف کرد و بهتر است بگوییم آن‌ها اصلاً ساخته شده‌اند برای این که مصرف شوند، ولی زبان را نباید مصرف کرد. زبان بنیان‌های تفکر یک قوم را می‌سازد و آماده می‌کند. البته ناگفته نگذاریم که کلماتی مانند نخبه در سند راهبردی کشور در امور نخبگان معنای اصطلاحی ویژه‌ای دارند و مسئولیت‌هایی به عهده‌شان گذاشته شده که فعلاً مورد بحث ما نیست. آن سند و آن مسئولیت‌ها برای همه علم‌دوستان قابل احترام است. منظور از نوشتن سطرهای بالا این بود که تأکید کنیم معنای واقعی و اصلی کلماتی مانند نخبه در ادبیات روزمره نادیده گرفته و چه بسا معمولاً در جای غیر خودش استفاده شده است. بنابراین تصمیم گرفتیم با میرجلال‌الدین کزازی، استاد زبان و ادبیات فارسی در این باره حرف بزنیم. گفت‌وگوی زیر نتیجه این رویکرد مجله «سرآمد» است.





■ استفاده نابجا از کلمات باعث شده گاهی آن کلمه جایگاه اصلی خودش را از دست بدهد. طبیعی است که در این فرایند معنای اصلی کلمه آسیب ببیند. با این نگاه بفرمایید ریشه اصلی کلمه نخبه چیست و از کجا آمده است؟

درباره ریشه این کلمه نمی‌توان از باور یا دیدگاه سخن گفت، زیرا این واژه، واژه‌ای است که ریشه‌اش روشن است. ما هنگامی می‌توانیم از دیدگاهی درباره واژه حرف بزنیم که ریشه آن گمان‌آمیز باشد و مایه چندوچون؛ اما نخبه واژه‌ای تازی است که در آن زبان از «نخب» گرفته شده است. هر آن‌چه را که «گزیده» است و «برتر» و «سرآمد»، می‌توان نخب نامید. نخبه به هر روی واژه‌ای است که از مصدر برآمده است، اما هر واژه‌ای در هر زبان می‌تواند کارکرد معنی‌شناختی گسترده‌تر بیابد. به سخنی نغزتر از دل معنای نخستین واژه که معنای قاموسی است، معنی یا معنی‌هایی دیگر می‌تواند برآید که دامنه معنی‌شناختی واژه را بگسترده. این معنای دیگر که آن را ادبدانان «معنای مجازی» می‌نامند، بسته به نیازهای زمان دگرگونی می‌تواند پذیرفت. ما در زبان‌های گوناگون و از آن میان زبان فارسی، واژه‌هایی را می‌یابیم که دارای چندین معنای مجازی بوده‌اند و هستند.

■ امروزه تغییر در حوزه معنایی کلماتی چون نخبه، فرهیخته و فاخر اتفاق افتاده است، در حالی که ما در حوزه معنایی هنر تغییراتی داشته‌ایم، اما معنای کلماتی مثل نخبه و فرهیخته چگونه تغییر یافته است؟ یکی از پرسش‌های فرهنگی که جامعه ایرانی چندی است به آن دچار آمده است، این است که مرز معنایی واژگان به‌درستی پاس داشته نمی‌شود. به سخنی دیگر واژگان ارج و ارزش خود را از دست داده‌اند و در هر جایی بر پایه پسند گوینده یا نویسنده به کار برده می‌شوند. یکی از این واژگان که روشنی و رسانایی معنایی خود را کمابیش از دست داده است، واژه «نخبه»

است یا واژگانی هم‌سنگ و هم‌ساز با آن، مانند: استاد، فرهیخته، فرزانه و... گوینده یا نویسنده هنگامی که این‌گونه واژگان را به کار می‌برد، بیش پاس کسان را می‌نهد تا پاس زبان را. به سخنی روشن‌تر واژه در جایی به کار برده می‌شود که شایسته آن نیست، زیرا خواست به کاربرنده واژه خوشایند شنونده یا خواننده اوست.

■ تلقی شما از نخبه و نخبه‌گرایی چیست؟

این واژه اگر از نگاه بسیار فراخ به آن بنگریم، دو کاربرد معنا می‌توان داشت؛ یکی آن است که معنای آن، کاربرد آن وابسته و کرانمند باشد؛ قصد من از این سخن آن است که در میان هر گروهی، به‌ویژه آن گروه‌های اجتماعی که با دانش و اندیشه سروکار دارند، نخبگانی پدید می‌توانند آمد. برای نمونه شما می‌گویید که در میان فلان گروه، فلان کس نخبه است! کارکرد و معنای دیگر آن معنا و کارکردی است فراگیر. در این کارکرد نخبگان از هر گروه که باشند، لایه‌های اجتماعی را پدید می‌آورند که آن را لایه‌های نخبگان یا سرآمدان می‌نامیم و در زبان‌های اروپایی آن را «الیته» می‌گویند. کارکرد و معنای نخبه در هر کدام از این دو بستر کم‌وبیش یکسان است، آن‌چه این دو کارکرد را از هم جدا می‌دارد، دامنه معنایی است. آن‌چنان‌که گفته شد، کاربرد دوم گسترده است. در این کارکرد دوم است که نخبگان لایه‌های اجتماعی را پدید می‌آورند. پیداست که هنجار آن است که هم‌وندان این لایه اجتماعی در شمار فرزندان، دانایان، دانش‌آموختگان و اندیشمندان باشند. کسانی را که ما آنان را در واژه‌های روشن و رسا فرهیخته می‌نامیم. فرهیخته کسی است که به «فرهیش» رسیده است. فرهیش رده‌ای از آگاهی و دانایی است که هر کس به آن برسد، با هر دانش و آموزش و خوی و خیم، به‌ناچار فرهنگ‌مند خواهد بود و روشن‌رای و اندیشه‌ور. در جامعه‌ای که شمار فرهیختگان در آن بسیار باشد، از سویی دیگر آنان سر رشته‌ها را در دست داشته باشند و

تعریف نخبگان در سند راهبردی کشور

نخبه؛ به فردی برجسته و کارآمد اطلاق می‌شود که در خلق و گسترش علم، فناوری، هنر، ادب، فرهنگ و مدیریت کشور در چهارچوب ارزش‌های اسلامی اثرگذاری بارز داشته باشد و هم‌چنین فعالیت‌های وی بر پایه هوش، خلاقیت، انگیزه و توانمندی‌های ذاتی از یک سو؛ و خبرگی، تخصص و توانمندی‌های اکتسابی از سوی دیگر، موجب سرعت بخشیدن به پیشرفت و اعتلای کشور شود.

صاحب استعداد برتر؛ به فردی اطلاق می‌شود که با توجه به ویژگی‌های ذاتی خود امکان رسیدن به مرحله نخبگی را داراست، ولی هنوز زمینه‌های لازم برای شناسایی کامل و بروز استعدادها و ویژه او فراهم نشده است. فعالیت نخبگانی؛ فعالیتی است آگاهانه، خلاقانه و نوآورانه با اثرگذاری محسوس بر پیشرفت کشور در حوزه‌های مختلف از قبیل: علم، فناوری، هنر، ادب، فرهنگ و مدیریت با تاکید بر شناخت مسائل و مشکلات کشور. گروه نخبه؛ هر یک از گروه‌ها، سازمان‌ها و نهادهایی که در مقایسه با سایر هویت‌های مشابه، توانمندی انجام فعالیت‌های نخبگانی را دارا هستند.

گروه صاحب استعداد برتر؛ هر یک از گروه‌ها، سازمان‌ها یا نهادهایی که استعداد کسب توانمندی‌های ویژه‌ای را دارد، ولی برای تبدیل آنها به گروه نخبه، باید حمایت و برنامه‌ریزی‌های لازم صورت پذیرد. اجتماع نخبگانی؛ شامل افراد یا گروه‌هایی است که به تشخیص بنیاد ملی نخبگان، توانمندی‌های بالقوه یا بالفعل انجام فعالیت‌های نخبگانی را دارا هستند؛ بنابراین شامل همه افراد و گروه‌های نخبه و صاحب استعداد برتر است. نظام نخبگانی؛ شامل مجموعه بخش‌های مختلف کشور مشتمل بر نقش‌آفرینان، نهادها، قوانین، سازوکارها و روندهایی است که بر «فعالیت‌های نخبگانی» و «اجتماع نخبگانی» به صورت مستقیم اثر گذارند.

کارهای آن جامعه را سامان بدهند و نیازهایش را برآورند و جامعه را آگاهانه با شناخت راه بنمایند، آن جامعه بیش‌شکوفان و پیشرفته و به‌آیین خواهد بود. زیرا در جامعه‌ای چنین به، آن‌سان که در آن داستان پارسی گفته می‌شود، کار در دست کاردان خواهد بود. پس کارها خام و نافرجام نخواهد ماند و زمان و توان و هزینه بیهوده، به هرز و هدر نخواهد رفت.

■ چگونه است که هرگز به یک شاعر نمی‌توان نخبه گفت، اما کسی که مثلاً در جشنواره خوارزمی رتبه‌ای کسب کند، نخبه خوانده می‌شود؟

بر پایه آن‌چه من درباره این واژه گفتم، در میان شاعران نخبگانی شاعر همواره پدید می‌تواند آمد و آن چند تن که نخبه می‌شوند، در میان شاعران به سرآمدگی آمده‌اند. از دیگر سوی نخبگان لایه‌ای را پدید می‌آورند که شاعر هم اگر به نخبگی رسیده باشد، می‌تواند هم‌وند و بخشی از آن لایه باشد، اما این که واژه‌ای در جای خود به کار نمی‌آید، رفتاری است آسیب‌شناختی که به آن پرسمان اجتماعی باز می‌گردد که یادی از آن رفت؛ زیرا واژه نخبه به معنی گزیده و سرآمد و برجسته است. به هیچ روی در کارکرد و معنای راستین خود به کسی یا گروهی ویژه در جامعه باز نمی‌گردد که نتوان آن را برای دیگر کسان به کار برد.

■ نخبه را باید به معنای نبوغ در نظر بگیریم یا نوعی تولیدکننده؟

نخبه را نمی‌توان به درست با نابعه یکی داشت، زیرا رسیدن به نخبگی کاری است که کم‌وبیش در توان هر کس هست. کسی که مایه دارد و به شایستگی می‌کوشد تا آن مایه را بشکوفاند و به کردار درآورد، می‌تواند به نخبگی برسد. اما نبوغ ویژگی و شایستگی و توان است که با تلاش و تکاپو نمی‌توان به آن رسید. می‌توان گفت مایه‌ای است خدادادی یا مادرزادی که تنها در اندکی از کسان هست. در فشرده‌ترین سخن می‌توان گفت هر نابعه‌ای نخبه می‌تواند بود، اما هر نخبه‌ای نابعه نه! ■

شهرهای مجازی چه بلایی سر دنیای ما آورده‌اند؟

آرمان شهر قرن بیست و یکمی

حنا خدائنده

از نشانه‌شناسی‌های پیچیده از سیطره مفهوم دهکده جهانی مارشال مک‌لوهان سخن می‌گفتند، امروز مردم عادی در کوچه و خیابان از جهان بسیطی سخن می‌گویند که مرزهای جغرافیایی را از درجه اعتبار ساقط کرده و چیزهای دیگری را در مقام اعتبار نشانده است. امروز انسان‌ها به راحتی از تهران، بی‌زینسی را در پاریس پیش می‌برند. در کابل نمایشگاه مجازی از آثار هنری برگزار می‌کنند و برای برجسته‌ترین منتقدان هنرهای تجسمی در نیویورک دعوت‌نامه مجازی می‌فرستند و... از این هم جدی‌تر تندروهای القاعده در ویرانه‌های حلب با نئولیبرال‌های واشنگتن ارتباط برقرار می‌کنند و از لندن برای برقراری «دولت اسلامی عراق و شام» نیرو جمع‌آوری می‌کنند. این‌ها را اگر کسی ۲۰ سال پیش برای یک مفسر سیاسی تعریف می‌کرد، حرفش به یک شوخی بی‌مزه شباهت داشت. اما امروز این شوخی و شوخی‌هایی بی‌مزه‌تر

این روزها بحث درباره شهر مجازی در سطوح مختلفی در جریان است. کافی است همین عنوان را در اینترنت جست‌وجو کنید. به دامنه متنوع و گسترده‌ای از معانی و مفاهیم برخورد خواهید کرد؛ از شبکه‌های الکترونیکی برای ارائه خدمات فنی گرفته، تا مقالات و یادداشت‌های فلسفی درباره اقتضائات دنیای شگفت‌انگیز نو.

قطعا جهان ما در دومین دهه از هزاره سوم، متفاوت از سال‌های آخر قرن گذشته است. دنیای ارتباطات، اشکال و ابعاد بزرگ‌تر و البته پیچیده‌تری یافته است. بال‌های بزرگ جهان الکترونیکی در همه جهان پهن شده است. از دورترین روستاهای دورافتاده‌ترین کشورهای آفریقایی گرفته، تا قلب نیویورک، تصور دنیای بدون اینترنت هم امری محال است. اگر در دهه ۹۰ برخی متفکران و نظریه‌پردازان در فضاهای آکادمیک با استفاده



پارسی را در نیمی از جهان جاری می‌کرد، امپراتوری سلجوقیان نیز همین‌طور، ایرانی را که کمی لهجه شرقی-شمالی یافته بود، تا آن سوی مدیترانه می‌گستراند. همین‌طور امپراتوری سلطان سلیمان عثمانی و... همه تلاش برای

انتشار حوزه اقتدار فرهنگی، هویتی و مذهبی بود. اما امروز بلندپروازان به‌جای آن که مرزهای جغرافیایی را در دنیای حقیقی گسترش دهند، حوزه اقتدار خود را در شهرهای مجازی افزایش می‌دهند. در دنیای مجازی امروز، تعداد طرفداران یک صفحه، همان‌قدر ارزش و اعتبار دارد که تعداد سربازان و مرزبانان در دنیای قدیم مهم بود. به تحولات سیاسی سال‌های اخیر نگاه کنید؛ از وقایع چهار پنج سال کشورهای عربی

تبدیل به واقعیت‌های عینی و مطلق دنیای جدید شده‌اند که باید با آن‌ها کنار آمد. امروز مرزهای جغرافیایی اعتبار سابق خود را از دست داده‌اند. در دنیای قدیم مرزها دو کارکرد را ایفا می‌کردند. اول آن که دو منطقه را از هم تفکیک می‌کردند و

دوم آن که ابزاری برای کنترل رفت‌وآمد میان مناطق مختلف به شمار می‌رفتند. مرزها امروز فقط کارکرد دوم را دارند و دیگر نمی‌توانند جلوی یک‌پارچه شدن شهرها و کشورها را بگیرند. این در حالی است که در گذشته دولت‌ها برای این مرزها را گسترش می‌دادند که نفوذ و اقتدار خود را در حفظ و توسعه هویتشان افزایش ببخشند. امپراتوری کوروش که از هند تا روم وسعت داشت، جریان هویت



ترسیم کرده، فرومی‌ریزد. در دنیای جدید تکلیف همه چیز در شهرهای مجازی روشن می‌شود؛ شهرهایی که مرزهای جغرافیایی آن‌ها را از هم تفکیک نمی‌کنند، بلکه مجموعه‌ای از علایق مشترک و سلايق فرهنگی،

هویتی و مذهبی آن‌ها را از یکدیگر جدا می‌کنند؛ شهرهایی که بی‌شکایت به آرمان شهر فیلسوفان ایده‌آلیست شرقی و غربی در قرن‌های گذشته نیست.



اما این مطلب چه ارتباطی با ماهنامه «سرآمد» دارد؟ بحث شهرهای مجازی و اشکال و اقتضائات آن‌ها چه ربطی دارد به مخاطبان این ماهنامه که طیف متنوعی از تحصیل‌کردگان جامعه را در بر می‌گیرد؟ قطعاً بی‌ارتباط نیست اگر در نظر بگیریم که ساختار و فرم این شهرهای مجازی را عالمانی طراحی کرده‌اند که فرصت عرض اندام آزاد پیدا کرده‌اند و توانسته‌اند با اتکا به دانش تجربی، فضایی ترسیم کنند که انسان معاصر نمی‌تواند مستقل از آن به شکل فعال زندگی کند.

برای مواجهه با این جهان مجازی باید ساختار آن را به‌درستی شناخت و بتوان قواعد و قوانین فیزیکی آن را به‌درستی تفسیر و تعبیر کرد. از این مهم‌تر باید تحلیل و تفسیری درست از محتوای آن نیز داشت. قطعاً چنین کاری از عهده مردم عوام برنمی‌آید، بلکه باید طبقه الیت و نخبه جامعه چنین کاری را انجام دهد.

اگر بخواهیم حوزه اقتدارمان را در دنیای جدید گسترش دهیم و در جهان منتشر کنیم، چاره‌ای جز شناخت، پذیرش و تن دادن به اقتضائات دنیای جدید و شهرهای مجازی نداریم. ■

گرفته تا وقایعی که امروز در عراق بیخ گوش ما در جریان است. وزن کشی‌ها در دنیای مجازی است که معادلات را در دنیای حقیقی تغییر می‌دهد.

بازتاب خودسوزی معترض تونسی، قرار و مدارهای جوانان آزادی‌خواه مصری

در فیس‌بوک و توییتر، بازنشتر وقایع مصر و تونس در صفحات مجازی

تحول‌خواهان لیبی و

بحرین، در عربستان

و... معادلات حقیقی

خاورمیانه را همین‌ها به

هم می‌ریزد.

به وقایع یک سال

گذشته سوریه و اتفاقات

یک ماه اخیر عراق نگاه

کنید.

تردیدی در ماهیت

متفاوت این‌ها با هم

نیست، اما شباهت‌های

زیادی میان ساختارهای

فعالیت‌های این‌ها در

دنیای مجازی می‌توان

پیدا کرد. میدان بازی

داعش نیز دنیای

مجازی است. داعش نیز در فیس‌بوک دنبال

اسلام‌گراهای تندرو و ساده‌لوح می‌گردد

و سرپاز جذب می‌کند. ویدیوی سخنرانی

رهبر آن که -به استهزای عمومی- مشهور

به خلیفه امیرالمومنین شده، در فیس‌بوک

و شبکه‌های اجتماعی منتشر می‌شود.

بعد از انتشار همین سخنرانی، در همین

فیس‌بوک و شبکه‌های اجتماعی بحث

درباره ساعت گران‌قیمت جناب خلیفه بالا

می‌گیرد و همین‌جا تصویر دروغینی که او در

اسلام‌گرایی و عدالت از خود میان هوادارانش

برای مواجهه با این جهان مجازی باید ساختار آن را به‌درستی شناخت و بتوان قواعد و قوانین فیزیکی آن را به‌درستی تفسیر و تعبیر کرد. این مهم‌تر باید تحلیل و تفسیری درست از محتوای آن نیز داشت



از ماست که بر ماست

دکتر مهدی زارع

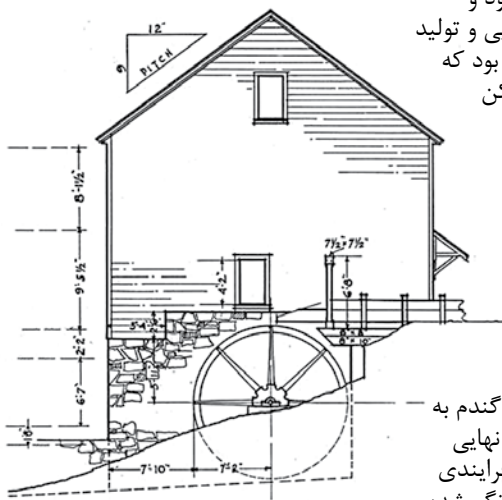
(دانشیار پژوهشگاه بین‌المللی زلزله‌شناسی و مهندسی زلزله)

آسیاب‌های آبی را به ورطه نابودی کشانده، یا عملاً آن‌ها را به حاشیه رانده است. این‌که نسل‌های جدیدتر عملاً سرعت عمل و سهولت دسترسی به نان - آن هم طبخ‌شده و بسته‌بندی‌شده!- را به طی کردن مراحل مختلفی از خرید گندم تا سپردن به آسیابان برای تبدیلیش به آرد و بعد استفاده از آرد در طبخ نان در تنورهای خانگی (که در مازندران ما فراوان وجود داشت و اکنون آن‌ها نیز متاسفانه به‌طور دسته‌جمعی در حال نابودی هستند) ترجیح می‌دهند، قابل درک است، ولی چندین نکته هم‌چنان قابل ذکر باقی می‌ماند.

۱

نگارنده به یاد دارد که مرحوم مادر بزرگش تا همین حدود ۳۰ سال قبل علاوه بر خرید نان از نانوايي، سنت پخت نان در تنور منزل شخصی در مازندران را ادامه می‌داد. شاید این اواخر این طبخ خانگی نان حالتی تفننی و صرفاً برای مناسبتی مانند اعیاد یا مهمانی‌های فامیلی یا اتفاق خجسته‌ای مانند تولد و عروسی یکی از فرزندان یا نوه‌ها شده بود، ولی این استفاده از امکانات خانگی برای تولید که از سده‌های پیشین

در سال‌های کودکی نگارنده در اوایل دهه ۵۰ شمسی هم‌چنان می‌شد در منطقه مازندران - و البته بسیاری از مکان‌های دیگر در ایران- تعداد زیادی آسیاب آبی را دید که در آن مردم گندم را تحویل آسیابان می‌دادند و آرد تحویل می‌گرفتند. ساختار آسیاب آبی کاملاً سازگار با محیط و معمولاً در شیعی در کنار رودخانه‌ها و جایی بود که نهري از بالای آسیاب آب را با فشار وارد اتاقک آسیاب می‌کرد و آب به مسیری وارد می‌شد که در آن با درگیر کردن سنگی دوار - که به آن سنگ آسیاب می‌گفتند - و چرخاندن آن، امکان حرکت سنگ دوار به منظور خرد کردن گندمی که زیر آن ریخته می‌شد و تبدیل کردنش به آرد فراهم می‌شد. آبی که به این ترتیب وارد اتاقک آسیاب آبی شده بود، بعد از گذر از محل سنگ آسیاب با کانالی به بیرون -معمولاً محلی زیر اتاقک آسیاب- هدایت می‌شد و به نهري دیگر یا به رودخانه می‌ریخت. حتی دیدن چنین فرایندی می‌توانست برای یک دانش‌آموز کنجکاو جالب باشد، چراکه می‌توانستی اصول اولیه فیزیک و مکانیک را با آن مرور کنی. در دهه‌های اخیر، سرعت در توسعه و رشد، بسیاری از فناوری‌های بومی از جمله



به ما رسیده بود، هم چنان موجود بود و می توانست حسی از امکان خودکفایی و تولید خانگی را منتقل کند. این در حالی بود که پدربزرگ و مادر بزرگ از جوانی ساکن تهران شده بودند و فقط ماههایی از سال را در مازندران - به ویژه در تابستانها - ساکن می شدند، ولی سنت های پیشینیان، به ویژه مهارت و قابلیت های فردی و خانوادگی برای تولید - یا مشارکت در فرایند تولید - هم چنان برقرار بود و فرزندان و نوه ها هم می توانستند ببینند که این

نان های خوش مزه خانگی از تبدیل گندم به آرد در آسیاب آبی و سپس تا طبخ نهایی چه مراحل را طی می کند. چنین فرایندی هم اکنون وجود ندارد، یا بسیار کم رنگ شده است. در مازندران و بسیاری از استان های دیگر ما، حتی در روستاها نیز مردم به جای ساخت یا نوسازی منازل به سبک سنتی و سازگار با محیط، به ساخت آپارتمان و ایجاد آشپزخانه اوپن (!) روی آورده اند. لزوم تحول و مدرن شدن و مقبولیت زندگی راحت تر قابل درک است، ولی نابود شدن سبک زیست بومی و ملی و سازگار با سنتها و فرهنگ بومی و محیط زیست، آن هم در یک بازه زمانی کوتاه در عرض دو یا سه دهه، قابل فهم نیست.

سبزی که نابود می شود، دیگر قابل بازسازی و بازیافت نیست. ولی مهم تر از آن نهرهایی هستند که برای آبیاری این باغها و مزارع سابق لازم بودند و اکنون با از بین رفتن باغها و مزارع عملا دیگر مورد نیاز تشخیص داده نمی شوند، بنابراین بیشترشان خشک می شوند. نهری که آب را به آسیاب آبی منتقل می کرد، وقتی خشک شد، عملا نیروی محرکه آسیاب آبی هم از بین رفته است.

۳

سرعت بیشتر زندگی و مکانیزه شدن بسیاری از روندها، وقت و حوصله ای برای صرف وقت برای تبدیل گندم به آرد در آسیاب و بعد طبخ نان در تنور خانگی باقی نگذاشته است. حتی حوصله ای هم برای ایستادن در صف نانوائی ها باقی نمانده. و خانواده ها برای صرفه جویی در وقت برای این زندگی به شدت سریع شده، به خرید نان بسته بندی شده از سوپرمارکتها - که دیگر هیچ کدام نیز نام بقالی را بر خود نمی پسندند و ترجیح

۲

در فرایند نابودی آسیاب های آبی دلایل و عوامل مختلفی قابل درک و بررسی است. از طرفی فروش سریع باغها و زمین های کشاورزی برای ساخت آپارتمان و ویلا، که در بیشتر مواقع سال کسی در آنها ساکن نیست و صرفا نوعی سرمایه گذاری یا داشتن خانه ای تفریحی برای ساکنان شهرهای بزرگ است که هیچ نسبت و قرابتی هم با محیطی که در آن اقدام به خرید یا ساخت آپارتمان و ویلا می کنند، ندارند. از سوی دیگر فضای

می‌دهند که «سوپرمارکت» و اخیراً «هایپرمارکت» نامیده شوند! - روی آورده‌اند.

۴

گریزی از تمایل مردم به راحت‌تر شدن زندگی و بهره‌گیری از موابه زندگی مدرن نیست. این تمایل به‌وضوح در سنتی‌ترین خانواده‌های ایرانی هم دیده

می‌شود. ولی باید توجه داشت که: اولاً

می‌توان با حفظ فرایندهای مثبت گذشته، فناوری‌های بومی و قبلاً موجود یا پررونق را قوام و دوام بخشید و در این زمینه، حداقل در مناطق روستایی و شهرستان‌ها و بعضی محله‌های شهرهای بزرگ، مثلاً به احیا و بازسازی - یا ساخت - آسیاب‌های آبی

و بادی از سوی شهرداری‌ها و شوراهای شهر و روستا کمک کرد. دوم: با احیای این فناوری‌های بومی می‌توان از آن‌ها به عنوان جاذبه‌های گردشگری در شهرها و روستاهای کشور استفاده کرد. این مسئله هم به اقتصاد شهرهای کوچک و روستاها کمک می‌کند و هم به ادامه کار و قوام فناوری بومی، مانند آسیاب. سوم: برای بخشی از مردم می‌توان با کار در فرایند سنتی تولید نان و در آسیاب‌ها اشتغال ایجاد کرد. در این زمینه، یکی از

آسیابان‌های شهر بلده نور در استان مازندران چندی پیش به نگارنده اعلام آمادگی می‌کرد که هم در احیای آسیاب ویران شده خود آماده است و هم هر نوع کمکی از دستش برآید، حاضر است انجام دهد تا فنون ساخت و اداره آسیاب را به جوانان آموزش دهد. چهارم: نگارنده به یاد دارد که در فرانسه و آلمان روالی وجود داشته - و تا آن‌جا که می‌دانم، هنوز هم وجود دارد- که برای ورود یک فناوری جدید به کشورشان، تا زمانی که ساخت و تولید این فناوری از سوی یک



تولیدکننده داخلی عملیاتی و اجرایی نشده، مقاومت می‌کنند و واردات فناوری و محصولات فناورانه جدید را مشمول مقررات گمرکی سخت می‌کنند تا ابتدا توان تولید محصولی مشابه در کشور خودشان فراهم شود و بعد فرصه رقابت در بازار آزاد را برای محصولات داخلی و خارجی باز می‌کنند. این در حالی

است که در کشور ما

هم‌چنان درها برای ورود

آنی هر نوع محصول

جدید، بدون توجه به

توان یا امکان تولید ملی

در آن زمینه فناورانه باز

است.

پنج: با روندی که پیش

می‌رویم، آیا نباید نگران

باشیم که این تغییر روال

و سبک زندگی مان علاوه

بر نابودی فناوری‌های

بومی، منابع طبیعی و

مسئله‌های رودخانه‌ها و

زیستگاه‌های طبیعی‌مان

را نیز به تدریج نابود

می‌کند؟ که البته

بیشترشان نیز غیر قابل

بازگشت هستند.

آیا نباید دلیل سیل‌های پی‌درپی اخیر در

شمال کشور را دخل و تصرف بی‌ملاحظه در

منابع طبیعی و تبدیل شتابان باغات و مزارع

کشاورزی به ویلا و آپارتمان و تجاوزهای

بی‌محابا به حریم رودخانه‌ها و نه‌رهای

طبیعی و کانال‌های انتقال آب کشاورزی

بدانیم؟ به قول ناصر خسرو قبادیانی بلخی:

چون نیک نظر کرد پر خویش در آن دید

گفتا ز که نالیم از ماست که برماست. ■



اعطای جایزه‌های تحصیلی به دانشجویان مستعد

بنیاد ملی نخبگان به منظور حمایت از دانشجویان صاحب استعداد برتر در دانشگاه‌ها، پژوهشگاه‌ها و مراکز فناوری کشور، اعطای جایزه‌های تحصیلی به دانشجویان مستعد را در سال ۱۳۸۶ به تصویب رساند و پس از آن در راستای اجرای سند راهبردی کشور در امور نخبگان و همچنین به منظور هدایت هدفمند دانشجویان و تعریف جدیدتری از روابط بنیاد، دانشگاه و دانشجو برای اختصاص مناسب و شایسته این جوایز، مشمولان، جوایز و شرایط اعطای آن را در اردیبهشت ماه سال جاری (۱۳۹۳) مورد بازنگری قرارداد. هدف از اعطای جوایز تحصیلی به دانشجویان مستعد، هدایت این دانشجویان در زمینه‌های تخصصی فعالیت‌های علمی

خود، پشتیبانی از فعالیت نخبگانی دانشجویی در سطح مؤسسه‌ها و دانشگاه‌های کشور، رفع موانع پیشرفت اجتماعات نخبگانی دانشجویی و رشد تدریجی و پیوسته دانشجویان مستعد در مسیر نخبگی در محیط دانشگاه و در کنار استادان خود است.

جوایز تحصیلی به دانشجویان مستعد در چهار دسته آموزش، پژوهش، فناوری و فرهنگ و هر کدام به نام یکی از دانشمندان اسلامی- ایرانی اعطاء می‌شود.

جایزه آموزش با هدف تسهیل مسیر آموزشی و هدایت دانشجویان برای ورود به عرصه آموزش و جایزه پژوهش برای هدایت دانشجویان در مسیر پژوهشی در دانشگاه اعطاء می‌شود. همچنین جایزه فناوری به منظور هدایت دانشجویان به عرصه کارآفرینی و نوآوری و جایزه فرهنگ در جهت ارتقای فرهنگ اسلامی- ایرانی، تقویت هویت ملی و رفع نیازهای مادی و اجتماعی دانشجویان در نظر گرفته شده است. دانشجویانی که می‌توانند مشمول جوایز تحصیلی قرار گیرند شامل برگزیدگان المپیادهای ملی دانش‌آموزی و دانشجویی، برگزیدگان آزمون‌های سراسری در مقاطع مختلف تحصیلی،

دانشجویان ممتاز موسسه‌ها، برگزیدگان جشنواره‌های علمی، پژوهشی و فناوریانه مورد تأیید بنیاد، برگزیدگان مسابقه‌های قرآنی، برگزیدگان هنری و ادبی، برگزیدگان مسابقه‌های ملی مهارت و مخترعان برگزیده است. جوایز اعطایی به دانشجویان مستعد با توجه به زمینه‌های آموزش، پژوهش، فناوری و فرهنگ و همچنین مقطع تحصیلی کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری متفاوت است. در جایزه آموزش که هدف تسهیل مسیر آموزشی و هدایت دانشجویان برای ورود به عرصه آموزش است، تسهیلاتی برای توانمندسازی آموزشی آنها از جمله فراهم آوردن شرایط حضور در کارگاه‌های آموزشی، کلاس‌های زبان و رایانه و اعتبار آموزشی‌یاری در نظر گرفته شده است. برای اعطای اعتبار آموزشی‌یاری، دانشجو باید از سوی یکی از اعضای هیئت علمی مؤسسه متبوع برای دستیاری آموزشی و عقد قرارداد مورد تأیید بنیاد پذیرش دریافت کند. در جایزه پژوهش نیز تسهیلاتی برای ارتقای ارتباطات علمی دانشجویان مانند اشتراک نشریات علمی داخلی و خارجی، عضویت در انجمن‌های علمی و خرید کتاب در نظر گرفته شده است.

ایران، صادرکننده تجهیزات پزشکی



شرکت دانش‌بنیان پویندگان راه سعادت با حمایت معاونت علمی و فناوری ریاست جمهوری، در قالب طرح کلان فناوری تولید تجهیزات پزشکی، نیازهای کشور به دستگاه‌های مانی‌تورینگ مورد استفاده در اتاق‌های عمل و بخش‌های مختلف بیمارستانی کشور را تامین و حتی سیستم‌های مانی‌تورینگ تولیدشده خود را به کشورهای مختلف صادر کرده است.

عبدالرضا یعقوب‌زاده طاری، مدیرعامل شرکت، در این خصوص گفت: این شرکت برای تولید محصولات خود بر استفاده از توان تحقیقاتی و پژوهشی استوار است، به گونه‌ای که ۱۰ درصد از مجموع فروش محصولات این شرکت صرف هزینه‌های تحقیقاتی می‌شود که در این بخش ۷۰ محقق و کارشناس مشغول به کارند و این تعداد در مقایسه با مجموع توان

جایزه فناوری در راستای کارآفرینی و نزدیکی بیشتر دانشجویان با فضای صنعت و کسب و کار پیش‌بینی شده است. به همین منظور تسهیلاتی برای ایجاد هسته فناوری و کارآفرینی و تشکیل شرکت زایشی از مؤسسه متبوع اعطا می‌شود. توانمندسازی دانشجویان مستعد و حمایت از آنان برای شرکت در دوره‌های کارآفرینی، تجاری‌سازی و حقوق مالکیت معنوی بخش دیگری از جایزه فناوری است. جوایز متعددی نیز در قالب جایزه فرهنگ به دانشجویان مستعد اعطا می‌شود که از آن جمله می‌توان به ودیعه اجاره مسکن به دانشجویان متأهل، هدیه ازدواج، کمک هزینه سفرهای زیارتی-فرهنگی و راتبه سالانه اشاره کرد. البته میزان راتبه سالانه با توجه به مقطع تحصیلی دانشجویان متفاوت است و در ازای کار دانشجویان در موسسه متبوع پرداخت می‌شود.

دانشگاه‌ها و موسسات کشور هر ساله فهرستی از دانشجویان برتر خود را که مشمول شرایط دریافت جایزه تحصیلی هستند، برای بنیاد ملی نخبگان ارسال می‌کنند. بنیاد نیز پس از بررسی و تطبیق آن با شرایط دریافت-کنندگان، مشمولان نهایی را برمی‌گزیند و جوایز را به آنان اعطا می‌کند.

نیروی انسانی ۲۳۰ نفره این شرکت آمار بالایی به شمار می‌رود. در حال حاضر علاوه بر تامین نیاز داخلی، خط تولید شرکت در کشورهای چون مالزی، آلمان، کانادا و در آینده نزدیک در ترکیه، فعال است و در جمهوری بلاروس نیز با ارائه تکنولوژی و سرمایه‌گذاری از سوی طرف بلاروسی خط تولید راه‌اندازی شده است. ارزش صادراتی تجهیزات پزشکی ساخت شرکت ما در سال گذشته به شش میلیون و پنج‌هزار دلار رسیده است.

چندی پیش نیز تفاهم‌نامه‌ای برای انتقال فناوری و بومی‌سازی تجهیزات پزشکی بین پژوهشکده سلامت الکترونیک دانشگاه صنعتی امیرکبیر و شرکت صنایع الکترونیک ایران (صا ایران) منعقد شده است. معاون فناوری اطلاعات شرکت صنایع الکترونیک ایران درباره این تفاهم‌نامه گفته است: قرار است تجهیزات پزشکی از جمله تجهیزات اتاق عمل، تجهیزات مانی‌تورینگ، ضربان قلب، تجهیزات مخابراتی سلامت الکترونیک و در صورت امکان دستگاه بیورزونانس تولید شود. حوزه سلامت الکترونیک در بخش سلامت کشور مغفول مانده است و این امر به‌تازگی به صورت یک پروژه بزرگ و چند منظوره تعریف شده است.

خیانت به پژوهش



ابوالقاسم خسروی، عضو کمیسیون آموزش و تحقیقات در مجلس شورای اسلامی، گفت: از یک تا سه درصد اعتبارات تصویب شده برای امور پژوهشی تاکنون یک درصد هم محقق نشده است. در حالی که کشورهای توسعه یافته با تخصیص اعتبارات به این بخش، زمینه رشد علمی را فراهم کرده اند. خسروی در حالی از اعتبارات تصویب شده برای امور پژوهشی سخن می گوید که پیشتر نیز سونا ستاری، رئیس بنیاد ملی نخبگان، بارها و در جلسات مختلف نارضایتی خود را از روند پژوهش در کشور اعلام کرده بود. معاون علمی و فناوری ریاست جمهوری معتقد است کمک های مالی مستقیم نمی تواند به بخش پژوهش کمک شایانی کند و به عنوان مثال از پژوهشکده های بزرگ و زیبایی نام برد که علی رغم امکانات و تجهیزات کامل

در طی این سال ها خروجی پژوهشی خاصی نداشته اند. این بودجه خیانت به پژوهش و چراغ سبزی بود برای پژوهشکده های بی فایده و بدون نتیجه.

رو در رو با چالش آب



در حالی که هر روز خبرهایی مبنی بر بحران خشک سالی و کم آبی در کشور شنیده می شود، دانشگاه صنعتی شریف، پیش نویس سند ملی فناوری های راهبردی آب را که با تلاش دو ساله انستیتو آب و انرژی این دانشگاه و همکاری نمایندگان وزارت خانه های جهاد کشاورزی، نیرو، سازمان حفاظت محیط زیست، سازمان هواشناسی، اساتید دانشگاه های کشور و متخصصان حوزه آب تدوین شده است، به معاونت علمی و فناوری ریاست جمهوری ارائه کرد. علم الهدی، رئیس انستیتو آب و انرژی دانشگاه شریف، چالش های موجود در فناوری آب کشور را در شش بخش عنوان کرد و در این خصوص، گفت: چالش های اقتصادی، طبیعی، زیست محیطی،

اجتماعی، مدیریتی و فنی چالش های اصلی آب هستند که در این سند به آن ها پرداخته شده است. دکتر اسماعیل کهرم درباره آن چه لازم است این سند به آن توجه ویژه داشته باشد، به «سرآمد» گفت: ما مملکتی هستیم در منطقه خشک و نیمه خشک جهان و میزان آب دریاقتی مان، یک سوم جهان است. در حالی که میزان بارش سالانه در جهان، ۸۵۰ میلی متر است، این میزان برای ما به ۲۵۰ میلی متر در سال می رسد. ولی موقع مصرف آب، آن چنان بی محابا عمل می کنیم که گویی در انگلستان هستیم. بنابراین ما یک سند بالادستی برای برنامه ریزی آب لازم داریم. میزان آبی که ما در طی یک سال دریافت می کنیم، ۴۲۰ میلیارد متر مکعب است و هر چند این مقدار آب کمی نیست، ولی هر جا با آن برخورد می کنیم، با عدم مدیریت صحیح مواجهیم. ما تنها از ۹۰ میلیارد متر مکعب استفاده می کنیم، یعنی کمتر از ۲۵ درصد. ۹۳-۴ درصد آن صرف کشاورزی می شود. ۴-۵ درصد به صنعت می رسد و ۳-۴ درصد آن هم برای شرب مصرف می شود. از این مقدار حدود ۲۰ میلیارد متر مکعب هم تبخیر می شود. من اسم این را می گذارم عدم مدیریت صحیح! و لازم است که این سند روی این فقره

کار کند. به خصوص در بخش مدیریت آب در کشاورزی که بخش عمده آب مصرفی را تشکیل می‌دهد.

برنامه‌های بنیاد برای جذب نخبگان خارج از کشور



معاون علمی و فناوری رئیس جمهور از برنامه‌های این معاونت برای جذب نخبگان ایرانی خارج از کشور و تضمین آینده شغلی آنها در صورت بازگشت به کشور خبر داد. سورنا ستاری با اشاره به برنامه‌هایی که معاونت علمی و فناوری رئیس جمهور و بنیاد ملی نخبگان برای تعامل با نخبگان ایرانی خارج از کشور دارد، گفت: امور بین‌الملل بنیاد ملی نخبگان با این هدف فعال شده است و طرح‌های مفصلی در این حوزه در دست انجام دارد. این در حالی است که بارها خبرهایی مبنی بر میزان خروج استعدادهای برتر از کشور و میزان ضرر و زیان حاصل از آن توسط منابع رسمی و غیررسمی اعلام

شده است. چندی پیش رضا فرجی‌دانا، وزیر علوم، اعلام کرد: «هر سال ۱۵۰ هزار نفر از تحصیل‌کردگان ایران کشور را ترک می‌کنند.» این یعنی ماهی ۱۲ هزار و ۵۰۰ نفر، یا روزی ۴۱۰ نفر از نخبگان کشور بدون قصد بازگشت به خارج سفر می‌کنند؛ سفر بدون بازگشتی که به گفته وزیر علوم، باعث می‌شود «سالانه ۱۵۰ میلیارد دلار» به کشورهای دیگر کمک کنیم و خودمان ضرر ببینیم؛ یعنی برای هر یک دانش‌آموخته مهاجرت‌کرده یک میلیون دلار و این سبب شده تا ایران

در زمینه مهاجرت مغزها در میان کشورهای دنیا در صاحب رتبه است. این خبر که در سایت‌های خبرآنلاین، انتخاب و... بازتاب گسترده‌ای داشت باعث واکنش‌های مختلفی اعم از تایید و تکذیب شد. اگر از بحث عدد و رقم این خبر صرف‌نظر کنیم واقعیت روند مهاجرت را نمی‌توانیم منکر شویم. لذا انعکاس این خبر به معنی تایید یا تکذیب آن نیست بلکه مجالی است برای تأمل بیشتر در زمینه مهاجرت. صندوق بین‌المللی پول در گزارش سال ۲۰۰۹ خود اعلام کرد ایران در میان ۹۱ کشور توسعه‌یافته و توسعه‌نیافته بیشترین میزان مهاجرت مغزها را به خود

اختصاص داده است. به طوری که در حال حاضر ۲۵۰ هزار مهندس و فیزیک‌دان ایرانی و بیش از ۱۷۰ هزار ایرانی با مدارک علمی بالا در ایالات متحده آمریکا زندگی می‌کنند. حتی براساس تحقیقات نهاد ملی علوم ۸۹ درصد از ایرانی‌هایی که به آمریکا پرواز کرده‌اند، پس از اخذ مدرک دکترا در این کشور برای همیشه می‌مانند و اقامت می‌گیرند.

حمایت از مهندسی ژنتیک در کشاورزی



ستاد توسعه زیست‌فناوری معاونت علمی و فناوری ریاست جمهوری، از حمایت از مراحل مختلف پژوهشی کشاورزی تا تولید محصولات تراریخته خبر داد. براساس مصوبه مشترک گروه پژوهش، زیرساخت و توسعه فناوری و کارگروه زیست‌فناوری کشاورزی ستاد توسعه زیست‌فناوری معاونت علمی، مقرر شد از تحقیق و توسعه محصولات کشاورزی تراریخته حمایت شود. در این مصوبه آمده است که این حمایت‌ها باید به گونه‌ای انجام شود

که متضمن تولید ملی این محصولات در کشور باشد. همچنین در این مصوبه تاکید شده است که این حمایت‌ها از شرکت‌های دانش‌بنیان خصوصی صورت می‌گیرد و شرکت‌های دانش‌بنیان نوپا که با هدف تولید محصولات تراریخته و با توجه به اولویت‌های ستاد در این زمینه فعالیت کنند نیز حمایت خواهند شد. مهدی راد، مهندس کشاورزی، در توضیح محصولات تراریخته به «سرآمد» گفت: عنوان محصولات تراریخته به محصولاتی اطلاق می‌شود که مهندسی ژنتیک شده باشند. مهندسی ژنتیک یعنی دی‌ان‌ای (DNA) باکتری، گیاه یا محصول کشاورزی را به گونه‌ای تغییر دهید که خاصیت جدیدی در آن ایجاد شود. مثلاً در برابر آسیب‌ها مقاوم شود یا رشدی بیش از حد معمول خود داشته باشد. البته فقط محدود به همین چیزها نیست و فاکتورهای متفاوتی دارد و مهندسی ژنتیک یک محصول می‌تواند راندمان و عملکردهایش را بالا ببرد. این کار حدود ۱۰ سال پیش هم در کشور انجام می‌شد، ولی به دلایل مختلف بعضی گروه‌ها با این کار مخالفت کردند و به فراموشی سپرده شد. گویا حالا دوباره تصمیم گرفته‌اند تا از این محصولات حمایت کنند.

حمایت از نخبگان علوم

پزشکی



درحالی‌که از چندی پیش بحث پژوهش در کنار آموزش برای دانشجویان پزشکی از سوی وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی مطرح شده بود، جزئیات طرح پزشکی پژوهش‌گر که کار مشترک بنیاد ملی نخبگان و دکتر ملک‌زاده است اعلام شد. دکتر ملک‌زاده، معاون تحقیقات و فناوری وزیر بهداشت، با تاکید بر این‌که دانشجویان نخبه کشور در کنار توجه به آموزش و یادگیری باید به مباحث تحقیقاتی نیز اهمیت دهند، گفت: در این راستا لازم است زیرساخت‌ها، امکانات مراکز تحقیقاتی و فرصت انجام تحقیقات و پژوهش در اختیار این افراد قرار داده شود. دکتر مجتبی زارعی، مشاور معاون تحقیقات فناوری وزیر بهداشت، با اشاره به ثبت‌نام ۱۴ نفر از دانشجویان پزشکی در سامانه حمایتی معاونت فناوری ریاست

جمهوری و وزارت بهداشت گفت: هدف از اجرای طرح پزشک پژوهش‌گر، حمایت از کار پژوهشی افرادی است که دارای ایده‌های تحقیقاتی هستند. او از انواع حمایت‌های این معاونت از نخبگان علوم پزشکی خبر داد و درباره شرایط متقاضیان ثبت‌نام در طرح پزشک پژوهش‌گر گفت: شاخص‌هایی که برای افراد متقاضی در نظر گرفته شده است، شامل یکی از موارد داشتن جایزه المپیادی، رتبه برتر در آزمون‌های پزشکی، معدل بالای ۱۵ و داشتن کار تحقیقی در طول تحصیل است. این سخنان در حالی مطرح می‌شود که پیش‌تر، وزارت بهداشت، نسبت به کمی بودجه تحقیقاتی این وزارت‌خانه اعتراض داشت. دکتر شاهین آخوندزاده، قائم مقام معاونت تحقیقات و فناوری وزارت بهداشت، در این باره گفته بود: مجموع سهم تحقیقات از بودجه کشوری تنها یک میلیارد دلار است که سهم وزارت بهداشت از آن در خوش‌بینانه‌ترین حالت ۸۵ میلیون دلار خواهد بود که این برابر با بودجه تحقیقاتی یک سال ۴۰ محقق معمولی در اروپا و آمریکا است. سهم پژوهش دو وزارت‌خانه علوم و بهداشت از بودجه کشور، به مراتب کمتر از

سایر دستگاه‌های اجرایی است، در حالی که تحقیقات اصلی در این دو بخش انجام می‌شود. این در حالی است که بودجه پژوهشی نیروی انتظامی به اندازه کل بودجه وزارت بهداشت است.

جایگاه بیست و یکم المپیاد ریاضی و ششم المپیاد کامپیوتر برای ایرانی‌ها



تیم ملی المپیاد ریاضی جمهوری اسلامی ایران، با کسب مجموع نمره ۱۳۱، همراه تیم تایلند در رتبه بیست و یکم تیمی فرار گرفت. به ترتیب چین با ۲۰۱ نمره، آمریکا با ۱۹۳، تایوان با ۱۹۲، روسیه با ۱۹۱، ژاپن با ۱۷۷، اوکراین با ۱۷۵، کره جنوبی با ۱۷۲، سنگاپور با ۱۶۱، کانادا با ۱۵۹ و ویتنام با ۱۵۷ نمره، ده تیم برتر این رقابت‌ها بودند. دانش‌آموزان ایرانی در این مسابقات موفق به کسب چهار مدال نقره و دو مدال برنز شدند؛ شایان غلامی، محمد حسین سید

صالحی، احسان مختاریان و آرین حسین قلی‌زاده، مدال نقره و یگانه علی محمدی و آرمین بهنام نیا، مدال برنز را به گردن آویختند. در بیست و ششمین دوره مسابقات جهانی المپیاد کامپیوتر IOI نیز که با شرکت ۸۳ کشور در تایوان برگزار شد، تیم کشورمان موفق به کسب مقام ششم تیمی شد. حسن ساعی دهقان؛ معاون باشگاه دانش پژوهان جوان، ضمن ابراز رضایت از نتیجه بدست آمده، در مورد روند انتخاب اعضای تیم المپیاد ایران گفت: بعد از برگزاری مسابقات المپیاد کامپیوتر کشوری، ۸ نفر به مدال طلا دست پیدا کردند که این هشت نفر در اردوی ۹ ماهه‌ای که توسط باشگاه دانش پژوهان جوان بر اساس برنامه‌های کمیته ملی کامپیوتر برگزار شد، شرکت کردند. پس از برگزاری کلاس‌های برنامه محتوایی، در نهایت در یک رقابت فشرده ۴ نفر از این افراد برای شرکت در مسابقات المپیاد جهانی کامپیوتر انتخاب شدند. وی با تاکید بر سطح بالای رقابت در المپیادهای جهانی افزود: این مسابقات با شرکت ۸۳ کشور برگزار شد و تقریباً همه کشورهای صاحب نام در این رقابت‌ها حضور

داشتند. تیم ایران در سال گذشته نیز به همین عنوان دست پیدا کرده بود و امسال با این نتایج توانستیم جایگاه خود را در جهان تثبیت کنیم. البته شایان ذکر است که به لحاظ تعداد و کیفیت مدال‌ها ما توانستیم با دو مدال طلای محمد امین خشخشان‌ی مقدم و امیرحسین آهن‌چی، و دو مدال نقره ایلیدار رضانی و مجتبی فیاض‌بخش، بعد از ایالات متحده در رتبه سوم جهان قرار بگیریم. این در حالی است که بیش از پنجاه درصد، دانش‌آموزان در این رقابت‌ها، حتی از دست یافتن به دیپلم افتخار نیز باز می‌مانند. لازم به ذکر است پیش از این نیز تیم ایران در رقابت‌های المپیاد جهانی؛ در رشته زیست ۱ مدال طلا و ۳ مدال برنز و در رشته فیزیک نیز ۵ مدال طلا کسب کرده بود. هر مسابقه در این دور از المپیاد حدوداً پنج ساعت به طول انجامید، و با شروع ساعت مسابقات، سوالات و مسائل پیچیده‌ای برای تجزیه و تحلیل و استفاده از مهارت‌های شرکت‌کنندگان به آنها سپرده شد تا به حل آن بپردازند. بیست و ششمین المپیاد جهانی کامپیوتر، به مدت ۸ روز از ۲۲ تا ۲۹ تیرماه ۱۳۹۳ برگزار شد. ■

آلودگی هوا در کلان‌شهرها

نفس‌های سنگینی که به شماره می‌افتند

المیرا حسینی

ساکنان تهران و سایر کلان‌شهرها با مسائلی چون وارونگی هوا، تعطیلی مدارس و اداره‌ها به دلیل آلودگی هوا و هشدارهای تلویزیونی و تاکید بر ماندن در خانه در روزهای آلوده، آشنایی کامل دارند. انگار بخشی از زندگی‌مان شده و به آن عادت کرده‌ایم. شاید روان ما به این سیستم ناموزون عادت کرده باشد، ولی آمارها می‌گویند جسم ما چنین چیزی را نمی‌پذیرد و این هوای پر از ذرات معلق را پس می‌زند. در بهمن‌ماه سال ۹۲، وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی کشور به صورت رسمی اعلام کرد سالانه در شهر تهران بیش از چهارهزار و ۴۰۰ نفر بر اثر آلودگی هوا جان خود را از دست می‌دهند. این آمار در مشهد بیش از سه‌هزار و ۲۰۰ نفر و در اصفهان چیزی بالغ بر دوهزار و ۷۰۰ نفر بود. اما سوال این‌جاست که ما چرا امروز در این نقطه خطرناک قرار داریم و برای این‌که از این نقطه، به نقطه امنی نقل مکان کنیم، چه تدابیری باید اندیشیده شود.





سید محمد بهشتی

استاد دانشگاه و رئیس پژوهشگاه میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری

آثار سوء نادیده گرفتن مقتضیات طبیعی تهران



■ گفته می‌شود تغییر خط گسترش تهران از شمالی - جنوبی به شرقی - غربی، سبب شده تا بادها نتوانند آلودگی را جابه‌جا کنند و این مسئله یکی از دلایل آلودگی هواست. این ادعا درست است؟

بله، خط گسترش تهران مسئله مهمی است و این نظر هم درست است. اقتضای بستر طبیعی تهران این بوده که به صورت دیگری توسعه یابد. اگر به نقشه تهران

توجه کنید، خواهید دید که شکلی لوزی‌گونه دارد و شکل توسعه آن باید به صورتی باشد که قطر بزرگ آن شمالی - جنوبی باشد نه شرقی - غربی. در صورتی که در حال حاضر این‌طور نیست. متأسفانه طرح جامع و طرح توسعه، چندان روی مقتضیات طبیعی شهر تهران مثل جریان بادی این شهر تاملی نکرده و این مسائل در آن رعایت نشده و همین گرفتاری‌هایی را سبب شده است.

■ چقدر بلندمرتبه‌سازی در شهر تهران را روی جریان‌های بادی و آلودگی هوا موثر می‌دانید؟

بلندمرتبه‌سازی هم یقیناً تأثیرات خود را خواهد داشت. مثلاً طرح نواب قطعا در محیط پیرامون خود تأثیر بسزایی دارد. چون این ساختمان‌ها در مقابل باد به مثابه سد عمل می‌کنند، یا خود ممکن است باعث ایجاد

باد شوند، ولی کسی روی میزان و نحوه تأثیرگذاری‌شان مطالعه نکرده است.

■ بلندمرتبه‌سازی می‌تواند ایجاد باد کند؟

بله، در مقیاس خرد می‌تواند باعث ایجاد یا تشدید باد شود. جریان باد و کوران، حاصل اختلاف پتانسیل حرارتی و فشار است. حالا این کوران یک جاهایی ممکن است مفید باشد و مطلوب ما. مانند خانه‌های سنتی که در طراحی آن‌ها گاهی تدابیری اندیشیده می‌شد که در خانه کوران داشته باشیم. یک جایی هم ممکن است این اتفاق مفید نباشد و این کوران حتی روی محیط زیست اثر سوء بگذارد و این در صورتی است که ما برای جریان باد برنامه‌ای نداشته و تصمیمی نگرفته باشیم. از سوی دیگر هم امکان دارد جریان باد طبیعی را که لازم داریم، ضعیف یا قطع کند.



محمد حقانی

رئیس کارگروه محیط زیست شورای شهر تهران

توسعه مترو، در درجه اول اهمیت

دویم. تهران با این وسعت و جمعیت به چیزی در حدود ۷۰۰ کیلومتر خط مترو نیاز دارد، ولی در حال حاضر حدوداً ۱۵۰، ۱۶۰ کیلومتر خط مترو داریم. شورای شهر تهران در برنامه دوم پنج ساله شهر تهران تصویب کرده تا هر سال ۳۰ کیلومتر به خط مترو اضافه شود. با این حساب در پایان برنامه در حدود ۳۱۰ کیلومتر خط مترو خواهیم داشت و این نشان می‌دهد با پایان این برنامه به نیمی از این راه هم نخواهیم رسید. این حد توان و اختیارات شورا بوده و امیدواریم دولت با شورای چهارم همکاری و در توسعه زیرساخت‌ها به پایتخت کمک کند. خوشبختانه با حضور وزیر نفت در شورا و قول مساعد ایشان در جهت همکاری در امر زیرساخت‌ها مثل اتوبوس و مترو، امیدواریم در آینده بتوان این نقیصه را رفع کرد.

■ شورا برای توسعه فضای سبز تهران چه برنامه‌هایی دارد؟

تاکید من نه بر توسعه فضای سبز، بلکه بر نگهداری و حراست از باغات و درخت‌هایی است که در حال حاضر در تهران وجود دارند. متأسفانه به دلیل درآمدهایی که از بخش ساخت‌وساز نصیب شهرداری می‌شود و افزایش قیمت زمین، باغات بسیاری تخریب شده و تعدادی نیز در حال حاضر در معرض تهدید قرار دارند. ما در شورا قصد داریم سند حمایتی تهیه کنیم در جهت حمایت از باغات تا با هر ساخت‌وسازی شاهد نابودی درختان نباشیم. پس از تلاش برای حفظ فضای سبز موجود، دومین قدم تاکید بر اجرای کمربند سبز تهران در حاشیه این شهر است. در شهرداری در گذشته کارهای خوبی صورت گرفته، ولی در این زمینه هم نیاز به همکاری دولت وجود دارد؛ این‌که کمک کند و وزارت جهاد کشاورزی زمین‌های اطراف را در اختیار شهرداری قرار دهد تا کمربند سبز تهران تحقق یابد.

■ برنامه‌های کارگروه محیط زیست شورای شهر برای مقابله با آلودگی هوا چیست؟

موضوع آلودگی هوای شهر تهران یک‌باره ایجاد نشده که بشود یک‌باره آن را از بین برد. در سال ۷۹ آیین‌نامه اجرایی قانون کاهش آلودگی هوا به همت سازمان حفاظت از محیط زیست تدوین و اقداماتی نیز انجام شد که از جمله آن می‌توان به بنزین‌های بدون سرب و خارج کردن خودروهای فرسوده از سیستم حمل‌ونقل اشاره کرد. اما متأسفانه در سال‌های اخیر این مورد به فراموشی سپرده شده بود. یکی از این مواردی که آن را نادیده گرفته بودند، استانداردسازی خودروها و سوخت است. از اسفندماه سال گذشته، اصلاح کیفیت سوخت منطبق با استاندارد یورو ۴ در دستور کار قرار گرفت و قول داده‌اند تا پایان شهریورماه در تمام کلان‌شهرها بنزین یورو ۴ توزیع شود. البته بحث استانداردسازی خودرو هم مطرح است که در کنار سوخت، لازم و ملزوم یکدیگرند. اما چیزی که به نظر من بسیار قابل توجه است، مسئله جمعیت شهر تهران و تلاش در جهت تمرکززدایی است. جمعیت زیاد، نیاز به خدمات، از جمله وسیله ایاب‌وذهاب دارد. در کنار این مسئله، در تهران نکته بسیار مهم توسعه حمل‌ونقل عمومی و اصلاح مدیریت ترافیک است. ایجاد راه و بزرگراه در شهر خوب است، اما باید مواظب باشیم که خود این‌ها گاهی مانع بازدارنده اصلاح هوای آلوده هستند و اگر خارج از روال گسترش یابند، فرش قرمزی است برای ماشین‌های تک‌سرنشین. بنابراین توسعه زیرساخت‌های حمل‌ونقل عمومی در اولویت است.

■ مصوبه عملیاتی هم در این زمینه دارید؟

تمام کارشناسان می‌گویند توسعه مترو باید در رأس امور قرار بگیرد. اما متأسفانه ما نتوانستیم مترو را به موازات سایر خدمات شهر توسعه



طرح زوج و فرد، مکانیزم قابل توجهی نیست

یوسف رشیدی

مدیر کل دفتر هوا و اقلیم سازمان محیط زیست



■ آلاینده‌ها واقعا چه

هستند؟ سهم مواردی مثل دود سیگار در این مورد چقدر است؟ آن چیزی که ما به صورت عام از آلودگی هوا در محیط بیرون در مناطق شهری می‌شناسیم، آلودگی ناشی از خودروها و صنایع و کارخانجات است. مواد شیمیایی و دود سیگار به آلودگی هوای محیط داخل برمی‌گردد که حتی می‌تواند آلوده‌تر از محیط بیرون باشد.

■ بحثی وجود داشت

درباره این که گاز وقتی به خانه‌ها می‌رسد، به

سیستم الکتریسیته تبدیل شود. این طرح به کجا رسید و اصلا چقدر تاثیرگذار است؟

اگر می‌توانستیم این کار را به صورت متمرکز انجام دهیم تا منازل به عنوان منابع آلودگی مطرح نباشند که بسیار مفید بود، ولی چون زیرساخت شبکه گازرسانی در کشور فراهم شده، فعلا این کار امکان‌پذیر نیست و به‌عنوان نکته اصلی هم مطرح نمی‌شود.

■ نزدیک به ۱۶ سال از اجرای طرح زوج و فرد می‌گذرد و در طی این سال‌ها مشخص شده این کار پاسخ مناسبی در برابر آلودگی هوا نیست.

مهم‌ترین اصل این است که آلودگی را از منابع کنترل کنیم. در حال حاضر خودروهای فرسوده زیادی داریم و سوخت و خودروهای ما به‌طور کلی استاندارد نیستند. کشورهای موفق تلاش کرده‌اند تا تقاضا را برای خرید و استفاده از خودرو کاهش دهند. این اتفاق هم به وسیله گسترش سیستم حمل‌ونقل عمومی، تحقق دولت الکترونیک و دورکاری امکان‌پذیر است. ما هم در تلاشیم که حداقل میزان انتشار آلودگی را داشته باشیم. طرح زوج و فرد، مکانیزم قابل توجهی نیست. در این طرح باز هم خودروهای فرسوده و موتورسیکلت‌ها وارد شهر می‌شوند، چون جدا کردن‌ها به دلیل سطح آلودگی نیست، بلکه براساس



لایحه جامع محیط زیست در صحن علنی مجلس

کمال الدین پیرمودن

عضو فراکسیون محیط زیست

ما در آخرین جلسه فراکسیون، در دستور کار خود رسیدگی به بنزین و برنج آلوده را داشتیم که خوشبختانه از بین ۳۶ مورد برنج آزمایش شده تنها یک مورد مشکوک به آرسنیک بود. در مورد بنزین هم که در اثر تعامل دولت و گشایش واردات توانستیم بنزین یورو ۴ وارد کشور کنیم تا در آینده، دولت تلاش کند تا پالایشگاه‌های داخلی بتوانند این بنزین را تولید کنند. اجلاس محیط زیست خاورمیانه نیز در مهرماه در تهران برگزار خواهد شد که فراکسیون محیط زیست مجلس در این مورد نیز همکاری -هایی خواهد داشت. اما در صحن علنی مجلس، به‌زودی لایحه جامع محیط زیست خواهد آمد. این لایحه که از طرف سازمان محیط زیست و همکارانشان در سازمان حفاظت از محیط زیست، بررسی و به مجلس تقدیم شده است، هم‌اکنون در کمیسیون کشاورزی دارد چکش -کاری می‌شود. این لایحه همه مسائل روز محیط زیست از جمله آلودگی هوا، تالاب‌ها، ریزگردها و... را در بر می‌گیرد. بخشی از این لایحه درباره تخریب جنگل‌هاست که بسیار مهم است و فراکسیون محیط زیست از صاحب‌منصبان کشور خواهشمند است بهره‌برداری از جنگل‌های طبیعی را ممنوع کنند. خوشبختانه دولت مشکلات محیط زیست را در کانون توجه خود قرار می‌دهد و ما هم امیدواریم تمام پروژه‌هایی که اجرا می‌شود، با رویکرد و پیوست محیط زیستی انجام شود که برابر قانون اساسی، محیط زیست، امانتی است برای آیندگان.

شماره پلاک است.

■ گفته می‌شود یورو ۴ که ما از آن حرف می‌زنیم، ضعف‌هایی را نسبت به استاندارد یورو ۴ اروپایی دارد. این حرف صحت دارد؟

استاندارد یورو ۴، واحد است و همان چیزی است که در اروپا هم وجود دارد. این گفته‌های من براساس اسناد و مدارک است. در هر حال اسما که این‌طور است، اما این‌که غیراسمی ممکن است تغییر کند، بحث دیگری است، ولی ما براساس همان استاندارد واحد جلو می‌رویم.

■ عده‌ای از مردم معتقدند تابلوهای سنجش آلودگی هوا، اطلاعات درستی را به مخاطب خود نمی‌دهد. شما بفرمایید که آیا ممکن است این اطلاعات بنابر دلایلی تغییر کند؟

عملاً نمی‌شود در اطلاعات این تابلوها دست برد و هیچ نهادی هم اجازه دخل و تصرف در داده‌ها را ندارد. بسیاری از اطلاعات حتی به صورت مستقیم از دستگاه‌ها به تابلوها منتقل می‌شود. اصلاً حساسیتی در این زمینه وجود ندارد. هر وقت میزان آلاینده‌ها بالا بوده، اعلام کرده‌ایم و مخفی‌کاری‌ای وجود ندارد.

■ آیا افزایش مرگ‌ومیر در روزهای آلوده درست است؟ به نظر می‌رسد ملاحظات در خصوص اعلام آمار مرگ‌ومیر در روزهای آلوده وجود دارد.

مرگ‌ومیر بر اثر آلودگی هوا، امری است اثبات‌شده. اما بعضی آلاینده‌ها رابطه سریعی ندارند. وقتی غلظت برخی آلاینده‌ها مثل بنزن بالا می‌رود، ممکن است تأثیر آن را مثلاً دو یا پنج سال بعد ببینید و دچار بیماری شوید و این روند زمان می‌برد. اما ذرات معلق در هوا همواره سبب شده تا آمار مراجعه بیماران قلبی و تنفسی به مراکز درمانی افزایش یابد. در این مورد، آمار دقیق را باید وزارت بهداشت اعلام کند، ولی بدانید هیچ بحث طبقه‌بندی‌شده و محرمانه‌ای وجود ندارد.

حوادث جهانی آلودگی هوا

از سال ۱۹۲۵ به بعد، حوادث نگران کننده‌ای در رابطه با آلودگی شدید هوا در شهرهای بزرگ دنیا اتفاق افتاد که به سه مورد آن اشاره می‌کنیم.

حادثه دره میوز بلژیک: دسامبر ۱۹۳۰

حدود ۶۰ نفر و تعداد زیادی گاو و گوسفند به علت وجود وارونگی هوا و تراکم آلاینده‌های خروجی از صنایع سازنده اسید سولفوریک، شیشه‌سازی و تهیه روی، تلف شدند. حالت وارونگی حدود پنج روز طول کشید و بیشتر مرگ‌ومیرها در روزهای چهارم و پنجم دسامبر گزارش شده است. غلظت SO_2 هوا طی روزهای یادشده ۳۸۱ قسمت در میلیون بوده است.

دونورا پنسیلوانیا- آمریکا: ۳۱ اکتبر ۱۹۴۸

حالت پایداری بر فراز شهر دونورا مستقر شد و تراکم آلاینده‌هایی که از صنایع فولاد ناشی می‌شد، باعث بیماری شش‌هزار نفر از جمعیت ۱۲ هزار نفری شهر شد که تعداد زیادی از آن‌ها بستری شدند.

لندن: ۵ تا ۹ دسامبر ۱۹۵۲

مه- دود یا اسمگ شهر لندن را فرا گرفت. این پدیده از معروف‌ترین حوادث ناگوار آلودگی هواست. در آن روزها حدود چهارهزار مرگ‌ومیر به علت آلودگی هوا گزارش شده است. در این حادثه نیز تراکم ذرات و انیدرید سولفور که به علت پدیده وارونگی هوا افزایش یافته بود، علت اصلی مرگ‌ومیر شناخته شده است. در تمام موارد یادشده و سایر حوادث مشابه بیشتر قربانیان افراد مسن، بیماران ربوی و اطفال خردسال بوده‌اند.

این حوادث و حوادث مشابه در نیویورک، لس‌آنجلس، پوزاریکای مکزیک و غیره منجر به وضع قوانین، مقررات و استانداردهایی شد که از آن زمان تا به حال چندین بار تجدید شده است.



همکاری سازمان حفاظت از محیط زیست و مجلس

محمد رضا خان محمدی

عضو مرکز پژوهش‌های مجلس

در بحث آلودگی هوا، مجلس به شدت درباره تخریب طبیعت و بروز بیماری‌های جدید ناشی از این آلودگی‌ها نگرانی و حساسیت دارد. خود من بارها در نطق‌هایم اشاره جدی به مسئله آلودگی هوا و استانداردهای بنزین داشتم. نهادهای متولی چون سازمان حفاظت محیط زیست، باید نیازها و گرفتاری‌های این حوزه را رصد کرده و چنان‌چه خلأ قانونی مشاهده می‌کنند، آن را در لایحه‌ای با یک یا دو فوریت تقدیم مجلس کنند. این سازمان می‌تواند برای حصول نتیجه بهتر تعامل بیشتری با کمیسیون‌ها و فراکسیون‌های وابسته داشته باشد تا مجلس بتواند نیازهای دستگاه‌های اجرایی را مهار کند. اما تا آن‌جا که من اطلاع دارم، تا امروز شاهد وصول لایحه جدی در این زمینه نبوده‌ایم.



آنچه باید درباره بورس ایده بدانیم

خبر خوش برای فناوری بد برای وکلا

شیوا سعیدی



نشان می‌دهد زمان برای ایجاد روشی جدید در تجارت هوشمند فرارسیده بود. جرارد پانکوک، مدیر IPXI (بازار جهانی سهام ایده)، در این باره می‌گوید: بازار بین‌المللی سهام مالکیت هوشمند به شرکت‌ها و دانشگاه‌های ارائه‌دهنده محصول تعهد می‌دهد تا قراردادهای حق استفاده را پشتیبانی کند. قراردادهای ULR محصولات فناوری را به کالاهایی قابل تجارت تبدیل می‌کنند. به این ترتیب شفافیت و روان شدن روند انتقال فناوری و کارآمدی افزوده می‌شود. بازار جدید به شرکت‌ها اجازه می‌دهد حق امتیازها را بخرند، بفروشند یا روی آن سرمایه‌گذاری کنند، درست مانند هر دارایی دیگری. ایده اصلی ارائه حق امتیاز یا مجموعه‌ای از حقوق امتیاز (ULR) است که می‌توان آن را مانند هر سهام دیگری خرید یا فروخت. ULR حقوق یک بار مصرف

مالکیت هوشمند به یکی از منابع مهم در قرن بیست و یکم تبدیل شده است. اکنون این یک واقعیت پذیرفته شده است که مانند سرمایه مالی یا کالا یا حتی نیروی کار، مالکیت هوشمند یا همان IP، چیزی بیش از یک دارایی اقتصادی است. هم‌چنین این مقوله یک بازار مالی را بنیان می‌گذارد؛ چیزی که زمانی بخشی از صنعت فناوری بود و اکنون به حوزه ابداع در دنیای تجارت و قوانین تبدیل شده است. به همین دلیل است که در صنعت فناوری جنگ بر سر مالکیت هوشمند بالا گرفته است. واقعیت این است که این تغییرات اشارات مهمی برای شرکت‌های بزرگ و کوچک دارند. آن‌ها هم‌چنین پیامی برای دولت‌ها دارند؛ باید توازن در سیستم‌های حق امتیاز فراهم شود تا نوآوری ترویج شود و ماندگار بماند. در هفتم مه ۲۰۱۲، نخستین مرحله از جنگی سه بخشی میان اوراکل و گوگل بر سر حق امتیاز و ادعای کپی‌رایت مربوط به زبان برنامه‌نویسی جاوا به تصمیمی منتهی شد که پیروزی هر دو شرکت را نفی می‌کرد. اپل، سامسونگ و دیگران اکنون بر سر حق امتیاز تلفن‌های هوشمند جنگ دارند. فیس‌بوک و یاهو نیز برای حق امتیازهای اینترنتی با یکدیگر اختلاف دارند. تمام این موارد



مختلف میان خریداران و فروشندگان است. این بازار مانند هر بازار بالغ دیگری، ظرفیت نظم گرفتن و عملکرد ساختاری در آینده را دارد.

در این بورس ۳۰ شرکت فعال هستند، از جمله فیلیپس، غول الکترونیک. بد نیست بدانید بر اساس روش IPXI در سال ۲۰۰۸ میلادی، یک بانک تجاری توسط «اوشن تومو» پی‌ریزی شد که در بحث مالکیت هوشمند تخصص داشت و یکی از سرمایه‌گذاران آن CBOE Holdings بود که شرکت والد Chicago Board Options Exchange به حساب می‌آمد. در چهارم مه ۲۰۱۲ این سازمان قوانین نظارتی خود را برای نحوه کارکرد بازار منتشر و در همان سال فعالیتش را آغاز کرد. این شیوه‌ای نوین برای اعطای امتیاز غیرانحصاری به تلفن‌های هوشمند است. این شاید خبر خوشی برای دست‌اندرکاران نوآوری باشد، اما قطعاً خبر بدی برای وکلانست. ■

برای فناوری خاصی را در یک محصول فراهم می‌کند، مانند یک حس‌گر ایربگ در خودرو. اگر شرکت بخواهد از این فناوری در ۱۰۰ هزار خودرو استفاده کند، باید ۱۰۰ هزار ULR به بهای بازار بخرد. آن‌ها به‌طور لحظه‌ای در بازار خرید و فروش می‌شوند. به گفته مدیرارشد اجرایی بازار بین‌المللی سهام ایده یا همان مالکیت هوشمند، ارزش بازاری صادرکننده قرارداد ULR بیش از ۲۵۰ میلیون دلار است.

این بسیار سریع‌تر و ارزان‌تر از فرایندهای قانونی مذاکره دو جانبه برای استفاده از یک مالکیت هوشمند است. البته بهای گزاف این روند نوعی تبعیض برای شرکت‌های کوچک محسوب می‌شود و به بی‌استفاده ماندن ایده منجر می‌شود. روش IPXI برای تمام مالکیت‌های هوشمند یکسان نیست. این روند اجازه استفاده خصوصی از حق امتیاز را نمی‌دهد. البته بازار جهانی مالکیت هوشمند اکنون کمی درهم ریخته و پر از قیمت‌های



درباره کسب و کاری به نام فوتبال

ترویج خرافه‌های مدرن

دکتر مهدی زارع

چنین رویدادی هدف کاسی مطرح باشد، احتمالاً از هر وسیله‌ای برای جلب توجه و نظر به موضوع در رسانه‌ها و وسایل ارتباط جمعی استفاده خواهند کرد.

از سوی دیگر تا آخرین لحظه در زمین فوتبال پدیده‌های مختلف و گاه پیش‌بینی‌نشده می‌تواند نتیجه‌ای قابل انتظار (روی کاغذ و از پیش) را تغییر دهد. مثلاً تیمی که از قبل ضعیف‌تر به نظر می‌رسید، در مقابل تیم

قوی‌تر بازی را به‌سادگی واگذار نکند و نباد (مانند مساوی ایران و اسکاتلند در جام جهانی ۱۹۷۸)، یا حتی برد (مانند برد ۲-۱ الجزایر در مقابل آلمان غربی در جام جهانی ۱۹۸۲)، یا آن‌گونه که از پیش تصور می‌شد، با تعداد گل زیاد نباد (مانند باخت ۱-۰

ایران در مقابل آرژانتین که آن هم در دقیقه ۹۱ رخ داد و یک پنالتی مسلم روی بازیکن ایران، اشکان دژاگه، هم نادیده گرفته شد). چنین است که غیرقابل پیش‌بینی بودن یا مشکل بودن پیش‌بینی نتیجه بازی فوتبال یکی از جذابیت‌های مهم آن در دنیاست.

جمع زیادی از مردم ایران و جهان، از جمله نگارنده، طی روزهای ۲۳ خرداد تا پامداد ۲۳ تیرماه ۹۳ جام جهانی ۲۰۱۴ برزیل را با علاقه دنبال می‌کردند. آمارهای مربوط به بینندگان تلویزیونی نشان می‌دهد که جام جهانی فوتبال پربیننده‌ترین رویداد ورزشی - حتی بیش از بازی‌های المپیک - است. (شاید پربیننده‌ترین رویداد در میان تمام رویدادهای فرهنگی، اجتماعی... که هر چهار سال یک بار در یک کشور برگزار می‌شود، ولی توجهی جهان‌شمول را

برمی‌انگیزد.) از این جهت می‌تواند منبع مهمی برای کسب‌وکار باشد.

(که از نظر فیفا همین‌طور هم هست و باید باشد. آقای هوشنگ نصیرزاده، داور پیش‌کسوت فوتبال و مدرس داوری، در روزهای اول

جام جهانی ۲۰۱۴ یادداشتی در صفحه فیس‌بوکش نوشت که نشان می‌داد از نظر فیفا «فوتبال یک کسب‌وکار است».

بنابراین این اتفاق ورزشی، بیشتر یک رویداد اجتماعی با پوششی عالم‌گیر و جنبه‌های کاسی مهم است. وقتی برای حامیان مالی

Football
is
a
business

گزارش می‌کرد، تصویر با صدای او البته شنیدنی‌تر بود. این را نوشتم تا میزان توجه و علاقه‌ام را به این تهیه‌کننده، برنامه‌ساز و مجری و گزارشگر حرفه‌ای و باسواد کشورمان، که اکنون در سال‌های آغازین ۴۰ سالگی است، نشان دهم.

ولی نکته قابل توجه، به‌ویژه در برنامه ۲۰۱۴ تلویزیون در جریان جام جهانی، این بود که آقای فرودسی‌پور و بعضی از همکاری‌های در جریان گزارش و تفسیر بازی‌ها عبارتهایی را تقریباً در تمام بازی‌ها به کار بردند (نقل به مضمون و برای مثال) نظیر این: «در هشت بازی آخر آرژانتین هر وقت پیراهن راه‌راه و اصلی خود را پوشیده، هرگز نباخته»، «تیمی که در این ورزشگاه از سمت راست بازی را آغاز کرده، همیشه برنده بوده»، «دروازه‌بانی که دستکش سفید پوشیده، اولین گل را نخورده»، «تا کنون وقتی بازی‌های جام جهانی در آمریکای لاتین برگزار شده، هیچ تیم اروپایی در ۱۹ دوره قبلی قهرمان نشده». (که خوشبختانه این موضوع «عدم امکان قهرمانی تیم اروپایی در خاک آمریکای جنوبی» در همین جام جهانی منتفی شد و یک تیم اروپایی قهرمان شد تا مشخص شود که این دلایل و استدلال‌های خرافاتی و رازآلود پایه و مایه و اساسی ندارد.) این گزاره‌ها که تیمی که بازی را از سمت راست یا چپ استادیوم شروع کرده در چند سال گذشته هرگز بازنده نشده، یا این که رنگ روشن یا تیره پیراهن تیم یا پوشیدن پیراهن اصلی یا دوم ممکن است چه تاثیری در نتیجه داشته باشد، علاوه بر این که گزاره‌هایی یک‌سر بی‌ربط و غیرمنطقی هستند، صرف طرح آن‌ها در تلویزیون نیز (حتی اگر از سر تفنن و تفریح نیز صورت گرفته باشد) مروج خرافه و



شرط‌بندی و پیش‌گویی و البته داستان‌بافی در مورد دلایل مرموز و خیالی برای این‌که نتایجی که از قبل انتظار می‌رفته رخ می‌دهد یا نه، یکی از پدیده‌های همراه بازی‌های فوتبال (به‌ویژه پوشش رسانه‌های بازی‌های فوتبال در رادیو و تلویزیون و مطبوعات و اخیراً در وبسایت‌ها) است. در ایران و به‌ویژه در ۱۶ سال گذشته بهترین گزارشگر و برنامه‌ساز تلویزیون در زمینه فوتبال آقای مهندس عادل فرودسی‌پور بوده است. در نظرسنجی‌ای که اخیراً در مجله همشهری جوان منتشر شده بود، او از سوی خوانندگان به عنوان بهترین مجری و گزارشگر فوتبال در تلویزیون ایران انتخاب شد. عادل فرودسی‌پور را در ایران بیشتر با برنامه تلویزیونی «نود» می‌شناسیم که به صورت هفتگی به تحلیل مسابقات لیگ برتر فوتبال ایران و البته سایر مسابقات مربوط به فوتبال ایران می‌پردازد. او فارغ‌التحصیل دانشگاه صنعتی شریف و یک تهیه‌کننده حرفه‌ای است. وقتی او برنامه‌ای را تهیه کرده است یا فوتبالی را گزارش می‌کند، نگارنده احساس می‌کند که برنامه‌ای با کیفیت بهترین تلویزیون‌های کشورهای اتحادیه اروپا (به‌ویژه آن‌چه در فرانسه و انگلیس دیده است)، منتها در کشور خودمان و به زبان فارسی و تولیدشده از سوی سازمان صدا و سیما کشورمان در حال پخش است. گزارش و تفسیر بسیاری از بازی‌های فوتبال در جام جهانی ۲۰۱۴ را که آقای فرودسی‌پور گزارش نمی‌کرد، نگارنده از رادیو RMC فرانسه از طریق اینترنت و به زبان فرانسه شنید. (و هم‌زمان به تصویر تلویزیون خودمان که صدای آن بسته شده بود، نگاه کرد!) ولی وقتی عادل فرودسی‌پور



شبه علم است.

در جام جهانی پیشین (۲۰۱۰ در آفریقا)

جنوبی) هم پیش‌بینی‌های

یک هشت‌پا در رسانه‌ها (به ویژه تلویزیون

و روزنامه‌ها و بعضی سایت‌ها) به عنوان

موضوعی بعضاً مهم مطرح شد. این که یک

جانور که احتمالاً کمترین توانایی‌های

مغزی - از نظر تشخیص رنگ - را در میان

جانوران دارد، با دیدن دو توپ قرار گرفته در

کف یک حوضچه که به رنگ پرچم آلمان

یا آرژانتین رنگ زده شده‌اند، چگونه می‌تواند

نتیجه یک بازی بین دو تیم را حدس بزند

(به دلیل این که به سوی یکی از این دو توپ

رفته است)، خود از عجایبی است که باید

به‌طور مستقل به آن پرداخت. ولی عجیب‌تر

پرداختن غیرمعمول بعضی از رسانه‌های ما

به چنین اخباری است! این نوع اخبار معمولاً

در نشریات و کانال‌های رادیو تلویزیونی

عامه‌پسند (به اصطلاح زرد) در کشور‌های

پیشرفته مطرح می‌شود و طبیعی است که

بیشتر مردم هم آن‌ها را جدی نمی‌گیرند یا

حداکثر از جنس تفنن (Fun) به آن نگاه

می‌کنند. ضمناً در همان کشورها نیز این نوع

کارها غلط و غیرعلمی و مروج خرافات است.

ولی سرگذشت همین هشت‌پا (و این که

این هشت‌پا نامش «پل» بوده و بعد از جام

جهانی ۲۰۱۰ مرده است، و بعد از او البته

پیش‌بینی‌های چند جانور دیگر بهتر از آب

درآمده است!) چندین بار از سوی آقای

فردوسی‌پور و همکارانش در برنامه ۲۰۱۴

مطرح شد. این نوع مطرح کردن موضوعاتی

از قبیل پیش‌بینی نتایج فوتبال از سوی

جانوران در برنامه‌های تلویزیونی (آن هم در

پربیننده‌ترین برنامه تلویزیونی کشور در

طول سال) از سوی تهیه‌کننده حرفه‌ای

و فرهیخته‌ای مانند آقای مهندس

فردوسی‌پور متأسفانه از مصداق‌های

بارز ترویج شبه‌علم و سوق دادن ذهن

بینندگان پرشمار چنین برنامه‌هایی به

سوی خرافات و روابط علت و معلولی

موهوم است.

نگارنده بر این باور است که مسئولیت رسانه‌ها

در شکل دادن افکار عمومی بسیار مهم و

حساس است. رسانه‌ای که پربیننده‌ترین

رویداد ورزشی جهان را پوشش تلویزیونی

می‌دهد و تهیه‌کننده برنامه ویژه‌اش

پربیننده‌ترین برنامه تلویزیونی (یا یکی از

پربیننده‌ترین برنامه‌ها) را تولید می‌کند و

خود فردی تحصیل کرده و فرهیخته و در کار

خود وارد و مسلط و مولف و مترجم چند

کتاب هم هست، مسئولیتش بسیار خطیرتر

و حساس‌تر (و توقع از او بسیار بیشتر) است.

نه جانوران می‌توانند پدیده پیچیده‌ای مانند

بازی فوتبال را پیش‌بینی کنند که خود با

کلی متغیر فیزیکی و روانی انجام می‌شود و

۲۲ بازیکن در آن دخیل هستند و تصمیم‌های

سه داور (و اخیراً چهار داور) مستقیماً بر آن

تاثیر می‌گذارد و نه رنگ لباس یا دستکش

دروازه‌بان فلان تیم. حتی این که کدام تیم از

کدام سوی زمین بازی را آغاز کند، به هیچ

شکل و فرمی در نتیجه فوتبال اثری ندارد.

اگر دنبال جذابیت می‌گردیم، از راه (های)

دیگری باید برویم تا به ترویج خرافات نیز

نینجامد و روابط علت و معلولی غلط و بی‌ربط

را در ذهن مخاطبان نشانیم

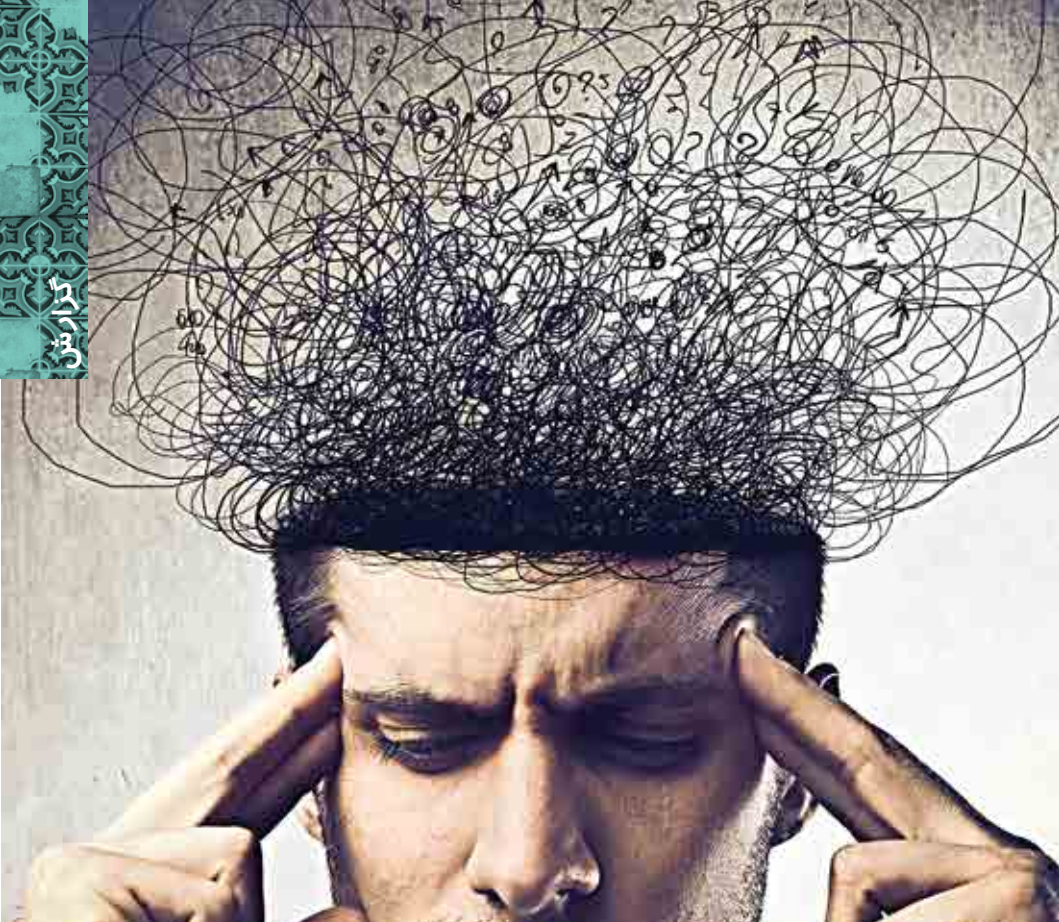
و عموم مردم را بیشتر به

سوی تفکر غیرعلمی

(ضدعلمی) و خرافی

سوق ندهیم. ■





بررسی موانع حضور نخبگان در عرصه‌های اجتماعی
در گفت‌وگو با کارشناسان حوزه‌های مختلف

سفله‌پروری در نهادهای ضد توسعه

نگار حسین‌خانی، صابر محمدی



چندی پیش رئیس جمهور در حضور جمعی از دانشگاهیان کشور، از غیبت نخبگان و کارشناسان و متخصصان در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی گلایه و تاکید کرد دانشگاه نباید خاموش باشد. این در حالی است که ظرف چند سال گذشته، خیلی از استادان دانشگاه بازنشسته شدند، گروهی سکوت اختیار کردند و تعدادی نیز ناامید از شنیده شدن حرف‌هایشان، مجبور شدند فقط نظاره‌گر تحولات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی باشند؛ چراکه مسئولان بلندپایه دولت غالباً گوش‌های شنیدن حرف‌های علمی نداشتند. حالا فضای عمومی کشور عوض شده و روحانی از متخصصان در حوزه‌های مختلف دعوت می‌کند نظرات کارشناسی خود را به گوش جامعه برسانند. مشخص است که در غیاب نخبگان، بی‌دانش‌ها اداره امور را به دست می‌گیرند و حرف‌هایی به زبان می‌آورند که ممکن است برای منافع کشور گران تمام شود. در شماره پیش و در گزارشی مشابه، در گفت‌وگو با صاحب‌نظران حوزه‌های مختلف، موافق حضور نخبگان در عرصه‌های عمومی را رصد کردیم و از پیامدهای احتمالی تسلط این موافق و هم‌چنین راهکارهای پیشنهادی گفتیم. در این گزارش نیز، به ادامه همان بحث خواهیم پرداخت. این بار هم از چند اقتصاددان، پژوهش‌گر حوزه فقر و عدالت اجتماعی، فعالان سیاسی - فارغ از سلیقه و گرایش سیاسی‌شان - و نیز یک فعال فرهنگی از چندوچون این موافق و مسائل پیرامونی پرسیده‌ایم که نتیجه آن را در گزارش زیر می‌خوانید.

نهادهای ضد توسعه

حسین راغفر، اقتصاددان و پژوهش‌گر حوزه فقر و عدالت اقتصادی، معتقد است عمده‌ترین مانع حضور نخبگان در عرصه‌های مختلف، فقدان نهادهای حامی توسعه در کشور است. از سوی دیگر، او مهم‌ترین دلیل نبود نهادهای حامی توسعه را شیوه نامناسب توزیع و استفاده از منابع نفت می‌داند و می‌گوید این شیوه منجر به سفله‌پروری و رواج چابلوسی می‌شود. او اعتقاد دارد نخبگان معمولاً فرصتی برای سخن گفتن پیدا نمی‌کنند، چراکه برخی‌ها از شنیدن واقعیات کشور ناخشنود می‌شوند. آن‌ها همان کسانی هستند که در واقع صلاحیت به دست گرفتن امور کشور را ندارند. «به‌طور طبیعی این افراد از کسانی دعوت به همکاری می‌کنند که از خودشان کوچک‌تر باشند. بنابراین افراد صلاحیت‌دار خودبه‌خود حذف می‌شوند.» در همین مورد، لطف‌الله آجدانی، مورخ و پژوهش‌گر تاریخ، میان دانایی و توسعه ارتباط تنگاتنگی قائل است. او می‌گوید نمی‌توان از توسعه سخن گفت، اما از دانایی بی‌بهره بود یا بهره‌ای اندک داشت. «حضور نخبگان در سطوح بالای تصمیم‌سازی‌ها و تصمیم‌گیری‌ها، یکی از بزرگ‌ترین نقاط قوت یک جامعه در راستای حرکت به سوی توسعه عمیق، فراگیر و پایدار است.»

نخبه‌گریزی و نخبه‌ستیزی

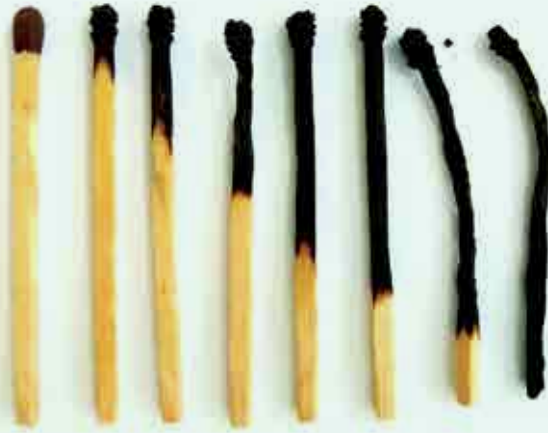
لطف‌الله آجدانی دلایل اصلی غیبت نخبگان در عرصه‌های عمومی را ناشی از تنگ‌نظری در ساختارهای سیاسی و اجتماعی می‌داند. «بنا بر این واقعیت تلخ را انکار کرد که حضور برخی از مدیران دولتی که از دانایی بهره‌اندک برده‌اند، همواره یکی از موانع پیش‌روی نخبگان جامعه است. چنین مدیرانی به سبب بی‌دانشی قادر به درک جایگاه و نقش مهم نخبگان در جامعه نیستند، لاجرم حمایت از نخبگان با هدف مشارکت آن‌ها در سطوح

مختلف تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری، در برنامه‌ریزی‌های این دست از مدیران حکومتی جایگاه مهمی ندارد. وجود پارهای کژتابی‌های فکری در میان بسیاری از مردم جامعه که صاحبان زر را به اهل علم ترجیح می‌دهند، مانع دیگری برای اعتدالی جایگاه و منزلت عالمان و حضور نخبگان علمی در عرصه‌های عمومی است.»

آجدانی یکی دیگر از موانع جدی حضور گسترده و اثربخش نخبگان در عرصه‌های عمومی را نخبه‌گریزی و نخبه‌ستیزی می‌داند. «از آن جایی که نخبگان همواره در پی حرکت به سوی وضع مطلوب هستند، ممکن است از سوی محافظه‌کارانی که نوآوری را خلاف مشی خود قلمداد می‌کنند، مورد بی‌اعتنایی قرار بگیرند.» بنابراین آجدانی ضرورت وجود بسته‌های حمایتی از نخبگان را مورد تأکید قرار می‌دهد و معتقد است این کار باید فراتر از شعار برود. «این بسته‌های حمایتی باید بر اساس درک واقع‌بینانه از موانع حضور نخبگان در عرصه‌های عمومی و اهمیت این حضور و دستاوردهای آن برای توسعه کشور تهیه شده باشد.»

دولت و موانع دولت‌های در سایه

از سوی دیگر، حسین راغفر معتقد است ریشه موانع حضور نخبگان در عرصه‌های عمومی بسیار عمیق‌تر از آن است که دولت به‌تنهایی بتواند درصد رفع آن‌ها برآید. «ما چند دولت داریم و گاهی دولت‌های در سایه متأسفانه قدرتمندتر هستند.» او می‌گوید بسیاری از موانع، نتیجه عملکرد این دولت‌های در سایه است؛ این در حالی است که پاسخ‌گوی مشکلات باید دولت باشد؛ دولتی که تقصیر چندانی در بروز این موانع نداشته است. مانع دیگری که راغفر به آن اشاره می‌کند، ناهماهنگی قسمتی از بدنه دولت با قسمت‌های دیگر است. در حالی که با تشکیل یک نظام یک‌پارچه آن‌لاین برای ثبت و



خواهد بود؛ نخبگانی که باید تبدیل به سرمایه شوند. در صورتی که نه تنها این اتفاق رخ نداده است، بلکه با وجود هزینه‌های زیاد، دست کشور هنوز خالی است.

شغل، نیاز اصلی نخبگان نیست

راغفر می‌گوید گروهی از نخبگان را می‌شناخته که اکنون مدت‌هاست مهاجرت کرده‌اند و در روسیه و فرانسه نرم‌افزار تولید می‌کنند. گروهی دیگر از نخبگان هستند که در کشور ترکیه با حقوق ماهانه ۴۵۰۰ دلار یا در استرالیا با حقوق ۹ هزار دلاری، ایده‌های خود را به کار بسته‌اند. این اقتصاددان معتقد است نخبگان نیازی به وعده برای اشتغال ندارند، آن‌ها خود ایده‌هایی دارند که می‌تواند اشتغال‌زا باشد. باید ضوابطی تعیین شود تا ببینیم که نخبگان، اولویت‌هایی جز شغل دارند یا نه؟

حال آن‌که بهمن آرمان مشکل را در گزینش افراد برای سپردن مسئولیت به آن‌ها می‌داند. «در کشورهای پیشرفته، معیار گزینش افراد برای واگذاری مسئولیت کلیدی به آنان، بسیار پیچیده است.» این اقتصاددان به گزینش‌های پیچیده آمریکا برای جایگزینی افراد در سمت‌های دولتی و خصوصی

بررسی تحقیقات و پژوهش‌ها می‌توان فرار از زدوپیوندها و دسترسی به منابع را تسهیل کرد. در کشور ما نوآوری از سوی نخبگان هست، اما منابع مالی تأمین نمی‌شود. این‌گونه است که نخبگان می‌روند و در خارج از کشور خلق ثروت می‌کنند. چرا تا این میزان اشتیاق برای جذب نخبگان ما در آن‌جا وجود دارد؟» در واقع باید یک نظام تحقیق و پژوهش منسجم تشکیل شود و گروه‌های متخصص برای بررسی پروژه‌ها تشکیل شوند و بر اساس اولویت‌های کشور، منابع در اختیار نخبگان بگذارند. به باور راغفر ارزیابی طرح‌ها باید از سوی نظام بانکی صورت بگیرد تا اعتبارات به‌درستی تخصیص داده شود. «اگر شما در انگلیس باشید، به صورت آن‌لاین می‌توانید طرح‌های تولیدی، صنعتی و تحقیقاتی‌تان را در اختیار مراجع بگذارید. گروه‌های مختلف طرح‌ها را رده‌بندی می‌کنند و تا چندصد میلیون پوند برای آن‌ها بودجه در نظر می‌گیرند. پس از آن نظام بانکی تأمین اعتبار می‌کند؛ نظامی که در جهت توسعه ملی حرکت می‌کند نه مبتنی بر منافع دلالی.» فرمول پیشنهادی راغفر به زعم خودش فرمولی ساده نیست، اما بی‌توجهی به آن موجب دل‌سردی بیش از پیش نخبگان

اشاره می‌کند. «در آمریکا که بزرگ‌ترین و پیچیده‌ترین اقتصاد جهان را دارد، انتخاب فردی برای تصدی مسئولیت مهم و حساس و کلیدی، منوط به موفق بیرون آمدن از آزمون پرسش‌هایی که از سوی سنا و کنگره طرح می‌شود. در این وضعیت علاوه بر خصوصیات علمی، ویژگی‌های اجرایی کاندیدای پست مهم باید احراز شود.

البته تحصیلات در این جریان چندان مهم نیست، زیرا در این صورت بیشتر صاحب‌منصبان آمریکا با توجه به این که جایزه آکادمی نوبل را این کشور برگزار می‌کند، باید از بین نوبل‌گرفته‌ها انتخاب می‌شدند، درحالی که هیچ مسئولیت اجرایی به عهده آنان گذاشته نشده است. زیرا آن‌ها معتقدند متخصصانی که بیش از لازم را دارند و از توان اجرایی برخوردارند، باید بتوانند مسئولیت‌های مهم را به عهده بگیرند.»

رهایی از دایره بسته نهادهای موازی

حسین راغفر از بروز وضعی که از آن به نام «خالی شدن عرصه‌ها از نخبگان و پر شدن آن از افراد غیرمتخصص» یاد می‌کند، متأسف است؛ وضعی که آن را محصول سیاست‌های دولت‌های نهم و دهم می‌داند. او می‌گوید معضل اصلی، استفاده نکردن از نخبگان است؛ نخبگانی که رفتنشان از کشور پرهزینه‌تر از چپاول سرمایه‌های ملی است. «باید به مدد ابزارهای فرهنگ‌ساز و از جمله رسانه‌ها، زمینه‌های نهادینه کردن مشارکت نخبگان در عرصه‌های عمومی را تسهیل و تسریع کرد.» با این شرط است که می‌توان با وضع قوانین موضوعی، ضرورت استفاده از نخبگان در سطوح عالی تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری در کشور را قانونمند کرد.

کم‌توجهی به نخبگان؛ عاملی غربی

حمیدرضا ترقی اما مهم‌ترین مانع حضور نخبگان در عرصه‌های عمومی را «فقدان

ارزش‌گذاری مناسب» می‌داند. او می‌گوید همان‌گونه که امر آموزش اهمیت چندانی در کشور ندارد، با وجود هزینه‌های فراوانی که برای نخبگان می‌شود، ارزش آن‌ها نیز نادیده گرفته می‌شود. این فعال سیاسی با این که موج خروج نخبگان از کشور را نشان‌دهنده اهمیت دادن به نقش نخبگان و توجه به ایده‌های خلاق از سوی غرب معرفی می‌کند، برخی سیاست‌های استعماری را در بروز این وضع دخیل می‌داند. «توجه داشته باشید که وضع موجود، محصول تاثیرپذیری از سیاست‌های وابسته به غرب در گذشته است.

در گذشته آن‌ها سعی می‌کردند توجه به نخبگان را کمتر ترویج کنند، چون این توجه، عامل استقلال بود؛ درحالی که آن‌ها استقلال ما را نمی‌خواستند و نمی‌خواهند.»

دسته‌بندی امکانات تحقیقاتی

حمیدرضا ترقی می‌گوید: «باید برای شناسایی نخبگان تلاش کرد. باید امتیازات و تسهیلاتی

برای تشویق نخبگان تعیین کرد تا آن‌ها حفظ شوند و مهاجرت نکنند.» این‌ها راهکارهای پیشنهادی است که ترقی به صورت کلی مطرح می‌کند، اما در ادامه اضافه می‌کند: «توجه کنیم که نخبگان هر یک تخصصی دارند و از توانمندی‌هایشان باید در تخصص خودشان بهره برد. باید دسته‌بندی کرد و امکانات تحقیقاتی در همان راستا را در اختیارشان قرار داد. اگر از توانمندی‌های آن‌ها استفاده کنیم، امکان پیشرفت و توسعه فناوری فراهم خواهد شد.»

تعریف روشنی از نخبه و نخبگی وجود ندارد و نخبه اصطلاحاً به کسی گفته می‌شود که از تحصیلات بالایی برخوردار است. در حالی که به‌واقع بین بینش و سطح تحصیلات رابطه چندانی وجود ندارد

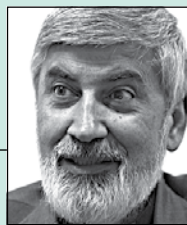


باید با وضع قوانین موضوعی از سوی قانون گذار، ضرورت اولویت استفاده از نخبگان در سطوح عالی تصمیم‌سازی‌ها و تصمیم‌گیری‌های مدیریتی را قانونمند ساخت



حسین راغفر

وضع موجود محصول تاثیرپذیری از سیاست‌های وابسته به غرب در گذشته مبتنی بر گسترش وابستگی و عدم استقلال است



حمیدرضا ترقی

در ایران فارغ‌التحصیل کشاورزی در مواردی وزیر کشاورزی شده یا استاد اقتصاد در جایگاه رئیس بانک مرکزی قرار می‌گیرد



بهمن آرمان

نباید این واقعیت تلخ را انکار کرد که وجود و حضور برخی از مدیران حکومتی که از دانایی بهره‌اندک برده‌اند، همواره یکی از موانع پیش‌روی نخبگان جامعه است



لطف‌الله آجدانی

تعریف نخبگی، مانع نخبگان

بهمن آرمان، اقتصاددان و استاد دانشگاه در این باره می‌گوید: «موانع پیش‌روی نخبگان در کشورهای در حال رشد، یک مشکل مشترک است. حاکمیت جریان‌های سیاسی گوناگون در مراکز تصمیم‌گیری، به خودی خود باعث می‌شود افراد نزدیک به جناح‌های سیاسی حاکم، مورد استفاده مسئولان قرار بگیرند.»

این معضل از نظر آرمان در دو بخش پیش از انقلاب و پس از آن قابل بررسی است: «هرچند پیش از انقلاب تا حدودی این معضل مطرح بود، اما پس از آن تشدید و منجر به این شد که صاحب‌نظران و نخبگان جامعه، نقش چندانی در تصمیم‌گیری‌های



و جانشین مارگارت تاچر در جایگاه نخست‌وزیری نیز تحصیلات آکادمیک نداشت. حتی آنگلا مرکل، صدراعظم آلمان، تحصیلاتش دکترای فیزیک است و ربطی به منصبش ندارد.

باید گفت تعداد افراد نخبه در جامعه به تعداد انگشتان دست هم نیست، در حالی که اگر تحصیلات را از موارد مهم نخبگی در نظر بگیریم، در ایران با جامعه نخبگان روبه‌رو هستیم.» این است که آرمان برای رفع این مشکل باز تعریف کلمه نخبه را لازم می‌داند، چون با نگاهی دقیق‌تر می‌توان به این نتیجه رسید که در هیچ جای جهان تحصیلات افراد درجه نخبگی آن‌ها را مشخص نمی‌کند. به نظر او، باید به جای استفاده نادرست از کلمه نخبه، از لفظ کارشناس یا متخصص استفاده شود. ■

کلان اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نداشته باشند. بروز چنین مشکلاتی شاید از این‌جا آغاز شده باشد که تعریف روشنی از نخبه و نخبگی وجود ندارد و نخبه اصطلاحاً به کسی گفته می‌شود که از تحصیلات بالایی برخوردار است.

در حالی که به واقع بین‌بینش و سطح تحصیلات رابطه‌چندانی وجود ندارد. هر چند نباید فراموش کرد که سطح تحصیلات فرد معمولاً می‌تواند در درک مسائل به او کمک کند.» او برای روشن شدن این گفته به دو نمونه یوشکا فیشر، وزیر خارجه آلمان و هم‌چنین وزیر خزانه‌داری انگلیس اشاره می‌کند. «فیشر تحصیلات دانشگاهی نداشت، اما اکنون در معتبرترین دانشگاه جهان، استنفورد آمریکا، علوم سیاسی تدریس می‌کند. یا وزیر خزانه‌داری انگلیس

شبه گزارشی از افطاری امسال
 علامه‌حلی‌ها در دانشگاه شریف

انجمن شاعران مرده

هومن مرادی



صحبت مراسم افطاری شد که هر سال در سلف دانشگاه شریف برگزار می‌شود و بسیاری از بچه‌ها، هر که دستش و وقتش برسد و به‌موقع ایران باشد، در آن حاضر می‌شود. امسال هم مثل بقیه سال‌ها خیلی‌ها آمده بودند؛ از جدیدترها، تا قدیمی‌ها که بعضی‌هایشان ورودی و خروجی دوره‌های پیش از انقلاب بودند و همین‌طور معلم‌ها. (در مدرسه رسمی غیررسمی هست که اغلب معلم‌ها، دانش‌آموخته خود مدرسه‌اند.) خیلی‌ها با خانواده آمده بودند، خیلی‌ها هم مجرد و تک‌وتنها. بعضی مستقیم از سر کار آمدند. بعضی هم بعد از افطار از راه رسیدند. معلوم بود که نیم ساعتی مانده به افطار از پشت میزشان بلند شده بودند تا به جلسه‌ای مهم برسند؛ حلقه دوستان قدیمی که حضور محفل انس است و دوستان جمع‌اند/ وان‌یک‌دا بخوانید و در فراز کنید. کافی بود دم در بنشینتی و یکی که اسم‌ورسم همه را می‌داند، مهمانان را برایت معرفی کند. بعضی دانشمندانی برجسته و اسم‌ورسم‌دار و بعضی صاحب مشاغلی معتبر بودند؛ مدیر و

در کشور ما سال‌هاست که در پایان دوره ابتدایی، استعدادهای برتر را با سازوکاری مشخص می‌کنند و به مدارس خاصی که برای تیزهوشان مناسب‌سازی شده می‌فرستند. معروف‌ترین این مدرسه‌ها «علامه حلی» است؛ مدرسه‌ای حوالی چهارراه لشکر، در مرکز تهران که وصفش را همه شنیده‌اند؛ لانه نخبگان جوان، مهم‌ترین و فعال‌ترین مرکز نخبه‌پروری در ایران که بسیاری از المپیادی‌ها و شاگرداول‌های کنکور از آن بیرون آمده‌اند. مدرسه علامه حلی، به معنی واقعی مدرسه است. برای کسانی که روزگاری را در آن گذرانده‌اند، «علامه حلی» یک برجسب هویتی است که آن را با خود همه جا می‌برند. نه گذر زمان و نه بعد مکان، هیچ‌یک رشته پیوند بچه‌ها را با مدرسه‌شان قطع نمی‌کند. بسیاری از دانش‌آموختگان دوره‌های مختلف این مدرسه، امروز در اقصی‌نقاط دنیا پراکنده‌اند، اما مغناطیس مدرسه آن‌قدر قوی است که بچه‌ها را دور همدیگر نگه می‌دارد. در مراسم افطاری ماه رمضان علامه‌حلی‌های امسال از زبان یکی از بچه‌های این مدرسه که تازه از آمریکا رسیده بود، شنیدیم که در غربت، گاهی دیدن یک هم‌مدرسه‌ای شیرین‌تر از تجدید دیدار با خانواده است. و خوشبختانه یا متأسفانه چیزی که در غربت کم نیست، هم‌مدرسه‌ای است.



درخشان در کشور باز شده که به صورت فله‌ای نخبگان بالقوه را جذب کرده است. حتماً دوستان سوراخ غربال را گشاد کرده بودند، وگرنه جمعیت نخبگان کشور که یک‌شبه چند برابر نمی‌شود. وقتی آمار پذیرش در این مدارس زیاد می‌شود، حتماً خطر از دست رفتن و گم شدن استعدادهای درخشان زیاد می‌شود. کسی که صاحب هوش و ذوق و استعدادی علاوه است، شاید بتواند در یک مدرسه عادی راهش را پیدا کند، اما در میان ۶۰۰ مدرسه‌ای که توی هر کدام چند صد دانش‌آموز درس می‌خوانند و همه مدعی نخبگی‌اند، گم شدن و هرز رفتن یک استعداد ویژه، اتفاق عجیب و غریبی نیست. این بار اما همه امیدوار بودند حالا که رشته کار به دست اهلیش افتاده، بتوانند با یک شیب منطقی، حال‌وروز مدرسه و سمپاد را که با یک شیب غیرمنطقی نابسامان شده، دوباره سامان دهند. آن شب همه، نه فقط به آینده سازمان، بلکه به آینده کشور امیدوارانه نگاه می‌کردند. امید سرمایه‌مهمی است، حتی مهم‌تر از سرمایه نخبگان و استعدادهای برتر و درخشان کشور. ■

محقق و معلم. اما خبری از ژست و ادا نبود. همه بچه‌های مدرسه علامه حلی بودند که از دوره‌های مختلف تازه به هم رسیده بودند. بی‌تعارف، بی‌آن‌که ترتیبی و آدابی بجویند، از هر آن‌چه دل‌تنگشان می‌خواست، می‌گفتند؛ از حال‌وروزشان، از کاروبارشان، از خاطراتشان، از مذاکرات ژنو، از این‌که آن شب چه کسی جام جهانی فوتبال را بالای سر خواهد برد و... مراسم افطار در شبی بود که فینال جام جهانی برگزار شد.

یکی از مهمانان مدرسه، تازه به ریاست سمپاد (سازمان ملی پرورش استعدادهای درخشان) منصوب شده بود. رئیس تازه از بچه‌های علامه حلی بود. بچه‌ها می‌گفتند اولین بار است که یکی از دانش‌آموختگان تیزهوش، روی صندلی ریاست سازمان نشسته و همه امیدوار بودند؛ به خصوص آن‌که طی سال‌های گذشته، به برکت رشد بی‌رویه مدرسه تیزهوشان در سراسر کشور و البته تهران، همه نگران بودند اعتبار مدرسه، که هویت جمعی همه آن‌هاست، از دست برود. نگرانی‌شان بی‌راه هم نبود. طی سال‌های گذشته، بیش از ۶۰۰ مدرسه استعداد

هم علم بهتر است هم ثروت

سنا شایان، سارا مهدی‌نژاد

🔴 **مرحله اول: پیش‌رشد**
هدف: ترویج و ارتقای توانمندی
و مهارت صاحبان ایده
متولی: مرکز کارآفرینی

ترویج

فرهنگ‌سازی و تحریک ذهن دانشجویان به کارآفرینی کار ساده‌ای نیست. بیشتر آن‌ها به علم نگاه کاربردی و درآمدزا ندارند و لای کتاب‌هایشان گیر کرده‌اند. بنابراین باید کاری کرد که از ابتدا به علم به‌عنوان یک عامل درآمدزا نگاه کنند. مرکز کارآفرینی برای تحریک ذهن دانشجویان به سمت کارآفرینی و درآمدزایی فعالیت‌های زیر را انجام داده‌اند:

مستندسازی تجارب کارآفرینان موفق: انتشار کتاب ۳۰ کارآفرین که هر سال تجربیات ۳۰ نفر از فارغ‌التحصیل‌های دانشگاه شریف در آن چاپ می‌شود. تا به حال شش دوره از این کتاب چاپ شده است که سر جمع ۱۸۰ نفر در این کتاب‌ها معرفی شده‌اند.

برگزاری سمینارهای ترویجی

دو نوع سمینار ترویجی برگزار می‌شود. در یکی، دانشجویها با کارآفرینان برتر رشته خود آشنا می‌شوند. آن‌ها فارغ‌التحصیل‌های دانشکده‌های مرتبط هستند که متناسب با رشته خودشان، برای



عقب‌مانده، در حال توسعه، در حال گذار؛ این‌ها عناوینی است که به ایران می‌دهند، گاهی بدبینانه و گاهی خوش‌بینانه، گاهی هم واقع‌بینانه. سال‌هاست اندیشمندان ایرانی در تمام حوزه‌ها به دنبال توسعه هستند، رشد هم بخشی از فرایند توسعه است که به درآمدزایی از طریق علم و فناوری یا توسعه اقتصاد دانش‌بنیان توجه دارد. مرکز رشد دانشگاه شریف با همین هدف در سال ۱۳۸۲ بنیان نهاده شد. این مرکز سال ۸۷ به‌طور رسمی از وزارت علوم مجوز گرفت. مرکز رشد برای دستیابی به هدف خود، روندی را طراحی کرده که شامل سه مرحله «پیش‌رشد»، «رشد»، «پس‌رشد» است. هر کدام از این مراحل متولی خاص خود را دارند و مرکز کارآفرینی و مجتمع‌های فناوری در این روند به مرکز رشد کمک می‌کنند. تمام اعتبارات مالی هم توسط «صندوق پژوهش و فناوری» تامین می‌شود. در ادامه این روند را مرور می‌کنیم.



در دانشگاه استنفورد به چاپ رسیده است، توسط دانشجویان ترجمه شده و از طرف مرکز رشد و کارآفرینی به چاپ رسیده است.

بازدید از مراکز صنعتی

در بازدیدهای صنعتی یک عضو هیئت علمی همراه بچه‌هاست. مسئله طرح می‌کند و به کسی که بهترین پاسخ را بدهد، جایزه می‌دهد.

ارتقای توانمندی و مهارت

بعد از طی مرحله اول در دانشجویان ذوق ایجاد می‌شود و می‌خواهند ایده‌هایشان را به مرحله عمل برسانند. مرکز رشد در این مرحله خدمات زیر را ارائه می‌دهد:

آموزش

آموزش اولین نیاز است. مرکز رشد هر سال کلاس‌های آموزشی می‌گذارد و بی‌زینس مدل، بی‌زینس پلن، اصول و فنون مذاکره، مدیریت شرکت‌های نوپا و... را به دانشجویان یاد می‌دهد. سال ۹۲ حدود ۱۰ هزار - نفر ساعت آموزش داده است.

برگزاری جشنواره سالانه «کارآفرینی و توسعه کسب و کار شریف»

این جشنواره محلی است برای رقابت صاحبان ایده، صاحبان طرح‌های کسب و کار و حتی مدیران شرکت‌های نوپا. در این جشنواره ابتدا از داوطلبان ثبت‌نام به عمل می‌آید و سپس آن‌ها را ارزیابی می‌کنند. آن‌ها به این جشنواره

هم‌دانشکده‌ای‌هایشان از تجاربشان می‌گویند. دیگری، سمینارهای گروهی «مسیر آینده من» است. این مرکز برنامه خاصی برای ورودی‌های جدید دانشگاه دارد که هر سال اوایل مهر برگزار می‌شود. بچه‌ها در یک سالن جمع می‌شوند و عده‌ای از کارآفرینان بزرگ برایشان صحبت می‌کنند. در این سمینار به‌صورت آن‌لاین از بچه‌ها سوال‌هایی پرسیده می‌شود و آن‌ها پاسخ می‌دهند. مثلاً «۱۰ سال آینده خودت را چگونه می‌بینی؟» هدف این برنامه این است که با صحبت‌هایی که از روز اول دانشگاه با دانشجویان می‌شود، این تلنگر را به آن‌ها بزنند که فقط به فکر درس و مشق و تکلیف نباش! از همین الان فکر کسب و کارت هم باش. به این هم فکر کن که بعد از لیسانس می‌توانی بروی پول دربیآوری، لزومی ندارد که حتماً فوق لیسانس بگیری.

انتشار ماهنامه «رشد و کارآفرینی»

هر اتفاقی که در حوزه کارآفرینی در دانشگاه بیفتد، در این ماهنامه منعکس می‌شود. انتشارات مرکز رشد و کارآفرینی به ماهنامه محدود نمی‌شود، آن‌ها کتابچه‌هایی با عنوان «زندگی‌نامه کارآفرینان بزرگ ایرانی» را به چاپ می‌رسانند. مانند زندگی افرادی چون بهروز فروتن، مدیر صنایع غذایی «بهرروز»، یا مدیر رستوران زنجیره‌ای «پدر خوب» و سایر افرادی که ابتکار عمل داشته‌اند و این ابتکاراتشان را در فضای کسب به کار گرفته‌اند. مرکز رشد به تالیفات و ترجمه‌های دانشجویان هم توجه دارد، مثلاً کتاب «ای کاش وقتی بیست‌ساله بودم می‌دانستم» که



«دمو ده» (Demo the) نیز می‌گویند. یعنی فرد از ایده خودش دمو می‌کند. هیئت داوری از سرمایه‌گذاران خصوصی و دانشگاه هستند. افراد می‌آیند آن‌جا از بیزینس پلن، یا بیزینس مدل یا شرکتشان دفاع می‌کنند. ۱۰ دقیقه برای این دفاع فرصت دارند. بعد سوال‌هایی پرسیده می‌شود. چهار نفر داور هستند و داور پنجم تماشاچی‌ها هستند که همان‌جا به‌صورت آن‌لاین رأی می‌دهند. هر کدام از گروه‌ها، به‌خصوص آن تیم‌هایی که نهایی می‌شوند و قرار است روز آخر طرح‌هایشان را ارائه دهند، پشتیبان دارند. پشتیبان‌ها در حین کار، مشاوره و راهنمایی می‌دهند تا نواقص کار برطرف شود. جایزه‌های جشنواره چند نوع است. یک جایزه مالی برای ایجاد انگیزش و دوم تسهیلات مالی برای تجاری کردن دستاوردها. در واقع برگزار کننده این جشنواره، صندوق پژوهش فناوری است که به‌خاطر نیازی که به طرح‌های خوب دارد، روی طرح‌های برتر سرمایه‌گذاری می‌کند. و جایزه آخر، استقرار در مرکز رشد است که یک نوع یکپس خدمت‌مندی محسوب می‌شود.

برگزاری مسابقات

گرچه جشنواره‌ها حرفه‌ای‌تر هستند، اما برگزاری مسابقات در دانشگاه هم از راه‌های ترویج کارآفرینی و جذب مرکز رشد است. خروجی این مسابقات، ورودی مرکز رشد است. هم‌چنین مرکز رشد در قالب یک آیین‌نامه از فعالیت‌های فناورانه دانشجویی که معطوف به نوآوری، خلاقیت و ابتکار باشد نیز پشتیبانی می‌کند.

ایجاد هسته‌های کارآفرینی و شتاب‌دهنده‌های ایده

در دنیا اکثر این شتاب‌دهنده‌ها نهادهای خصوصی هستند. تجاری کردن و آماده کردن ایده، هم چهارچوب ذهنی و هم چهارچوب فکری می‌خواهد و مهم‌ترین مسئله برای این‌که بچه‌ها بخواهند ایده خودشان را پرورش بدهند، خدماتی است که به آن‌ها ارائه می‌شود. تقریباً

سه سالی می‌شود که فضایی در مرکز رشد ایجاد شده است که دانشجویانی که ایده دارند، فرصتی داشته باشند تا با کمک گرفتن از مشاوران این مرکز ایده‌های خود را بپردازند. از طرفی فضای فیزیکی که در اختیار این افراد قرار می‌گیرد (یک میز و کامپیوتر و تلفن) کمکی است تا بهتر بتوانند این ایده‌ها را به مرحله عمل برسانند. در حین کار مشاوران شرکت‌های کارآفرینی با ایده‌پردازهایی که وارد هسته‌های کارآفرینی شده‌اند، مصاحبه می‌کنند و برترین‌هایشان را انتخاب می‌کنند. به‌نوعی آن‌ها نقش مرشد را بازی می‌کنند و ایده‌پردازها نقش مرید. شرکت سرمایه‌گذار دنبال ایده‌های خوب می‌گردد که سرمایه‌گذاری کند. دانشجو هم دنبال این است که آن سرمایه‌گذار یا مرشد هم از نظر مالی و هم تجربی و علمی حمایتش کند. سرمایه‌گذار در این بازه سه تا شش ماهه تا سقف ۱۵ میلیون تومان، سرمایه مالی در اختیار دانشجوی صاحب ایده (یا گروهی که تشکیل داده است) قرار می‌دهد. البته مبلغ ناچیزی به عنوان اجاره‌بها از دانشجو گرفته می‌شود. در این فضا مشاوره‌های هفتگی به افراد داده می‌شود، برایشان برنامه مشخص می‌شود و طبق آن برنامه، هر هفته از آن‌ها گزارش گرفته می‌شود. این خدمات تنها برای دانشجویان و فارغ‌التحصیلان دانشگاه شریف ارائه می‌شود و اگر پای گروهی در میان باشد، حتماً باید یک شریکی در میان آن گروه حضور داشته باشد. دانشجوها برای گرفتن این تسهیلات باید در سامانه «ستاک» ثبت‌نام کنند. ستاک در فارسی به معنای شاخه نورسته است و از طرفی اختصار نام «ستاد توسعه ایده‌های کارآفرینان» نیز هست.

کتابخانه و بانک سی‌دی

مرکز رشد فضایی را هم به بانک سی‌دی و کتاب‌های مرتبط با کارآفرینی اختصاص داده است. علاوه بر کتاب‌ها و سی‌دی‌هایی که به امانت داده می‌شود، تمام دوره‌های آموزشی که در رشد برگزار شده است، مستندسازی شده و در اختیار دانشجویان قرار می‌گیرد.



🔴 مرحله دوم: رشد

هدف: ایجاد کسب و کار

متولی: مرکز رشد

پذیرش

بدهند تا برای مرکز رشد مشخص شود که آن‌ها دارند رشد می‌کنند و وقت و فضای مرکز را تلف نمی‌کنند. تا کنون ۱۵۰ واحد به مرکز وارد شده‌اند و ۲۳ درصد آن‌ها شکست خورده و باقی نیز با موفقیت از مرکز خارج شده‌اند. الان تنها ۳۵ واحد در مرکز قرار دارند و از خدمات زیر بهره‌مند می‌شوند.

فضا

یک فضای اداری آماده در اختیار افراد قرار می‌گیرد. البته اجاره ناچیزی هم از آن‌ها گرفته می‌شود، مثلاً در سال اول برای هر متر در ماه ۹ هزار تومان دریافت می‌شود، و در سال دوم و سوم کمی به این رقم اضافه می‌شود.

مشاوره و آموزش

آموزش‌ها در این مرحله کاملاً تخصصی و حرفه‌ای است. مثلاً قانون کار، قانون بیمه، مدیریت کسب و کار... آموزش در حین عمل اتفاق می‌افتد و برای حل مشکلات آن‌هاست. در کنار این آموزش، مشاوره هم انجام می‌دهند، مثلاً مشاوره مالیاتی و مشاوره تجاری‌سازی.

خدمات مالی و اعتباری

متناسب با نیاز واحد، اندازه واحد، حجم فروش و ایجاد اشتغال، به آن واحد از طرف صندوق پژوهش و فناوری تسهیلات مالی ارائه می‌شود. برندیگ و بازاریابی: ارتباط با بازار و سازمان‌ها و همچنین توسعه برند شرکت‌ها توسط مرکز رشد انجام می‌شود.

تمام شرکت‌ها و گروه‌هایی که به دانشگاه شریف وابسته باشند، می‌توانند به مرکز رشد بیایند. البته به شرط این‌که طرح خوب و قابل دفاعی داشته باشند. مرکز رشد طرح آن‌ها را در یک فرایند مرحله/ درگاه قرار می‌دهد. به این طریق که برای ورود به هر مرحله باید از یک درگاه رد شوند. اولین مرحله پذیرش طرح و ارزیابی اولیه آن توسط کارشناسان است. دومین مرحله تشکیل یک جلسه مصاحبه با صاحب طرح است. در این مصاحبه به ملاک‌هایی همچون نوآوری، تیم اجراکننده طرح، بیزنس مدل توجه می‌شود. در سومین مرحله بیزنس پلن طرح مورد بررسی قرار می‌گیرد. در این مرحله شاخص‌های بازار و شاخص‌های فنی و مدیریت نیروی انسانی مورد بررسی قرار می‌گیرد. در مرحله چهارم یک جلسه دفاع برای صاحب طرح ترتیب داده شده و در صورت پذیرش در مرکز رشد مستقر می‌شوند.

استقرار در مرکز رشد

واحدهای مرکز رشد، واحدهای کاربردی و جمع‌وجوری است. هر شرکت حق دارد حداکثر سه سال در مرکز رشد بماند و از خدمات آن‌جا بهره‌مند شوند. البته مرکز رشد هر سال از شرکت‌ها برنامه عملیاتی می‌گیرد تا در طی سال بنا به آن برنامه از آن‌ها بازخواست کند، همچنین شرکت‌ها موظف‌اند هر سه ماه یک بار گزارش عملکرد خود را



اعتبارات صندوق از سه طریق تامین

می‌شود:

۱. درآمد اختصاصی مرکز از ارائه خدمات
۲. منابعی که دانشگاه در اختیار مرکز قرار می‌دهد.
۳. کمک‌های بیرونی مانند کمک‌های معاونت‌های علمی وزارت‌خانه‌ها. ■

◀ مرحله سوم: پستارشد

هدف: پایدارسازی و ماندگاری

کسب‌وکار

متولی: مجتمع‌های فنی

هم‌گرایی فضای فناوری و علوم انسانی دانشگاه صنعتی شریف، همان‌طور که از اسمش پیداست، جایی است برای یادگیری صنعت. بنابراین علوم انسانی جایی در آن ندارد. در مرکز رشد این دانشگاه نیز رشد و توسعه به‌طور همه‌جانبه صورت نمی‌گیرد. توجه نکردن به وجوه مختلف انسان از جمله نادیده گرفتن مسائل اقتصادی، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، ارتباطات، مدیریت و... باعث تک‌بعدی شدن رشد و آسیب‌پذیری آن می‌شود. چون محصولات این رشد در خلأ و بدون شناخت جامعه ایجاد می‌شوند و ممکن است با جامعه تطابق نداشته باشند و حتی به آن ضربه بزنند. بنابراین به گفته مجید دهبیدی‌پور، مدیر مرکز رشد، این مرکز به کمک متخصصان علوم انسانی نیاز دارد. از زمانی که دانشکده مدیریت و اقتصاد در دانشگاه شریف ایجاد شده، بخشی از مشکلات آن‌ها حل شده است. به‌رحال به نظر می‌رسد وقت این رسیده که مرکز رشد دانشگاه شریف از حصار خود بیرون بیاید و با دانش‌آموختگان علوم انسانی و دانشگاه‌های دیگر ارتباط برقرار کند.

مرکز رشد علاقه‌مند است شرکت‌هایی که از این مرکز بیرون می‌روند، زیاد دور نشوند، زیرا این شرکت‌ها می‌توانند برای دانشجویان، فرصت‌های شغلی ایجاد کنند و با دانشگاه همکاری داشته باشند. به همین منظور مرکز رشد شریف دو مجتمع فناوری را ایجاد کرده است. یکی از این مجتمع‌ها داخل دانشگاه و دیگری یک مجتمع ۲۰ واحدی است که با دانشگاه فاصله چندانی ندارد. واحدهای این مجتمع‌ها توسط خود شرکت‌ها خریداری شده و آن‌ها در کنار هم به فعالیت می‌پردازند. مرکز رشد برای ازدیاد فعالیت‌های گروهی، شبکه‌های ایجاد کرده است تحت عنوان «خانواده اقتصادی شریف» که شامل همه افراد اعم از دانشجو، استاد، کارمند، شرکت‌ها و... است. به همین منظور همایش «دانشگاه شریف و اقتصاد دانش‌بنیان» نیز برگزار شد که در این همایش ۷۴ شرکت در ۸۸ غرفه در فضای دانشگاه، دستاوردهای خود را به معرض دید عموم گذاشتند. به هر حال دانشگاه شرکت‌ها را رها نمی‌کند و همچنان به آن‌ها خدمات می‌دهد و از آن‌ها نیز انتظاراتی دارد.

صندوق پژوهش و فناوری

این صندوق جیب پر از پول مرکز رشد است. که چهار خدمت را انجام می‌دهد:

- ◀ وام و تسهیلات
- ◀ صدور ضمانت‌نامه‌های مورد نیاز شرکت‌ها
- ◀ مشارکت خطرپذیر
- ◀ تضمین بازپرداخت خدمات پژوهشی



با سید کاظم علوی پناه
استاد نخبه دانشگاه تهران

از پرسیدن نمی ترسم

مستانه تابش

شرمندگی سر درس زبان و تبدیل شدن به یک انگلیسی‌دان حرفه‌ای

دکتر علوی پناه ۵۶ سال پیش در شهرستان ابرکوه که البته آن موقع شهرستان هم نبود، به دنیا آمده و درس خوانده است. زندگی در یک خانواده متوسط کشاورز او را کاری و با پشتکار فراوان بار آورده، جوری که خودش تعریف می‌کند شیطنت‌های معمول کودکانه را نداشته، چون مجبور بوده دوشادوش پدر و مادرش کار کند. شاید ما اسمش را بگذاریم دوران کودکی سخت، اما او از زاویه دیگری به ماجرا نگاه می‌کند که انگار کیلومترها با تصورات آدم‌هایی مثل من و شما فرق دارد. «اعضای خانواده من مذهبی، کشاورز و در عین حال تحصیل کرده بودند. مثلاً جد پدری‌ام تحصیلات حوزوی داشت و به درجه اجتهاد هم رسیده بود. من مثل باقی هم کلاسی‌هایم شیطنت و تفریح نداشتیم و باید به پدرم کمک می‌کردم. شاید به همین خاطر است که الان کار کردن تا این اندازه برایم راحت است.»

دوران کودکی دکتر علوی پناه در کار و کمک به خانواده و مطالعه خلاصه می‌شده است تا این که یک روز سر کلاس زبان احساس می‌کند در این درس ضعف دارد و این برای سیدکاظم نوجوان گران تمام می‌شود. «وقتی معلم معنی یک لغت ساده را از منی که همیشه رتبه اول و دوم کلاس بودم، پرسید و جوابش را نمی‌دانستم، برایم یک جور شوک بود. می‌دیدم که بعضی از هم‌کلاسی‌ها که از نظر درسی از من ضعیف‌تر هستند، جواب سوال را می‌دانند و با خودم فکر می‌کردم چرا باید در درس زبان ضعیف باشم؟»

این اتفاق تنها یک تلنگر بود که باعث شد دکتر علوی پناه طرف شش ماه تنها با استفاده از کتاب‌هایی که عمویش از تهران می‌آورد، زبان انگلیسی را یاد بگیرد و به درجه‌ای برسد که بعدها بتواند به راحتی در یک دانشگاه انگلیسی درس بخواند.

ایرانی بود و قرار بود در یکی از دانشگاه‌های آلمان سخنرانی داشته باشد؛ سخنرانی‌ای که به قول خودش خارج از کلیشه‌ها و چهارچوب‌های آن زمان بود. اما این مسئله سد راهش نشد و او را نترساند. سخنرانی که تمام شد، رئیس آلمانی آن دیار نمان که اتفاقاً از مریخ‌شناس‌های بزرگ دنیاست، از جایش بلند شد و گفت: «من امروز از این محقق ایرانی درسی گرفتم که می‌خواهم آن را با همه حاضران در این جلسه سهیم شوم. یاد گرفتم که کلیشه‌ای و در یک چهارچوب مشخص فکر نکنم و با خودم نگویم هیچ راه دیگری جز همین مسیری که می‌روم، وجود ندارد.»

شاید پیش خودتان فکر کنید که لابد دارم خلاصه یکی از همین داستان‌های موفقیت را که این روزها در خیلی از مجلات به چشم می‌خورد، برایتان می‌گویم. اما این اتفاق یک ماجرای حقیقی است و محقق‌ای که آن روز توانست با سخنرانی‌اش توجه جمعی از شاخص‌ترین چهره‌های علمی دنیا را جلب کند، دکتر سیدکاظم علوی پناه، استاد خاک‌شناسی و سنجش از دور دانشگاه تهران است که به تازگی جایزه علامه طباطبایی ویژه اساتید و محققان برجسته کشور را از دستان رئیس‌جمهور گرفته است.

کلاس درسی که با یک سوال روی تخته سیاه شروع می‌شد

اگر معلم‌های دوران دبیرستان دکتر علوی پناه هنوز زنده باشند، شاید سوال‌ها و کنجکاوی‌های جسورانه او را که به صورت یک سوال روی تخته سیاه کلاس نقش می‌بست، یادشان باشد. او در مورد این سوال‌ها که قبل از شروع هر کلاسی روی تخته می‌نوشت تا جوابشان را از معلم بگیرد، تعریف می‌کند: «منظورم از این کار شیطنت نبود و نمی‌خواستم معلم را دست بیندازم. هر چند که یکی دو بار مورد غضب قرار گرفتم. سوال‌هایی در ذهنم به وجود می‌آمد که باید به هر نحوی که شده، جوابشان را پیدا می‌کردم؛ از مثلثات بگیرد تا قضایای فیثاغورث و...»

یادم می‌آید سال سوم دبیرستان سر کلاس شیمی، روی تخته نوشتم چرا بخشی از شمع زرد می‌سوزد و بخش دیگرش آبی. معلممان که وارد شد و سوال را دید، ناراحت شد و گفت فکر می‌کنی جواب این سوال‌ها را نمی‌دانم؟! ولی نه این برخورد، نه عکس‌العمل‌های مشابه باعث نشد که بترسم یا از سوال پرسیدن دست بکشم. چون هیچ‌وقت نیت سوئی ندارم و فقط دنبال جواب برای چیزی هستم که ذهنم را به خودش مشغول کرده است.»

روح جست‌وجوگر دکتر علوی پناه باعث شده بود که او در دوران نوجوانی با حوزه علمیه نیز نامه‌نگاری کند تا درباره بحث زمان و منشأ آن، حرکت و... بیشتر و بهتر بداند. وقتی از دکتر می‌پرسم هنوز هم این روحیه را دارد یا نه، لبخند آرامی می‌زند و می‌گوید: «الان هم همین‌طورم. حتی اگر بخوام از یک وزیر هم سوال کنم، نمی‌ترسم. معمولاً کسی از سوال پرسیدن واهمه دارد که دنبال موقعیت و منصب و... باشد، درحالی‌که من فقط می‌خواهم پاسخی برای دغدغه‌های ذهنی‌ام پیدا کنم.»

درس خواندن با زور جواب نمی‌دهد

«خیلی درس نمی‌خواندم؛ اما هر چه می‌خواندم، با عشق بود.» دکتر علوی پناه این را درباره دوران تحصیلش در مدرسه می‌گوید و ادامه می‌دهد: «درس خواندنم با عشق و انرژی بود. حالا هم هر کاری بکنم، با عشق است. اصلاً درس خواندن زورکی که این روزها گاهی شاهدش هستیم، جواب نمی‌دهد. شاید به همین خاطر است که به‌تازگی کتابی با عنوان «علم عشق یا عشق علم» نوشته‌ام که امیدوارم به‌زودی شرایط چاپش فراهم شود.»

از پشت نیمکت‌های چوبی ابرکوه تا دانشگاه انگلیسی شیراز

دکتر علوی پناه شیفته ادبیات و فلسفه، در ابرکوه می‌ماند تا در رشته علوم تجربی دیپلم بگیرد. شاید چون رشته دیگری در این شهر وجود نداشته، وگرنه به گفته خودش اگر ادبیات خوانده بود، احتمالاً به یک چهره تاثیرگذار در این حوزه تبدیل می‌شد. هر چند که از نظر ما و خیلی از مجامع علمی سطح بالای دنیا، دکتر در رشته تخصصی‌اش هم زبانزد خاص و عام است.

او در سال ۱۳۵۵ به دانشگاه شیراز، که در آن زمان با سیستم تمام‌انگلیسی اداره می‌شد، می‌رود تا خاک‌شناسی بخواند. همین سیستم آموزشی است که دکتر را از ابرکوه به شیراز می‌کشاند. «آن موقع دانشگاه شیراز امکانات

بسیار خوب و سیستم فوق‌العاده منظمی داشت و سطحی علمی‌اش خیلی بالا بود. به همین خاطر دلم می‌خواست در این دانشگاه تحصیل کنم و مدرکم را از آن‌جا بگیرم. در حال حاضر هم اگر آدم موفق‌تری هستم و به اصطلاح به جایی رسیده‌ام، به خاطر پایه‌ای است که در آن دانشگاه گذاشته شد.»

شاگرد اول مدرسه و نورچشمی معلم‌ها چطور به جای پزشکی و دندان‌پزشکی از رشته خاک‌شناسی سر در می‌آورد؟ این سوالی است که دکتر علوی پناه این‌طور به آن پاسخ می‌دهد:



«پزشکی انتخاب اولم بود که در کنکور موفق نشدم، شاید چون در آخرین سال تحصیلم در دبیرستان سردرد مزمنی گرفتم که در تمام سال با من ماند و دوا و درمان هم تاثیری نداشت. البته انتخاب دومم هم خاک‌شناسی بود، چون هم زمینه کشاورزی داشت و هم به نوعی رشته فنی محسوب می‌شد.»

شاید اگر کس دیگری بود، وقتی درباره این خاطره و اتفاق حرف می‌زد، می‌شد رگه‌هایی از ناراحتی را در صدا و چهره‌اش دید. اما این استاد دانشگاه تهران با شادی و رضایتی که حاصل بیش از ۳۰ سال تلاش

علمی است، می‌گوید: «نه فقط از این که در رشته پزشکی پذیرفته نشدم، ناراحت نیستم، بلکه فکر می‌کنم اصلاً نباید بعضی رشته‌ها را این قدر بالا برد و بیش از اندازه به آن‌ها اهمیت داد. همه علوم ارزش‌کننده هستند و آدم می‌تواند در رشته‌های مختلف به کمال برسد. البته بعضی‌ها دنبال مسائل مادی هستند و زندگی خوب می‌خواهند. ولی آن‌هایی که از خود علم لذت می‌برند، در رشته‌های دیگر مثل همین خاک‌شناسی هم می‌توانند به موفقیت کامل برسند.»

دهه ۶۰ و موفقیت در جهاد سازندگی

زمان تحصیل دکتر علوی پناه در دوره کارشناسی نوشتن مقاله و... چندان مطرح نبود، اما سمیناری که او برای یک درس تک‌واحدی و با محوریت مناطق خشک ارائه داد، باعث شد که از سوی اساتید بنام دانشگاه در آن زمان مورد تشویق قرار

گیرد و احتمالاً این مسئله در موفقیت‌های علمی او در سال‌های بعد بی‌تاثیر نبوده است. ادامه تحصیلش در مقاطع بالاتر به خاطر انقلاب فرهنگی به تأخیر می‌افتد. او دوره سربازی‌اش را به مدت پنج سال در جهاد سازندگی می‌گذراند و در این دوره نیز با انجام یک پروژه بسیار موفق درباره کاشت برخی گیاهان در مناطق کویری از جمله ابرکوه، اردکان، هامون و... نام خود را سر زبان‌ها می‌اندازد و این پروژه را به تیتراژ یک روزنامه‌های آن زمان تبدیل می‌کند، چراکه این برنامه نه فقط از نظر علمی، بلکه به لحاظ کسب درآمد و اشتغال‌زایی در مناطق کویری دارای اهمیت است. حضور بازدیدکنندگانی که از استرالیا، نیوزلند و... برای مشاهده اقدامات دکتر به ایران می‌آیند، شاهدهی بر موفقیت او در این دوره است که جایزه جوانان میهن اسلامی را برایش به ارمغان می‌آورد.

طلاهای همسر را فروختم و به کنفرانس بین‌المللی چین رفتم

این پروژه نیز موفقیت دیگری برای دکتر علوی پناه دارد، چراکه مقاله او در این باره در کنفرانس بین‌المللی چین در سال ۱۳۷۲، به عنوان مقاله برتر شناخته می‌شود. حضور در این کنفرانس می‌توانست تنها یک آرزو باشد اگر همراهی و همیاری همسر دکتر نبود. «حضور در این کنفرانس سرآغاز خوبی برای فعالیت‌های تحقیقاتی بود. از آن جا که مقاله‌ام منتخب کنفرانس بود، بخشی از هزینه‌های سفر به چین را برگزارکنندگان تقبل می‌کردند، اما برای باقی موارد به پول احتیاج داشتم. برای همین مجبور شدیم طلاهای همسر را بفروشیم تا من بتوانم به این کنفرانس برسم. اساتیدی در این نشست بین‌المللی حضور داشتند که من قبل از آن نام‌هایشان را فقط در کتاب‌ها خوانده بودم و حالا قرار بود جلوی آن‌ها مقاله‌ام را ارائه کنم. خیلی وحشت کرده بودم. ولی وقتی سخنرانی‌ام تمام شد، چند نفر از استادان برجسته آمدند و به من تبریک گفتند و این مسئله باعث شد که

اعتماد به نفس فراوانی پیدا کنیم که تا امروز همراه ما است.

حتی به ماندن در اروپا فکر هم نکردم

انقلاب فرهنگی و وقفه‌ای که بین دوره کارشناسی و کارشناسی ارشد می‌افتد، ازدواج، کار در جهاد سازندگی و موفقیت‌های بعد از آن، باعث نمی‌شود که دکتر علوی پناه از فکر ادامه تحصیل دور شود، یا به همین موقعیت قانع بماند. بنابراین با استفاده از بورسیه به یکی از دانشگاه‌های بلژیک که دپارتمان خاک‌شناسی‌اش در سراسر دنیا مشهور است، می‌رود تا دکترایش را نیز در همین رشته بگیرد. البته او در این دوره از کانادا، آمریکا و... نیز پذیرش گرفته بود. اما شهرت دانشگاه بلژیکی دکتر علوی پناه را به اروپا می‌کشاند. عمده فعالیت‌های دکتر در دوران تحصیلش در ایران بر بیابان‌زدایی متمرکز بوده که در دانشگاه بلژیکی کار زیادی در این خصوص انجام نشده است. به همین دلیل است که دکتر علوی پناه در این دانشگاه یک فوق‌لیسانس دیگر در حوزه سنجش از دور و GIS می‌گیرد که موضوع اصلی‌اش تفسیر تصاویر ماهواره‌ای است و سپس به درجه دکترا در همین رشته نائل می‌شود.

دکتر علوی پناه از اولین کسانی است که تکنیک پردازش تصاویر ماهواره‌ای را به ایران می‌آورد و درباره بازگشتش به کشور و امکاناتی که در خارج از ایران برایش فراهم بوده، می‌گوید: «به ماندن در خارج از کشور، حتی فکر هم نکردم. حالا هم جزو اساتیدی هستم که بیشترین سفر خارجی را در طی سال می‌روم، اما اگر قرار باشد یک روز اضافه آن‌جا بمانم، شرایط برایم خیلی سخت می‌شود، چون خیلی ایرانی‌ام. نه این‌که محاسن اروپا و آمریکا را ندانم، حتی مواردی هست که به کارهایشان غبطه می‌خورم، اما با فرهنگ خودمان خو گرفته‌ام و زندگی کردن در آن‌جا برایم تعریف نشده است. این را از روی تعصب هم نمی‌گویم، چون واقعا دوست دارم با دانشگاه‌های خارجی در تعامل باشم و این

مسئله را بسیار ضروری می‌دانم. با این حال هرگز به زندگی در آن‌جا فکر نکردم.»

خداحافظی ابدی با «نه، نمی‌توانم، نمی‌شود»

جایی نیست که حرف از نخبگی باشد و نام دکتر علوی پناه به میان نیاید. این استاد میان‌سال دانشگاه تهران که خودش هم در عین تواضع این نخبه بودن را تایید می‌کند، اما این بار تعریف جدیدی از این واژه بر ایمان می‌گوید: «احساس می‌کنم حوزه‌هایی وجود دارد که می‌توانم در آن‌ها خودم را نخبه بدانم، چون هر وقت که چیزی را می‌خواهم، برای به دست آوردن و عملی کردنش عزم و اراده جدی پیدا می‌کنم. فرقی نمی‌کند که مسئله علمی باشد یا ادبی، اگر توجهم را جلب کند، تا آخر خط می‌روم.»

همین خصوصیت اخلاقی است که شهامت و همت لازم را به دکتر علوی پناه جغرافی‌دان داده تا او نه فقط در حیطه تخصصی خودش، بلکه در ادبیات هم به جایگاهی برسد که پس از چندین ماه مطالعه بتواند یک مقاله صدرصد ادبی را در یک مجمع بین‌المللی ارائه کند و اتفاقاً موفق هم بشود.





دانشجو نباید از چهارچوب علم بترسد

دکتر علوی پناه زاده کوپر است، پس عجیب نیست که چنین حجم عظیمی از اراده و تلاش خستگی ناپذیر را در وجودش ببینیم. این سبک زندگی اوست که در تمام لحظات زندگی علمی و شخصی اش آن را نفس کشیده است. خودش در این باره تعریف می‌کند: «در این سال‌ها دست روی پروژه‌هایی گذاشتم که هیچ‌کس باور نمی‌کرد به سرانجام برسد. با این حال موفق شدم آن‌ها را به پایان برسانم و هم در سطح ملی و هم در سطح بین‌المللی توجه محققان را جلب کنم. زمانی که داشتم در یک دانشگاه اروپایی در مقطع دکترا درس می‌خواندم، تصمیم گرفتم برای پردازش تصاویر ماهواره‌ای از باندهای حرارتی استفاده کنم. همه دانشجویهای دکتری که دوروبرم بودند، مرا از این کار منع می‌کردند و می‌گفتند این باندها ویژگی‌های خاص و قدرت تفکیک ویژه‌ای دارد که به درد این کار نمی‌خورد. اما پاسخ من این بود که خوب، چه شکالی دارد؟ به‌هرحال من این کار را انجام می‌دهم تا ببینم چه می‌شود. بنابراین کاری را که می‌خواستم، انجام دادم. استاد در آن زمان به من گفت داری درست حرکت می‌کنی، همین مسیر را ادامه بده. و من طی ۲۰ سال که از آن ماجرا گذشته، همین کار را کردم.»

حاصل تلاش دکتر علوی پناه برای انجام این پروژه تحقیقاتی در خارج از کشور تولد اولین کتاب در خصوص سنجش از راه دور است که به گفته خودش شاید به خاطر نبود امکانات مالی نتوانسته همه نظریاتی را که در آن مطرح کرده، عملی کند. اما ایده‌هایش در خیلی از دانشگاه‌ها و پروژه‌های دیگر الهام‌بخش محققان و دانشجویان بوده است.

جامعه‌شناس و سیاست‌مدار و روان‌شناس نیستیم، اما...

دکتر علوی پناه می‌گوید نه جامعه‌شناس و سیاست‌مدار است نه روان‌شناس، اما به نظرش باید ریشه مشکلاتی را که این روزها گریبان‌گیر

نظام آموزش و آموزش عالی کشور شده، در کل جامعه جست‌وجو کرد. «وقتی نیازهای اولیه زندگی آدم‌ها، امید به آینده و اشتغال برایشان حل شود، خیلی از مسائل دیگر نیز خودبه‌خود برطرف می‌شود. مشکل جوان‌های امروزی این است که درس می‌خوانند و بعد باید مدت‌ها دنبال شغل بگردند تا بتوانند حداقل‌ها را برای زندگی خودشان تامین کنند. خوب، مگر چقدر از عمر این‌ها می‌ماند؟ مسلمان این مسئله باعث یأس نسل جوان می‌شود. آیا همه می‌توانند این فشار طاقت‌فرسایی را که وجود دارد، تحمل کنند؟ زمانی که من لیسانس گرفتم، مدرکم ارزش داشت و مطمئن بودم که می‌توانم با آن شغل مناسبی پیدا کنم. ولی الان کسی که دکترا گرفته هم برای به دست آوردن شغل دغدغه دارد. درست است که آدم‌هایی که دنبال تحصیل می‌روند، علم برایشان ارزشمند است، اما طرف باید بتواند دوام بیاورد، وگرنه نگاهش به علم هم تجاری می‌شود.»

وقتی تخصص و علاقه به هم گره می‌خورند

دکتر علوی پناه این روزها علاوه بر کارهای علمی و تحقیقاتی و تحصیل در دانشگاه، به‌طور جدی در حوزه ادبیات نیز مشغول است و تاکنون در این حوزه بیش از چهار سخنرانی در دانشگاه‌های معتبر خارجی داشته است. او می‌گوید: «درست است که گذشتگان از علم امروز مطلع نبودند، اما آن‌چه را درک می‌کردند، در قالب شعر می‌ریختند و این ادراکات با خیلی از یافته‌های علمی امروز منطبق است. به‌عنوان مثال آن‌چه در اشعار کهن درباره آتش آمده، با یافته‌های ترمودینامیکی امروز ما مطابقت دارد. من در خصوص این موضوع در دانشگاه استرالیا و دو دانشگاه در آلمان سخنرانی کردم که برای خارجی‌ها بسیار جالب بود. به‌زودی کتاب «مرزگشایی آتش و پدیدارشناسی حرارت» هم که در این باره نوشته‌ام، زیر چاپ می‌رود. ■

نه این جا سیاه سیاه

نه آن جا سپید سپید

محمدجواد تاج‌الدین

اما نشستنی بود و بحث و نظر و شاید هم گلایه‌ای. معاون علمی و فناوری رئیس جمهور و رئیس بنیاد ملی نخبگان، در جلسه‌ای صمیمانه و بی تعارف، با برندگان جایزه علمی علامه طباطبایی و جایزه هنری شهید آوینی گرد آمده بودند: موسسیدانی که دور میز بیضی شکل اتاق جمع شده بودند تا دغدغه‌هایشان را به گوش آقای ستاری برسانند. این که چرا خبری از جوان‌ها نبود، بماند. اما حرف‌های خوبی زده شد. دکتر ستاری به رسم میزبانی حرف‌ها را شنید و در پایان نقطه نظر‌اتش را بیان کرد. صحبت‌های ایشان به شکل یادداشت‌های مستقل در هر شماره مجله «سرآمد» منتشر می‌شود. در این گزارش از آن نشست تنها به پیشنهادات و انتقادهای اساتید برتر و هنرمندان برجسته می‌پردازیم.

نوبل، اسکار، پولیتزر و چه و چه و چه! شاید تهاجم فرهنگی باشد، شاید هم کم‌کاری خودمان. شاید هم هر دو! یا هیچ کدام؛ این که یک‌سری اسم از جوایز علمی و ادبی خارجی بلدیم و وقتی نوبت کشور خودمان می‌شود، ته‌تپش جایزه خوارزمی یادمان باشد، آن هم تصویری که خبرنگارهای تلویزیونی از مراسم خوارزمی برآیمان ساخته! هر ساله در کشور یک‌سری جایزه به یک‌سری نخبه فرهنگی و علمی می‌دهند و آب هم از آب تکان نمی‌خورد. فوق فوقش می‌شود تقدیرنامه و چند عدد سکه، که درمی به تخته بخورد و آخر مراسم تحویلشان داده شود یا نه. این که نخبه‌هایمان بقیه سال کجا هستند و چه می‌کنند، آن قدری مهم نیست که برگزاری خود مراسم! حالا

سرآمد، آمد!

نشست بعد از خوانش آیاتی از قرآن کریم و سرود ملی کشورمان شروع شد.



معاون شناسایی، جذب و امور فرهنگی بنیاد ملی نخبگان

صحبت را آقای دکتر حسینی آغاز کرد. هنوز میکروفون‌ها گرم نشده بود که سرم چرخید روی میز. چشمم گیر کرد به جلد مجله خودمان و دلم غنچ رفت. شماره اول «سرآمد» آمده بود (در شکل و شمایل جدید) و من مانده بودم حواسم به صحبت‌های آقای حسینی باشد، یا عکس‌العمل کسانی که مجله را باز می‌کردند و ورق می‌زدند. در هر صورت اولی را انتخاب کردم و شروع کردم به نوشتن. آقای حسینی بعد از تشکر از حضور مهمانان در این نشست، چند کلامی در رابطه با جوایز علامه طباطبایی و شهید آوینی صحبت کرد. از این که جوایزها از سال ۹۰ شروع شدند و در چند دوره برگزاریشان بیش از ۱۰۰ نفر برگزیده داشتند. از استادان پیش‌کسوتی گفت که سرمایه‌های بزرگ اجتماعی و الگوهایی هستند برای جوانان نخبه. حضور در این نشست را قدردانی دوباره‌ای از اساتید دانست و در کنارش شنیدن صحبت‌هایی توسط رئیس بنیاد که به اصلاح و بهبودی روند موجود منجر می‌شود. از روند انتخاب اساتید برگزیده گفت. از مسئولیتی که حالا بر گردن کسانی بود که انتخاب شدند. حالا آن‌ها هستند که باید منتخبین دوره‌های بعدی را به شورای بنیاد ملی نخبگان، برای داوری و انتخاب نهایی، معرفی کنند. از پیشنهاد دکتر ستاری برای اضافه شدن بخش دانشمندان جوان به جوایز علامه طباطبایی گفت. انکار من و آقای ستاری دغدغه یکسانی داشتیم. این بخش را پرننگ‌تر نوشتیم تا بار دیگر و بعد از برگزاری جوایز بعدی، ببینم این صحبت عملی شده است یا خیر.

از جایزه منتخبین گفت. بسته‌ای علمی و تحقیقاتی که شامل بودجه پژوهشی به مبلغ ۸۰ میلیون تومان، استفاده از چهار محقق پسادکتری برای پروژه‌های علمی، کمک‌هزینه سفر حج، بیمه تکمیلی و وام مسکن ۱۰۰ میلیونی بود. این آخری را که گفت، داشتم زیر برگه‌های روی میز را می‌جویدم شاید فرم شرکت در جایزه علامه طباطبایی را پیدا کنم! نبود که نبود!

از آخرین بند بسته علمی و حضور اساتید خارجی گفت. از این که بنیاد تمام هزینه‌های استاد مدعو را تا شش ماه تقبل می‌کند. همان لحظه بود که توی ذهنم اخبار این چند وقت را مرور می‌کردم. از استاد آلمانی که برای همایش میراث فرهنگی دعوت شده بود و در فرودگاه دیپورت شد تا ریچارد فرای فقید که پای جنازه‌اش هم به ایران باز نشد و در کشورش سوزانده شد. آقای حسینی گله می‌کرد که از این بند استقبالی به عمل نیامده. شاید منتخبین حق داشتند، برای عملی شدن این مورد، همکاری چند نهاد دولتی و غیردولتی نیاز است.

تکریم بزرگان فرهنگ ماست

**دکتر سعید سهراب‌پور
قائم مقام بنیاد ملی نخبگان**



دکتر سهراب‌پور، سخنران بعدی بود. در ابتدای صحبت‌هایش از فرهنگی گفت که تکریم بزرگان در آن افتخار است و جایگاه ویژه‌ای دارد. از جایزه علامه طباطبایی گفت و این که از تمام جوایز علمی کشور جایگاه بالاتری دارد. به خاطر نوع گزینش و انتخاب برگزیدگان. او هدف این جلسه را شنیدن نظرات اساتید دانست. به همین دلیل صحبتش را تمام کرد و خواست تا اعضای حاضر در جلسه صحبت کنند.



دکترای بیولوژی فیزیک از دانشگاه منچستر

پیشنهاد داد، همچون آمریکا، دانشجویان ما قبل از تمام کردن درسشان، امکان حضور در سمینارهای بین‌المللی را به همراه استاد راهنما پیدا کنند. او گفت عده‌ای فکر می‌کنند اگر دانشجو را قبل از گرفتن مدرک به خارج بفرستی، به خروج نخبگان از کشور کمک کردی، در صورتی که این‌طور نیست. دانشجو وقتی آن‌جا برود، می‌فهمد همه‌جا خاکستری است. نه این‌جا سیاه سیاه است و نه آن‌جا سفید سفید. یا برعکس. آن موقع است که انگیزه می‌گیرد در کشور خودش هم فعالیت کند.

لوح و تقدیر نامه نمی‌خواهیم



فوق تخصص ارولوژی اطفال از آمریکا

هر چه جلسه جلوتر می‌رفت، انتقادهای جدی‌تر می‌شد. نوبت به دکتر سیم‌فروش رسید؛ استاد شیمی دانشگاه شهید بهشتی. دل‌پری داشت از تقسیم ناعادلانه امکانات. از وضعیت تاسف‌بار بخش خودشان که خجالت می‌کشید به دانشجویان و آحادنا مدعوین خارجی نشانشان دهد، چون باعث ترغیب بیشترشان برای خروج از کشور می‌شود! از دستگاه سونوگرافی‌ای صحبت کرد که شش ماه در ردیف خرید بوده و آخر با پول زمینی هبه‌شده به بیمارستان خریداری شده!

آقای سیم‌فروش در بخش دیگری از صحبت‌هایش گفت: «ما لوح و تقدیرنامه نمی‌خواهیم. امکانات می‌خواهیم تا خدمات ارائه دهیم. اگر قرار است از خروج نخبگان جلوگیری شود، راهش تقسیم عادلانه امکانات در مراکز است که واقعا کار می‌کنند.» او از محیطی گفت که حتی می‌تواند میزبان دانشجویان و متخصصان خارجی باشد و متاسفانه نیست.

دکتر موسوی موحدی اولین سخنران بود. او سه پیشنهاد برای هر چه بهتر شدن جایزه علمی علامه طباطبایی ارائه داد. اولین پیشنهاد درباره به‌کارگیری چهار محقق دوره پسادکتری بود. آقای موحدی گفت که می‌شود حداقل یک نفر از این محققان را از دانشمندان خارجی انتخاب کنیم. دست خودم نیست، اسم محقق و دانشمند خارجی که می‌آید، یاد خاکسترهای جسد ریچارد فرای می‌افتم که در بادهای بوستون این طرف و آن طرف می‌رود.

پیشنهاد دوم برقراری هر چه بیشتر ارتباط بین اساتید برنده جایزه علامه طباطبایی با دانشجویان برای جلوگیری از خروج آن‌ها از کشور بود. پیشنهاد سوم هم در مورد بسته‌های حمایتی بنیاد ملی نخبگان از استادان نمونه؛ مثل این‌که اگر قرار است بیمه‌های شامل اساتید شود، شأن آن‌ها حفظ شود و برخوردی که با دیگر مردم می‌شود، با آن‌ها نشود! با آرزوی روزی که شأن همه مردم، در همه کارها حفظ شود؛ چه نخبه و چه شهروندان عادی جامعه.

همه‌جا خاکستری است



قائم‌مقام معاون تحقیقات و فناوری وزیر بهداشت و درمان

در ادامه صحبت اساتید، نوبت به دکتر آخوندزاده رسید. او از سیر نزولی مقاله‌های دانشمندان ایرانی در مجله‌ها و کنفرانس‌های بین‌المللی در چند سال گذشته صحبت کرد و این‌که حضور دانشمندان ایرانی به خاطر مسائل اقتصادی و بین‌المللی در سمینارهای علمی جهان کم شده. دکتر آخوندزاده

حج با پول دولت نمی چسبد!



دکترای مهندسی عمران از
دانشگاه لندن

دکتر کاوه تند صحبت می کرد و کمی لهجه داشت. اما صریح بود و بی تعارف. تقریباً تمام بندهای جایزه را از دم تیغش گذراند، هیچ کدام را سالم به خانه نفرستاد! اول از تقسیم بندی سنی استادان گفت. ۴۰ تا ۶۵ سال و ۶۵ تا ۸۵ سال. از وام مسکن انتقاد کرد و گفت که همه را بدعادت می کند. او گفت: «به کسی که خانه دارد، اصلاً نباید وام مسکن بدهید.» من یاد خودم افتادم که چند دقیقه قبلش به خاطر این بند ترغیب شده بودم در جایزه سال بعد شرکت کنم و خجالت کشیدم!

بیمه را هم بی جهت دانست و گفت ما چند جا بیمه هستیم. هزینه اضافی است. درباره حج عمره هم گفت ترجیح می دهد با هزینه شخصی خودش برود، آن موقع بیشتر به او می چسبد.

در مورد به کارگیری چهار محقق پسادکتری هم گفت که من هرگز این کار را نمی کنم، چون ترجیح می دهم دانشجوییم همان سال اول برود و استخدام شود، نه این که کنار من بایستد. درحالی که هر چه زمان بگذرد، شرایط کار و استخدام برایش سخت تر و سخت تر می شود.

از ۸۰ میلیون بودجه کار پژوهشی گفت و ارزیابی ای که از کار اساتید باید صورت بگیرد. اگر کسی با این بودجه چندین مقاله نوشت و کار علمی کرد، بودجه اش تمدید شود و اگر فقط سفر تفریحی رفت، قطع! او نبود ارزیابی را ضعف جایزه دانست. استاد مدعو را هم کار بی دلیلی دانست و خرج اضافی روی دست دولتی که اوضاع مالی خوبی ندارد!

دکترای راه و ساختمان از دانشگاه لیدز انگلستان



دکتر رمضانیان سخنران بعدی بود. او گفت ما دیگر به سنی رسیدیم که انتقال دهنده تجربیات هستیم. موتور محرک کار علمی کشور جوانان دانشجوی هستند. از بودجه کمی گفت که برای محققان پسادکتری در نظر گرفته شده و اصلاً مناسب نیست. انتقاد اصلی اش از برخورد با دانشجویانی بود که به ایران برمی گردند. او گفت دیدی که در وزارت علوم وجود دارد، مربوط به ۲۰ یا ۳۰ سال پیش است. آن قدر طرف را اذیت می کنند تا بهش بفهماند که اصلاً نباید برمی گشته، کار اشتباهی کرده و این جا، جایی برای ماندن نیست. دانشجویان علاوه بر نیاز مادی، به تکریم و احترام به شخصیتشان هم احتیاج دارند. باید وزارت علوم و بنیاد ملی نخبگان در این زمینه قدم های بلندتری بردارد.

کاری که آموزش و پرورش نمی کند



دکترای ریاضی از
دانشگاه ایالتی نیشیگان

میکروفون رسید به دکتر بهزاد، استاد ریاضی. از سنت شکنی ای گفت که در جریان دریافت جایزه علامه طباطبایی انجام داده؛ این که ۵۰ میلیون هدایی را به جای صرف هزینه برای نوشتن مقالات ISI، خرج ساختن خانه های ریاضی در مناطق روستایی و دورافتاده کشور کرده؛ کاری که وظیفه اصلی آموزش و پرورش است، اما انجامش نمی دهد. دکتر بهزاد گزارشی آورده بود از عملکرد خانه های ریاضی، و معتقد بود که این کار می تواند به پرورش و شناخت نخبگان در کشور کمک کند. قدری از مشکلات دانش آموزان مناطق محروم گفت و قدمی که برای رفع محرومیتشان می شود برداشت.

از حدش از کلمات انگلیسی بود. جای دکتر حداد عادل خالی، هر چند در آن موقع خدمت برادر بزرگتر آقای لاریجانی در مجلس بود!

گزینش عمومی، قانونی پوشیده

دکترای مهندسی مکانیک
و رباتیک از دانشگاه
نیومکزیکو



دکتر مقداری سخنران بعدی بود. او صحبت‌هایی کرد که شاید حرف خیلی از نخبه‌های کشور یا دانشجویان عادی و کسانی باشد که برای تصدی کاری به سازمان‌های دولتی و شبه‌دولتی مراجعه می‌کنند. آقای مقداری از روند جذب نخبه‌تر انتقاد کرد. از سازوکاری که همه چیز را پیچیده‌تر می‌کند. شرایط موجود را مقایسه کرد با زمان جنگ و سال ۶۶ و این که آن زمان نه کامپیوتر بود، نه اینترنت بود، نه موبایل بود و نه هیچ چیز دیگر. «من ۲۷ آذر از آمریکا وارد کشور شدم و اول دی‌ماه حکم زده شد. اما حالا، بعد از ۲۰ و خرده‌های سال، به جای این که شرایط بهتر شده باشد، بدتر شده است.» مسئله مهم دیگری که مقداری مطرح کرد، گزینش عمومی بود. او گفت: «در زمان انقلاب با توجه به شرایط موجود، قانونی برای استخدام در ادارات دولتی وضع شد. این قانون برای آن بود که ضدانقلاب یا طرفداران نظام سابق به زیرمجموعه‌های دولت ورود نکنند. متأسفانه وقتی در کشور ما قانونی تصویب می‌شود، دیگر به فکر بازنگری آن نیستیم. مایی که نصف عمرمان را در رژیم سابق گذرانیدیم، برای بچه‌هایی این قانون را وضع کردیم که در جمهوری اسلامی به دنیا آمدند، مدرسه رفتند، دانشگاه رفتند و حالا فارغ‌التحصیل شده‌اند. این‌ها باید بر اساس قانونی که ما تصویب کردیم، به ما ثابت کنند ایرانی و مسلمانند. درحالی که در کشورهای خارجی، همین‌ها را با یک معرفی‌نامه ساده و کارنامه در بهترین مراکز علمی و تحقیقاتی جذب می‌کنند.»

محیط زیست در حال احتضار است
خوبی‌اش این است که آدم‌هایی که دور آن
میز نشسته بودند، چشم‌داشتی از حرف‌هایشان
نداشتند. یعنی نیامده بودند تا از در و دیوار
ساختمان بنیاد و مدل مو و تیپ مدیرانش
تعریف کنند. آمده بودند از مشکلات بگویند.
مثلاً سهراب‌پور که در رشته مهندسی هسته‌ای
تحصیل کرده، تمام صحبتش را اختصاص داد به
محیط زیست. او با این جمله حرف‌هایش را آغاز
کرد: «آقایان! محیط زیست ما در حال احتضار
است!» و واقعا هم هست! او ادامه داد در سالیان
گذشته جنگل‌های شمالی کشور تخریب شده
و چیزی از گونه‌های جانوری و گیاهی کشور
نمانده. نموداری نشان داد از سیر نزولی وضعیت
محیط زیست در کشور و مقایسه‌اش با وضعیت
کشوری مثل چین که در این زمینه چندین
جایزه بین‌المللی برده است. آقای سهراب‌پور امید
داشت بنیاد ملی نخبگان بتواند در این زمینه قدم
مثبتی بردارد. ما هم امید داریم این اتفاق بیفتد.

فوق تخصص غد و متابولیسم



نوبت رسید به باقر لاریجانی. او از افت رتبه ایران
در بین کشورهای گفت که مقاله ISI تولید
می‌کنند. در بخش دیگری از سخنانش با استفاده
از نام مجله ما گفت: «ما در برخی حوزه‌ها
باید سرآمدی خودمان را حفظ کنیم تا بتوانیم
در بخش علمی، حداقل در منطقه خودمان
مرجعیت پیدا کنیم.» لاریجانی از بودجه
پژوهشی انتقاد کرد و گفت که این بودجه،
کفاف مراکز علمی را با آن همه کارمند و فعالیت
نمی‌دهد. در نهایت هم از لزوم وجود شرکت‌های
دانش‌بنیان گفت. از نیاز کشور و اقدام عملی
درستی که صورت نمی‌گیرد. لاریجانی از
بروکراسی روند تاسیس شرکت‌ها انتقاد کرد
و گفت این کار باید آسان‌تر صورت بگیرد. از
نکات جالب سخنرانی لاریجانی، استفاده بیش

به ما اعتماد کنید



استاد تمام دانشکده
مهندسی مکانیک دانشگاه
تهران

میکروفون رسید به آقای اصفهانیان. کسی که دل پری داشت و با حسرت سخن می گفت. به قول خودش دیگر روی آورده به خوردن قرص های اعصاب! آقای اصفهانیان می گفت دیگر زمان ابوعلی سینا نیست. فعالیت های علمی گران شده. دولت باید در این زمینه هزینه مناسب صرف کند؛ هزینه ای که مستمر باشد و ادامه دار. او به کسانی اشاره کرد که توی همین اتاق و دور این میز نشستند و گفت باید قدرشان را بدانیم؛ کسانی که همه عمر و زندگی شان را صرف فعالیت علمی کرده و از همه تفریحاتشان زده اند. او به سن و سالشان اشاره ای کرد و شعر شهریار را برایشان خواند: آمدی جانم به قربانت ولی حالا چرا!! از جایزه و بودجه ای گفت که خیلی قبل تر از این باید در اختیارشان قرار می گرفت. و در آخر صحبت هایش هم به چند نکته اشاره کرد. اول این که برای جذب پسادکتری به استاد اعتماد شود و مراحل بروکراسی جذب دانشجو و محقق حذف شود. دوم فرهنگ سازی و مستندسازی در بحث های علمی بود. سوم حمایت مستمر دولت همراه با ارزیابی فعالیت استادان بود و آخری توسعه علم با فرستادن نخبه ها در مناطق مختلف کشور و سخنرانی و کار علمی.



دکترای فیزیک
از دانشگاه ساسکس
انگلستان

بالاخره میکروفون رسید به یک استاد خانم. دکتر اعظم ایرجی زاده با اشاره به این که ما در چند سال گذشته رها شده ایم، از حمایت مستمر دولت سخن گفت. از انتظاری که حالا بعد از

گرفتن جایزه علامه طباطبایی از خودش دارد. از ایرانیان خارج از کشوری گفت که می خواهند برگردند، ولی امکانی برای استفاده از آن ها وجود ندارد. او گفت ما در سرمان هزاران سودا داریم، ولی حمایت ها آن قدری نیست که کارمان را جلو ببریم. از لزوم ایجاد بخش خصوصی و شرکت های دانش بنیان گفت و ورود دانشجویان دکتری به این حوزه.



دکترای شیمی آلی از
دانشگاه تربیت مدرس

در ادامه دکتر احمد شعبانی، استاد برجسته دانشگاه شهید بهشتی در رشته شیمی، گفت که از حمایت های بنیاد از برگزیدگان علامه راضی است، اما این حمایت ها را فردی و در جهت ارتقای سطح فردی موثر دانست. او از معاونت خواست تا راهکاری را برای استفاده از تجربیات نخبگان در جهت ارتقای سطح عمومی علم در کشور ببیند. پسادکتری در ارتقای سطح پژوهش مناسب است. معاونت کمک کند تا کتاب های نوشته شده توسط نخبگان با سهولت بیشتری منتشر شود. باید کاری کرد که توازن بین علم و فناوری به هم نخورد.



دکترای خاکشناسی
و سنجش از راه دور
از بلژیک

دکتر سید کاظم علوی پناه، استاد نمونه جی آی اس، هم گفت: «هر چه از مشکلات بگوییم، کم گفته ایم. البته باید بدانیم ظرفیت علمی جوانان ما از مشکلات بیشتر است. آن چه امروز نیست و باید باشد، هماهنگی است. ما باید بتوانیم همه فعالیت هایمان را در یک راستا قرار دهیم تا از موازی کاری دور شویم.» او از پروژه هایی گفت که با بودجه های گزاف، با هدف یکسان در کشور صورت می گیرد. ■



گفت‌وگو با ستارگان تیم ملی والیبال ایران



نام ایران را به صفحه نخست روزنامه‌های جهان بردیم

مه‌نوش حیدری

نهال نورسته تیم والیبال ایران در کوتاه‌ترین زمان تبدیل به درخت تنومندی شده و نگاه سراسر جهان را به والیبال ایران معطوف کرده است. بلندقامتان والیبالیست با نیروی اراده و پشتکار توانستند از سد قوی‌ترین تیم‌های حال حاضر جهان عبور کنند و قدرت‌های برتر والیبال دنیا را به زانو درآورند. بدون شک این افتخار آفرینی در تاریخ والیبال ایران ثبت خواهد شد، چراکه آن‌ها نه تنها در نخستین سال حضورشان در لیگ جهانی خوش درخشیدند، بلکه در دومین سال حضورشان نیز با جنگندگی کامل به فینال صعود کردند. با مردان والیبالیست کشورمان در آستانه دور نهایی مسابقات لیگ جهانی گفت‌وگو کردیم. این گفت‌وگو یک روز قبل از سفر تیم ملی به ایتالیا انجام شد. میرسعید معروف، فرهاد ظریف، شهرام محمودی و مهدی مهدوی مهمان ما در این گفت‌وگوی خودمانی بودند.



برسد که قدرت‌های بزرگ دنیا را از پا درآورد، درحالی‌که قبلاً حتی یک ست هم نمی‌توانست از آن‌ها امتیاز بگیرد. این دستاورد و پیشرفت حاصل چیست؟

سعید معروف: والیبالی ایران در سال‌های اخیر پیشرفت‌های زیادی داشته. درواقع همان‌طور که والیبالی جهان رو به جلو حرکت کرده، تیم ملی هم رو به پیشرفت بوده است. ضمن این‌که به نظر من مهم‌ترین دلیل بازیکنان هستند. بچه‌های تیم ملی به این موضوع رسیده‌اند که والیبالی را باید با ۱۲ نفر بازی کرد و تیم وابسته به یک یا چند نفر خاص نیست. کار تیمی دلیل اوج تیم ملی ایران است. ما برای کسب این موفقیت‌ها سال‌ها تمرین کرده‌ایم.

شهرام محمودی: برنامه‌ریزی خوب، برگزاری بازی‌های تدارکاتی متعدد و از همه مهم‌تر خودباوری بازیکنان سبب شد که این سدها شکسته شود و تیم ملی به موفقیت برسد. البته شش، هفت سال تلاش و برنامه‌ریزی فدراسیون را نباید نادیده گرفت.

■ صعود به فینال لیگ جهانی والیبالی چه حسی دارد؟

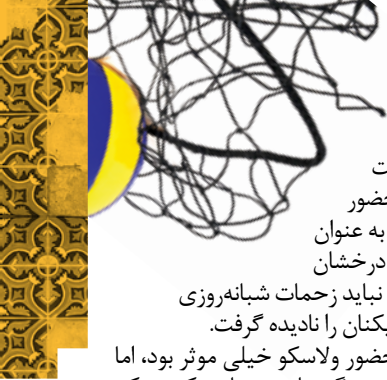
سعید معروف: دل چسب و به یادماندی. تیم ملی شایسته حضور در جمع برترین‌ها بود.

مهدی مهدوی: شیرین و ماندگار در ذهن مردم.

شهرام محمودی: خوب؛ با طعم گس نرسیدن

فرهاد ظریف: شیرین برای این‌که بچه‌ها فعل خواستن را صرف کردند و تلخ به دلیل بی‌مهری بی‌شمار مسئولان.

■ والیبالی ایران با حضور در رقابت‌های لیگ جهانی اقتدار خود را به رخ دنیا کشید. تحلیل‌های زیادی می‌شود درباره این‌که چه اتفاقاتی افتاد که تیم ملی والیبالی توانست به این درجه از توانمندی



قدرت‌های جهانی را شکست می‌دهد. قطعاً حضور ولاسکو یا کوچا به عنوان مربیانی با سابقه درخشان اثرگذار بوده، اما نباید زحمات شبانه‌روزی فدراسیون و بازیکنان را نادیده گرفت.

فرهاد ظریف: حضور ولاسکو خیلی موثر بود، اما رسانه‌های جهان بزرگ‌نمایی بسیاری کردند که ولاسکو ایران را به اوج رساند. واقعیت این است که نباید استعدادهای ما را نادیده گرفت. من نمی‌خواهم کار ولاسکو را کمرنگ جلوه دهم، اما به نظر من بچه‌ها نقش اساسی را در این پیروزی‌ها داشتند. زمانی که ولاسکو به ایران آمد، همه چیز برایش فراهم بود. البته او از داشته‌هایش نهایت استفاده را برد و کار بزرگی انجام داد. با توجه به روابط خوبی که در دنیا داشت، برایمان بازی‌های تدارکاتی بسیاری با سایر کشورها برگزار کرد. حضور ولاسکو واقعا اثرگذار بود، اما نه به این معنی که همه چیز در دستان ولاسکو باشد؛ مهم‌ترین دلیل این موفقیت‌ها بچه‌های تیم بودند.

مهدی مهدوی: تا قبل از این دوره از مسابقات همه اتفاقات خوب به پای ولاسکو نوشته می‌شد. این موضوع همیشه به بچه‌ها فشار روانی وارد می‌کرد، اما به نظر من این موضوع که اعضای تیم کلیدی‌ترین دلایل موفقیت هستند، درست است. کسب این نتایج بیش از همه چیز محصول هم‌بستگی بچه‌ها بود. والیبالی بی‌شک می‌تواند الگویی باشد برای سایر ورزش‌های کشور.

■ **بعد از آن نمایش خیره‌کننده در برابر لهستان، کسی انتظار باخت از لهستان را نداشت، اما شکست خوردیم. چرا؟ درباره بازی با لهستان و شایعاتی که در دور برگشت اتفاق افتاد، بگویید. چطور شد که بازی را واگذار کردید؟**

مهدی مهدوی: در مجموع تیمی که صعود کرده باشد، از انگیزه‌اش کم می‌شود و طبیعی است که تمام توان خود را در میدان نگذارد. اما خودمان

مهدی مهدوی: امروز ما جزو تیم‌های تاپ دنیا هستیم. تیم‌های مطرح را می‌بریم و این خیلی ارزشمند است. تیم‌های بزرگ دنیا امروز به ما احترام می‌گذارند، در حالی که تا دو سال پیش نگاهشان به تیم ایران در حد یک تیم ملی نبود. اما بچه‌ها آن قدر تلاش کردند که این نگاه تغییر کرد. ما به مدد همان کار تیمی نام ایران را به صفحه نخست بسیاری از روزنامه‌های جهان بردیم.

فرهاد ظریف: پشتوانه‌سازی و بازیکن‌سازی از عوامل مهم تاثیرگذار در این پروسه بوده. البته به نظر من بیشتر این موفقیت‌ها حاصل یک کار گروهی سازنده بود و به شخص خاصی محدود نمی‌شود.

■ **فکر می‌کردید روزی برای والیبالی ایران در دنیا چنین نتایجی را کسب کنید؟**

سعید معروف: باور داشتم که می‌توانیم عملکرد خوبی در دنیا داشته باشیم. تلاش و پشتکار بچه‌ها این نوید را می‌داد؛ البته در روزهای اول کسی فکر نمی‌کرد این نتایج به بار بیاید.

فرهاد ظریف: من همیشه می‌گویم ما ۱۲ نفر هستیم که در زمین بازی می‌کنیم. هیچ‌وقت شش نفر نبوده‌ایم. در تیم ملی والیبالی «من» وجود ندارد و همه «ما» هستند. وقتی همه به فکر هدف اصلی باشند، پیروزی محقق می‌شود. شما اگر توجه کنید، می‌بینید که بچه‌ها در حین مسابقه به یکدیگر دل‌گرمی می‌دهند، حتی زمانی که یکی از اعضای تیم چندین بار امتیاز از دست می‌دهد. به نظر من در میان هیچ‌یک از رشته‌های ورزشی این صمیمیت و همراهی دیده نمی‌شود. ما یکدیگر را حمایت می‌کنیم، چون یک هدف داریم و آن درخشش نام ایران است.

■ **بسیاری بر نقش ولاسکو در کسب این موفقیت‌ها تاکید دارند. نظر تان چیست؟**

سعید معروف: ولاسکو مربی بزرگی بود و والیبالی ایران را متحول کرد. او توانست باور «خواستن توانستن است» را در بچه‌ها تقویت کند. اما تیم والیبالی ایران امروز بدون همراهی ولاسکو دارد



هم از نتیجه به دست آمده ناراضی بودیم. **فرهاد ظریف:** درباره بازی با لهستان حرف و حدیث‌های بسیار زیادی مطرح شد، اما موضوع این است که ما صعود کرده بودیم، اگر چه باید بهتر کار می‌کردیم.

شهرام محمودی: در برابر لهستان بازی قابل قبولی انجام ندادیم. شاید دلیل آن شکست انگیزه پایین ما باشد.

سعید معروف: با این حرف شما موافق نیستیم. حتی از این موضوع ناراحتم که چرا همه می‌پرسند: «چرا باختید؟» ما در برابر لهستان خوب بازی نکردیم، اما برای باختن به آن‌جا زور نداشتیم. بچه‌ها یکی از بدترین روزهای لیگ جهانی ۲۰۱۴ را تجربه کردند. والیبال ما تلاش کرد بهترین نتایج را کسب کند، طوری که امروز روی قدرت والیبال ایران حساب باز می‌کنند. البته قبول دارم که می‌توانستیم بهتر بازی کنیم، اما واقعا در باختن ما عمدی در کار نبود.

■ خیلی‌ها معتقدند این تیم، نسل طلایی والیبال ایران است. از نگاهی دیگر تجربه نشان داده بعد از روی کار آمدن یک نسل طلایی در یک ورزش، آن رشته در ادامه، روند نزولی پیدا می‌کند. فکر می‌کنید این اتفاق برای والیبال ایران رخ دهد؟

سعید معروف: اگر چه بچه‌ها خیلی تلاش کرده‌اند و در هیچ دوره‌ای این همه افتخار کسب نشده، اما به نظر من نسل بعدی هم اگر با این سیستم مدیریت گام بردارد، می‌تواند موفق‌تر از ما باشد. در حال حاضر پشتوانه‌سازی بسیار خوبی در والیبال انجام شده است. در فدراسیون تیم ملی الف، ب، جوانان و نوجوانان تشکیل شده و این باعث شده حتی در لیگ جهانی هم شاهد حضور نیروهای تازه‌نفس باشیم.

■ انتظار تان از مسئولان چیست؟
سعید معروف: آینده بسیار درخشانی در انتظار والیبال ایران است. به نظر می‌رسد زمان آن رسیده که نگاه‌های انحصاری برداشته شود و نیم‌نگاهی هم به سایر رشته‌ها شود. مسئولان ما باید بدانند حضور میلیون‌ها نفر پای

تلویزیون و حضور مردم در ورزشگاه ۱۲ هزار نفری آزادی، حاکی از این است که والیبال به جایگاه واقعی خود رسیده. باید در والیبال به جایی برسیم که از بازیکن تا مربی و سایرین، دغدغه‌های فکری و مالی نداشته باشند.

فرهاد ظریف: من فقط می‌توانم بگویم متأسفم. چون بعد از این همه تلاش، هیچ کمکی از مسئولان ندیدیم، حتی یک ریال دریافت نکردیم. وزیر ورزش قول سه‌هزار دلار داده بود، اما از شما می‌پرسم که آیا واقعا ارزش بازیکنان این رقم است؟ آیا بازیکنی که ماه‌ها در اردوی تیم ملی و دور از خانواده این‌قدر تلاش کرده و این نتایج بی‌مثال در تاریخ والیبال ایران را رقم زده، مستحق این رفتار است؟ باور کنید با میلیاردها تومان هم نمی‌شد تا این حد که تیم ملی والیبال سر زبان‌ها افتاده، نام ایران را در دنیا مطرح کرد. امروز نگاه به والیبال ایران توأم با احترام است و قابل مقایسه با گذشته نیست. اما متأسفانه مسئولان به‌راحتی از این موضوع می‌گذرند. و بعید می‌دانم که اگر این روند ادامه پیدا کند، دیگر رقم و انگیزه‌های برای بازیکنان باقی بماند. شما حس می‌کنید این همه مرارت کشیده‌اید، ولی مسئولان شما را درک نمی‌کنند. ما مقابل مردم سربلند هستیم، اما این حق بچه‌های والیبالیست نیست.

شهرام محمودی: والیبالیست‌ها تا مین نیستند. با این حال اخیرا نگاه‌ها خیلی تغییر کرده. مسئولان بیشتر از ما حمایت می‌کنند و متوجه شده‌اند که هر زمان به جوانان فرصت بدهند، پیشرفت را می‌بینند. سرمایه‌گذاری در والیبال نشان داد جوانان ما می‌توانند بر ورزش جهان اثر بگذارند. حرف من و سایر دوستانم این است که نگاه تک‌بعدی از ورزش را بردارند و به همه ورزش‌ها نگاه یکسان داشته باشند و زحمات بچه‌ها را درک کنند.

مهدی مهدوی: نگاه‌ها، از مسئولان گرفته تا تماشاچیان، تغییر کرده و محسوس است. وزیر قول سه‌هزار دلاری داده که امیدوارم محقق شود. برای ما واقعا همیشه موفقیت تیمی و



فدراسیون هاست
و اگر هم چنان
برنامه ریزی و
مدیریت آگاهانه
وجود داشته
باشد، بی شک روند
رو به صعود ادامه خواهد
داشت.

شهرام محمودی: در بحث
استعدادیابی اتفاقات بسیار
خوبی افتاده و تجربه نشان
داده هر زمان که در زمینه
استعدادیابی و زیرساخت‌ها کار
شود، موفقیت به دست می‌آید.
فرهاد ظریف: ایجاد انگیزه برای
ادامه کار به نظر من بسیار
تاثیرگذار است. آینده والیبالی
ایران در گرو پشتوانه‌سازی
و حمایت و رفع دغدغه از
بازیکنان است.

مهدی مهدوی: روندی که
فدراسیون در پیش گرفته،
خوب است، به هر حال

برنامه ریزی و هزینه کردن همیشه نتیجه
می‌دهد. البته نسل ما در نسبت با آن چه
انجام داد، نتیجه خوبی گرفت. اما نسل آینده
بی‌شک این‌طور نخواهد بود. باید برای حفظ
استعدادها تلاش کرد.

■ **یکی از آرزوهای قلبی تان را بگویید.**

مهدی مهدوی: جای شهرام محمودی که
مصدوم شده واقعا خالی است. البته دوستان
دیگر سعی خواهند کرد نبود او از نظر فنی
حس نشود. امیدوارم به‌زودی به جمع ما
برگردد. از مردم هم می‌خواهم برای سلامتی و
پیروزی بچه‌ها دعا کنند.

شهرام محمودی: امیدوارم بچه‌ها موفق باشند.
برایشان دعا می‌کنم.

فرهاد ظریف: سربلندی در مقابل مردم.

■ **سعید معروف:** کسب نتایج خوب در رقابت‌ها.

درخشیدن نام ایران در دنیا اولویت داشته، اما
گاهی اندکی دل‌گرمی هم بد نیست. باور کنید
مسافرت‌های طولانی، دوری از خانواده، تمرینات
سخت و فشرده، نیاز به انگیزه دارد. از مسئولان
می‌خواهم برای تیمی که این همه تلاش کرده،
بیشتر از این‌ها ارزش قائل شوند. مردم بارها و
بارها با حضور و حمایتشان خستگی را از تنمان
درآورده‌اند. اما از مسئولان انتظار داریم کاری
کنند که در میان خانواده‌هایمان سربلند باشیم.

■ **آقای ظریف، علت خداحافظی شما
همین بی‌مهری مسئولان بود؟**

نه، این موضوع کاملا شخصی بود و واقعا
مادی نبود.

■ **درباره بازی‌های دوران دانشجویی تان
بگویید.**

فرهاد ظریف: بازی‌های دانشجویی اصلا دیده
نمی‌شوند. چهار سال در مسابقات دانشگاه
تهران و آزاد حضور داشتم و آن‌جا هم همین
بی‌توجهی‌ها بود. به دانشجویان بهایی داده
نمی‌شد که بازیکن برای ادامه کار انگیزه
داشته باشد.

شهرام محمودی: با این‌که ورزش را از مدارس و
آموزشگاه‌های کرج شروع کردم، اما برای حضور
در مسابقات دانشجویی هیچ‌وقت زمان نداشتم.
البته در سال‌های اخیر شاهد حضور دانشجویان
والیبالیست بسیار خوبی بوده‌ایم. اما مشکل
این است که هیچ‌کس برای حضور دانشجویان
در تورنمنت‌ها ریسک نمی‌کند و معمولا از
بازیکنان تیم ملی در اغلب مسابقات دانشجویی
استفاده می‌شود و این خود سبب شده در
مسابقات دانشجویی شاهد پیشرفت در والیبالیست
نباشیم. این ضعف بزرگی است، درحالی‌که
این دانشجویها ظرفیت بسیار بالایی دارند که
نباید آن را از دست داد. البته تعاملاتی در رده
مدارس با فدراسیون برقرار است، اما در رده
دانشجویی اتفاقی صورت نگرفته.

■ **به نظر تان باید چه کرد تا والیبالیست
رو به رشد خود را حفظ کند؟**

سعید معروف: فدراسیون والیبالیست جزو باثبات‌ترین

شرکتهای دانش‌بنیان، ضرورت آینده کشور

محمدجواد تاج‌الدین



رئیس جمهوری رسید تا در مورد تفاهم‌نامه و بندهایش چند کلامی صحبت کند. ستاری با اشاره به خلأهای موجود در حوزه فناوری گفت: «در حال حاضر یکی از خلأهای موجود در حوزه فناوری‌ها، خلأ فناوری‌های نرم است که قصد داریم با امضای این تفاهم‌نامه که بین معاونت علمی و فناوری و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی امضا می‌شود، این خلأ را رفع و کم‌کاری را جبران کنیم.

در حوزه سیاست‌های اقتصادی دانش‌بنیان بخش عمده‌ای از فعالیت‌ها مرتبط به حوزه فناوری‌های نرم و اقتصاد فرهنگ است که در این حوزه مهم‌ترین دغدغه ما اشتغال فارغ‌التحصیلان علوم انسانی، هنر و صنایع فرهنگی است. این تفاهم‌نامه امکانات گسترده‌ای برای شرکتهای دانش‌بنیان در حوزه‌های مختلف سینمایی، هنری، رسانه‌ای، انیمیشن و... فراهم می‌کند تا بتوانند با کمک دولت خدمات ویژه‌ای به فرهنگ کشور ارائه کنند. این خدمات شامل حوزه‌های مختلفی مانند فرهنگ‌سازی،

در ساختمان لادن خیابان شیخ بهایی، معاونت علمی و فناوری ریاست جمهوری میزبان وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی بود. قرار بود تفاهم‌نامه‌ای در زمینه همکاری بین دو نهاد زیرمجموعه دولت امضا شود و شروعی باشد برای توجه بیشتر به شرکتهای و موسسات دانش‌بنیان در حوزه فرهنگ. در ابتدای مراسم که با حضور مسئولان و خبرنگاران در طبقه پنجم ساختمان لادن و اتاق کنفرانس این مجموعه برگزار می‌شد، پرویز کرمی، مشاور ارتباطات و اطلاع‌رسانی رئیس بنیاد ملی نخبگان، با تشکر از حضور اصحاب رسانه و مسئولان دولتی، از فرهنگی گفت که بازوی اجرایی گفتمان علم و فناوری در کشور است. از دغدغه دکتر ستاری برای همکاری با وزارت فرهنگ در حوزه اقتصاد، فرهنگ گفت که راه‌اندازی ستاد فناوری‌های نرم و تفاهم‌نامه‌ای که قرار است شروعی باشد برای همکاری این دو نهاد، بعد از صحبت‌های کوتاه کرمی، نوبت به دکتر ستاری، معاون علمی و فناوری

و از فعالیت فردی دوری کنند. از بازار صادرات محصولات فرهنگی گفت و کم کاری‌ای که در این زمینه وجود دارد. محتوایی که از غرب می‌گیریم و در عوض چیزی صادر نمی‌کنیم. از ضرورت فعالیت‌های دانش‌بنیان در حوزه فرهنگ و هنر و بازار بزرگی که این عرصه می‌تواند برای هنرمندان ما داشته باشد.

و اتاقی که روشن شد!

نوبت به امضای تفاهم‌نامه رسید. عکاسان و فیلم‌برداران آماده شدند و چند ثانیه بعد صدای فلاش دوربین و همه‌همه خبرنگاران اتاق را پر کرد. تفاهم‌نامه‌ای که دست به دست شد و لبخندی که نشست رو به لنز دوربین‌ها. بازار گفت‌وگوهای دو نفره با وزیر و دکتر ستاری داغ شد. ما هم از طرف مجله «سرآمد»، سوالمان را درباره بندی مربوط به حوزه مطبوعات در تفاهم‌نامه و اقدامات بنیاد در این زمینه پرسیدیم. آقای ستاری وقتی فهمید از طرف مجله «سرآمد» هستیم، لبخندی زد و گفت: «به، «سرآمد» خودمون!» کمیته مشترک اجرایی‌سازی این تفاهم‌نامه، از طرف وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی آقای کاراندیش، معاونت توسعه و برنامه‌ریزی، و از طرف معاونت علمی و فناوری رئیس‌جمهور آقای کریمی، مشاور ارتباطات و اطلاع‌رسانی معاونت علمی و فناوری، قرار شده است طبق توافق‌نامه کار گروه مشترک تشکیل بدهند برای تمام حوزه‌های فرهنگی هنری؛ از سینما گرفته تا موسیقی و انیمیشن و چیزهای دیگر. در حوزه مطبوعات هم با همکاری آقای انتظامی کار گروه جداگانه‌ای که منجر به فعالیت شود، تشکیل خواهد شد و این موضوع را پی‌گیری می‌کند؛ بحث ایجاد انجمن‌های صنفی و پرورش خبرنگارهای حوزه فناوری و ایجاد سرویس‌های علم و فناوری در روزنامه‌ها و برگزاری دوره‌های آموزشی برای خبرنگاران و پرورش نیروی کارآمد در حوزه مطبوعات. شناسایی و معرفی خبرنگارها از طریق انجمن‌ها خواهد بود و وزارت فرهنگ و معاونت علمی و فناوری و رئیس بنیاد ملی نخبگان سعی در پرورش آن‌ها خواهند داشت.» ■

فناوری‌های نرم، IT، رسانه‌های دیجیتال و پروژه‌های مشخص تولید محتوای فرهنگی که در این حوزه وجود دارند، می‌شود. دسترسی معاونت به شرکت‌های فناوری که در حوزه فرهنگ فعال هستند، تنها از طریق وزارت فرهنگ و ارشاد و سازمان میراث فرهنگی است امکان‌پذیر است که قصد داریم با امضای این تفاهم‌نامه شرکت‌های حوزه اقتصاد و فرهنگ را شناسایی کرده و از این طریق بخش جدیدی در اقتصاد دانش‌بنیان داشته باشیم.»

بعد از دکتر ستاری، نوبت به علی جنتی، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی، رسید تا نظرش را در مورد تفاهم‌نامه بگوید. او با اشاره به کمک این تفاهم‌نامه به دست‌اندرکاران حوزه فرهنگ، گفت: «این تفاهم‌نامه با هدف بهره‌گیری از فناوری‌های علمی و زیرساخت‌های دانش‌بنیان فرهنگی امضا می‌شود. با توجه به این که وزارت فرهنگ و ارشاد در حوزه‌های مختلفی مانند سینما، فیلم، هنرهای نمایشی، رسانه‌ها، مطبوعات و غیره فعالیت دارد، این تفاهم‌نامه می‌تواند کمک بزرگی به تمام این حوزه‌ها داشته باشد. مجموع فعالیت‌های فرهنگی که وزارت فرهنگ و ارشاد مسئولیت محتوایی آن‌ها را به عهده دارد، در این تفاهم‌نامه گنجانده شده‌اند و می‌توانیم از طریق امضای این تفاهم‌نامه و با بهره‌گیری از دانش و فناوری‌های علمی روز که در اختیار داریم، حمایت‌های ویژه‌ای از شرکت‌های دانش‌بنیان این حوزه داشته باشیم. با توجه به این که وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی وظیفه تولید محتوا و صدور تمامی مجوزهای لازم را به عهده دارد، می‌توانیم در سایه این تفاهم‌نامه، خدمات خوبی به بخش فرهنگ ارائه دهیم.»

بعد از وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی، دبیر ستاد فناوری‌های نرم معاونت علمی و فناوری رئیس‌جمهور، آقای دکتر قاضی‌نوری، از ضرورت امضای چنین تفاهم‌نامه‌ای گفت. از اقتصاد فرهنگ و هنر که در کشور ما به شکل درستی وجود ندارد و مردم و حتی خود هنرمندان از مواهب اقتصادی آن بی‌بهره‌اند. از هنرمندانی گفت که باید در قالب شرکت‌ها و موسسات دور هم جمع شوند

«جاذبه» روایت‌گری یکی از جذاب‌ترین
و در عین حال پر مخاطره‌ترین
دستاوردهای بشری است؛ سفر به فضا

ماموریت غیرممکن در فضا

صوفیا نصرالهی

جاذبه

کارگردان: آلفونسو کوآرون
بازیگران: ساندرا بولاک و جورج کلونی
فیلمنامه‌نویسان: آلفونسو و جوناس
کوآرون (با همکاری جورج کلونی)
مدیر فیلم‌برداری: امانوئل لوبتسکی
(۲۰۱۳)

فیلم «جاذبه» در اسکار سال ۲۰۱۴ کنار «۱۲ سال بردگی» بیشترین نامزدی در بخش‌های مختلف را داشت و در نهایت توانست با هفت جایزه رکورددار اسکار ۲۰۱۴ شود. مهم‌ترین جایزه بخش فنی یعنی فیلم‌برداری به امانوئل لوبتسکی برای کار اعجاب‌آور و فوق‌العاده‌اش در فیلم «جاذبه» داده شد و فیلم جایزه بهترین صداپردازی، بهترین صداگذاری، بهترین موسیقی متن، بهترین تدوین، بهترین جلوه‌های ویژه و بهترین کارگردانی را از آن خودش کرد.

دکتر رایان استون (با بازی ساندرا بولاک) دانشمندی در زمینه مهندسی پزشکی است که به اولین ماموریتش خارج از مدار کره زمین اعزام شده است. مت کوالسکی (با بازی جورج کلونی) فضانورد باتجربه‌ای است که در این سفر او را همراهی می‌کند. ماموریت آن‌ها تعمیر تلسکوپ هابل است. مت و رایان مشغول راه‌پیمایی فضایی هستند که پیغام اضطراری می‌رسد. یکی از سفینه‌های روسیه منفجر شده و طبق نقشه‌ها یکی از تکه‌های آن با سفینه آن‌ها برخورد می‌کند و آن‌ها باید به سرعت از مسیر خارج شوند. اما سرعت تراشه‌های ناشی از انفجار آن قدر زیاد است که قبل از این‌که آن‌ها به خودشان ببینند، سفینه به همراه همه همکارانشان نابود می‌شود. مت و رایان یکدیگر را در فضای معلق پیدا می‌کنند و اول با طنابی به هم وصل می‌شوند و به سمت یک ایستگاه فضایی کمکی، فضانوردی می‌کنند. اما اکسیژن رایان رو به اتمام است و سوخت مت هم به پایان رسیده. مت طناب را پاره می‌کند تا رایان بتواند با سرعت بیشتری قبل از این‌که اکسیژن تمام شود، خودش را به ایستگاه فضایی چینی‌ها، که نزدیک‌ترین ایستگاه فضایی به آن‌هاست، برساند. رایان در حالی‌که با از دست دادن مت بخش زیادی از روحیه‌اش را هم از دست داده، خودش را به ایستگاه فضایی چین می‌رساند که پیداست تخلیه شده. دفترچه‌های راهنما همه به زبان چینی است و استون نمی‌تواند آن‌ها را بخواند. وضعیت بامزه‌ای شده. سعی می‌کند آموزش‌ها را به یاد بیاورد و وارد سفینه کوچک کمکی می‌شود. بنابراین دکمه‌ای را فشار می‌دهد تا وارد مدار زمین شود. همه این‌ها در ظاهر ساده ولی به دلیل فشارهای جوی کار پیچیده‌ای است. در نهایت سفینه کوچک رایان داخل دریا سقوط می‌کند و او شناکنان خودش را به ساحل می‌رساند. در حالی‌که از وجود زمین سفت زیر پایش ذوق زده شده و اشک می‌ریزد.

طرح اصلی «جاذبه» از کجا آمد و چگونه تولید شد؟

تا تصویری بی‌نقص از زنی خلق کنند که در جاذبه صفر برای زندگی‌اش مبارزه می‌کند.»

۳

از سال ۲۰۰۶ و پس از تریلر علمی-تخیلی «فرزندان بشر»، «جاذبه» چالشی‌ترین اثر کوارون به حساب می‌آید. با وجود تمام خطراتی که این پروژه داشت، کوارون به فرم وفادار ماند. از مسیر امتحان‌پس‌داده اجتناب کرد تا مرزهای تکنولوژی را با خلاقیتش بشکند و یک داستان به‌شدت احساس‌برانگیز را به مخاطب ارائه دهد. کوارون و تیمش در «جاذبه» تکنولوژی‌های دیجیتال و تکنیک‌های آزمایش‌نشده‌ای را به خدمت گرفتند تا مخاطبشان را به فضای بی‌وزنی پرتاب کنند. کوارون از زمانی که نماهایی از فرود سفینه آپولو روی ماه منتشر شده بود، طرفدار پروپاقرص فضاوردی بود. آن‌ها روی یکی از سناریوهای کابوس‌وار ناسا در زندگی واقعی تمرکز کردند؛ سندروم کسلر.

۴

سندروم کسلر چیست؟ در سال ۱۹۷۸ دانشمند ناسا، دونالد جی. کسلر، تئوری‌ای ارائه کرد درباره این‌که چطور در مدارهای ارتباطی ماهواره‌ای، اشیای خارجی‌ای وجود دارد که از تصادم سنگ‌های آسمانی به وجود آمده‌اند. تصادم بین این اشیاء می‌تواند باعث اثر آبشاری شود، یعنی تصادم‌های بیشتری اتفاق بیفتند. وقتی سندروم کسلر شروع شود، هر کس یا هر چیزی در مدار می‌تواند هدف تصادم‌هایی قرار بگیرد که با سرعت فوق‌العاده زیاد اتفاق می‌افتند. کوارون تصمیم می‌گیرد که از این استعاره برای فاجعه‌ای که می‌خواهد در فیلمش رخ دهد، استفاده کند. پیش از این هم فیلم‌های فضایی واقع‌گرایانه‌ای در سینما ساخته شده بود. مهم‌ترینشان «آپولو ۱۳» ران هاوارد در سال ۱۹۹۵ بود. اما آن‌ها از ترکیب بازیگران روی سیم‌ها جلوی پرده آبی استفاده کرده بودند و نماهای کوتاهی هم از

وقتی آلفونسو کوارون برای نخستین بار درباره طرح یک داستان پیرامون گرفتار شدن در فضا صحبت کرد، یکی از کارگردانان بزرگ این روزها، دیوید فینچر، به کوارون و مدیر فیلم‌برداری‌اش، امانوئل چیو لوبتسکی، هشدار داد که تکنولوژی برای ساخت چنین فیلمی هنوز به وجود نیامده است. او به آن‌ها توصیه کرد پنج سال صبر کنند و بعد این فیلم را بسازند. کوارون به ورایتی گفت: «ما لجباز بودیم و گفتیم که هر طور شده این فیلم را می‌سازیم، اما حق با دیوید بود. ساخت «جاذبه» چهار سال و نیم طول کشید.»

۲

کوارون چهار هفته قبل از اکران سراسری، فیلم را به جیمز کامرون، کارگردان «آواتار»، نشان داد و کامرون تبدیل به یکی از طرفداران پروپاقرص فیلم شد. او می‌گوید: «این فیلم مرا شگفت‌زده کرد. در برابرش کاملاً تسلیم شدم. فکر می‌کنم این بهترین فیلم و بهترین فیلم‌برداری فضایی است که تا امروز انجام شده. این فیلمی است که من مدت‌های طولانی مشتاق دیدنش بودم.» البته کامرون در کمال تعجب گفت که وجه تکنولوژیک فیلم نبوده که او را تحت‌تاثیر قرار داده است. بلکه دیدگاه انعطاف‌ناپذیر کوارون و سرسختی‌اش در ساخت فیلمی که دلش می‌خواست بسازد، تحسین‌برانگیز است. و این‌که چطور ستاره فیلم، ساندرا بولاک خودش را برای نقشی که احتمالاً چالش‌برانگیزترین بازی کارنامه‌اش است، آماده کرده است. کامرون می‌گوید: «چیزی که در این فیلم جالب است، اهمیت انسان است. آلفونسو و ساندرا کنار هم کار کردند



می‌شدند. در بیشتر زمان فیلم یک یا هر دو نفر آن‌ها در فضا معلق بودند. در ضمن کوارون همه این صحنه‌ها را به صورت تری‌دی (3D) می‌خواست. کارگردان و فیلم‌بردار با تعدادی از دوستانشان که کارگردانانی با درک درست از تکنولوژی بودند، مانند فینچر و کامرون تماس گرفتند. کامرون تکنیک‌های ترکیبی را که در «آواتار» از آن‌ها استفاده کرده بود، پیشنهاد می‌دهد، اما کوارون نظرات خودش را دارد.

۶ کوارون سراغ تیم وبر، مسئول جلوه‌های ویژه، می‌رود که در فیلم «فرزندان بشر» هم با او همکاری کرده بود. گروه سه نفره کوارون، وبر و لوبتسکی خیلی زود متوجه شدند که نمی‌توانند «جاذبه» را با شیوه‌های قدیمی بسازند. وبر می‌گوید: «برای صحنه‌های قدم زدن در فضا تصمیم گرفتیم که فقط نمای صورت بازیگران را بگیریم و بقیه چیزها را کاملا به صورت دیجیتال طراحی کنیم.» لوبتسکی هم پیشنهاد

صحنه‌های بی‌وزنی از آرشیو سفینه‌های ناسا برمی‌داشتند، اما این‌ها به درد سبک کاری کوارون نمی‌خورد که همیشه از برداشتهای بلند طولانی استفاده می‌کند.

۵ اوایل کار پیش تولید، کوارون به دوست قدیمی‌اش لوبتسکی فیلم‌بردار زنگ زد. لوبتسکی می‌گوید: «وقتی آلفونسو زنگ زد و گفت می‌خواهم فیلمی بسازم که در فضا می‌گذرد، فوراً فیلم را در ذهنم با نماهای بلندی مجسم کردم که تا پیش از آن در سینما ندیده بودم. به‌خصوص در فیلم‌های علمی-تخیلی. اما ناامید شده بودم، چون می‌دانستم چنین کاری چقدر مشکل است، به ویژه وقتی قرار باشد شما بازیگری در جاذبه صفر داشته باشید و کات هم ندهید.» برای بعضی صحنه‌ها، جایی که آن‌ها در کپسول‌های فضایی نشسته‌اند، بازیگرانی که نقش استون و کوالسکی را بازی می‌کردند، باید در صحنه‌های فیزیکال واقعی فیلم‌برداری

می‌شود فرق پرده سینما را با صفحه کوچک تلویزیونتان متوجه شوید. هر چند «جاذبه» حتی روی صفحه کوچک هم جادوی خودش را نشان می‌دهد. لوبتسکی، مدیر فیلم‌برداری، در کنار آلفونسو کوارون، کارگردان، کار غیرممکنی را به انجام رسانده‌اند. نیم‌ساعت ابتدایی فیلم نفس‌گیر است، به‌طوری‌که حس می‌کنید شاهد هیجان‌انگیزترین و ترسناک‌ترین فیلم عمرتان هستید. تصورش را بکنید از کلونی تا زمانی که در فیلم حضور دارد، حتی یک کلوزآپ هم نمی‌بینیم، با وجود این لحن حرف زدن و صدا و دیالوگ‌هایش جوری است که یکی از عمیق‌ترین رابطه‌های انسانی سال گذشته را میان مت و رایان شکل می‌دهد. این تلاش برای زنده



ماندن و انگیزه برای جنگیدن با مرگ که از بدوی‌ترین غرایز انسان است، در فیلم خیلی مومنانه نمایش داده می‌شود. رایان در اوج ناامیدی تا آخرین نفس و اکسیژنی که دارد، در یک خلأ مرگ‌بار و تنهایی ترسناک می‌خواهد به زندگی‌اش ادامه دهد. تا این‌جا همه چیز خوب است. مشکل در نیم ساعت پایانی فیلم اتفاق می‌افتد. وقتی انگیزه رایان برای ادامه بقا به جای این‌که درون خودش باشد، به شکل روح مت در آن سفینه تجسم پیدا می‌کند، همه چفت‌وبست داستانی به هم می‌ریزد. حتی جلوه‌های تصویری و فنی فیلم هم تحت‌الشعاع این انگیزه لوس قرار می‌گیرد و دیگر جذابیت نیمه ابتدایی فیلم را ندارند. اما با وجود همه نقطه ضعف‌ها نمی‌شود منکر این شد که «جاذبه» یک نقطه عطف در سینماست؛ بلندپروازی فیلم‌سازی که تکنولوژی را به هنر پیوند می‌زند و از عظمت کهکشان و شگفتی فضا استفاده می‌کند، تا فیلمی در ستایش زندگی بسازد.

می‌دهد برای درست کردن نور، در جعبه‌هایی که قرار است بازیگران در آن قرار بگیرند، پرده ال‌ای‌دی (LED) بگذارند تا نور پرده ال‌ای‌دی صورت بازیگران را روشن کند و همان حس‌وحال معلق بودن در فضا را تداعی کند. در پایان افراد پشت صحنه متفق‌القول بودند که تکنولوژی موفق شده است یک کار احترام‌برانگیز انجام دهد.

آیا جاذبه مخاطب را جذب می‌کند؟

از همان نمای ابتدایی، از لانگ‌شات کره زمین و بعد سیاهی مطلق در فضا که فقط صداهایی به گوش می‌رسد، معلوم است که با یک فیلم کاملاً متفاوت طرف هستیم. یک اثر شگفت‌انگیز. به داستان فکر نکنید. «جاذبه» فیلم قصه نیست، فیلم جو و اتمسفر است. اثری که یک ساعت و نیم مخاطبش را در بی‌وزنی مطلق در فضا نگه می‌دارد. اشتباه نکنید. این وصف قصه فیلم نیست، بلکه دقیقاً شرح حال مخاطب فیلم است. از آن فیلم‌هایی که باعث

در حاشیه «جاذبه» چه اتفاقاتی افتاد؟

فیلم، کار بسیار سختی در پیش داشت. در طول ۹۰ دقیقه دوربین دائم روی ساندرا بولاک متمرکز بود که در هوا به صورت معلق قدم می‌زد و چرخ می‌خورد. بولاک

برای این که بتواند جلوی دوربین لوپتسکی برود، از شش ماه پیش از شروع فیلم‌برداری تحت تمرین‌های فیزیکی سختی قرار داشت و در عین حال فیلمنامه آلفونسو کوآرون را هم می‌خواند. کوآرون می‌گوید: «ما بیشتر از هر چیزی درباره نشانه‌های تماتیک و محتوایی فیلم حرف می‌زدیم؛ درباره این که چطور می‌شود در دل یک مصیبت بزرگ دوباره متولد شد.» کارگردان و بازیگر کنار هم تک‌تک صحنه‌هایی را که بولاک باید بازی می‌کرد، تمرین کردند.

با وجود این که فیلم برای واقع‌نگری در فرضیه‌هایی که مطرح می‌کرد، مورد تحسین قرار گرفت و همه معتقد بودند خیلی خوب توانسته قصه‌اش را با قوانین فیزیکی منطبق کند، با این حال خود آلفونسو کوآرون اعتراف می‌کند که فیلم در همه جزئیاتش از نظر علمی دقیق نیست. آن‌ها کمی از واقعیات فاصله گرفته‌اند تا بتوانند قصه خودشان را تعریف کنند.

آلفونسو کوآرون و پسرش جونااس فیلمنامه را برای کمپانی یونیورسال نوشتند. یونیورسال علاقه‌مند بود که آنجلینا جولی نقش اصلی را بازی کند. اما مجبور شدند فیلم را به خاطر هزینه‌های زیادش به حالت تعلیق درآورند. ناتالی پورتمن هم یکی از گزینه‌های اصلی برای بازی در فیلم بود، اما به دلیل بارداری‌اش در زمان فیلم‌برداری و کار فیزیکی سخت فیلم، از پروژه کنار رفت.

فیلم با بودجه‌ای معادل ۱۰۰ میلیون دلار ساخته شد و فروش جهانی‌اش بیش از ۷۰۰ میلیون دلار شد.

نمای افتتاحیه که از زمین شروع می‌شود و به دکتر استون می‌رسد که می‌خواهد خودش را از سازه فضایی جدا کند، چیزی حدود ۱۲ و نیم دقیقه طول می‌کشد و طولانی‌ترین پلان فیلم است.

صدایی که روی تصویر می‌شنویم و مربوط به اتاق کنترل ایستگاه در زمین است، در حقیقت صدای اد هریس، بازیگر مشهور، است که خودش در دو فیلم فضایی در نقش فضانورد بازی کرده است؛ «پولو ۱۳» به کارگردانی جن کرزنز (۱۹۹۵) و «چرخش درست» به کارگردانی جان گلن (۱۹۸۳).

مدت زمان فیلم ۹۰ دقیقه است. ممکن است کارگردان به دلیل کشش داستان فیلمش آن را فقط در طول یک ساعت و نیم ساخته باشد، آن هم در سالی که بیشتر فیلم‌ها بالای دو ساعت هستند. اما درواقع دلیل غیرسینمایی هم می‌تواند پشت این قضیه باشد. حقیقت این است که ایستگاه فضایی بین‌المللی هر ساعت چیزی حدود ۱۷۵۰۰ مایل را طی می‌کند و هر ۹۰ دقیقه دور مدار زمین می‌چرخد.

به خاطر برداشت‌های بلندی که آلفونسو کوآرون می‌گرفت، ساندرا بولاک مجبور بود ترکیب‌های دقیق حرکاتش را به خاطر بسپرد. اغلب اوقات باید حرکاتش را با سیمی که بین او و دوربین متصل بود، هماهنگ می‌کرد.

مشخص است که بازیگر نقش اول این

نظر منتقدان



ریچارد کورلیس (تایم):

«جاذبه» شکوه آینده سینما را به ما نشان می‌دهد. در سطح‌های مختلف می‌تواند احساس شما را برانگیزد و به خاطر حضور آلفونسو کوارون به عنوان کارگردان، فیلم از نظر بصری هم در بالاترین سطح ممکن است. نمی‌توانید حتی یک لحظه از پرده چشم بردارید. آن سکانس ۱۳ دقیقه‌ای اول فیلم فوق‌العاده است؛ همان سکانسی که در یک پلان گرفته شده. انگار این سکانس می‌خواهد بگوید این فیلم با حرکات خارق‌العاده دوربین شکل می‌گیرد. شبیه یک طراحی رقص است. کوارون به عنوان قصه‌گو داستانش را چنان روایت می‌کند که مخاطب در طول این پرواز در فضا تمام ناخن‌هایش را می‌جود. کوارون یک فضانورد سینمایی است که با کمک تیم ویر، جادوگر جلوه‌های ویژه‌اش، ماموریتش را به پایان می‌رساند.



استفانی زاخارک (ویلج وویس):

«جاذبه» اول ویران‌تان می‌کند و بعد دوباره شما را می‌سازد. فیلمی صمیمی و درخشان است. از آن فیلم‌هایی است که باعث می‌شود حس کنید بیشتر با جهان پیرامونتان در ارتباط هستید. حالا دیگر آلفونسو کوارون را یکی از بزرگ‌ترین فیلم‌سازان زنده دنیا می‌دانم. «جاذبه» هم به خاطر تصاویرش و هم بازی بولاک، تبدیل به یک فیلم شگفت‌انگیز شده است. شاید باورتان نشود، اما در ادامه داستان «جاذبه» حس رمانتیکی وجود دارد که با عناصری از کمدی-رمانتیک‌ها و منطق رویا، ترکیب شده است. حتی صدای

نفس کشیدن بازیگران هم ما را به آن‌ها نزدیک‌تر می‌کند. «جاذبه» هم شاعرانه و هم وحشت‌آور است. من با هر کسی که بخواهد ادعا کند «جاذبه» فیلمی نامحتمل و غیرواقعی است، قطعاً دعوا خواهیم کرد.



تاد مک‌کارتی (هالیوود ریپورتر):

«جاذبه» هم‌زمان هم زیباترین و هم واقع‌گرایانه‌ترین فیلمی است که در فضا ساخته شده است. با وجود همه هیجان و زیبایی که «جاذبه» همراه خودش دارد، در یک نقطه بخصوص، حول‌وحوش زمان طولانی که صرف معاوضه کوالسکی و استون می‌شود، کارگردان برای مخاطب روشن می‌کند که «جاذبه» قصد ندارد چیزی بیشتر از این که هست، پیشنهاد بدهد. فیلم نمی‌خواهد درباره مسائل متافیزیک یا فلسفه یا مفاهیم سنگین حرفی بزند. برای بعضی از تماشاگران فیلم البته این نکته خوبی است، چون از تظاهر دوری می‌کند. اما این که فیلم نمی‌خواهد وارد رمز و راز جاودانگی شود و چیزی بیشتر از یک درام تعلیق‌برانگیز و هیجان‌آور نیست، باعث می‌شود برخی دیگر در نهایت «جاذبه» را یک فیلم خوب اما نه چندان بزرگ بدانند.



زان بروکس (گاردین):

فیلم با وحشت مداوم بین زندگی و مرگ جلو می‌رود، با این وجود گاهی چنان دچار شفقت می‌شود که از مسیر اصلی منحرف شده و تبدیل به یک اثر احساساتی آشکار می‌شود. کلونی و بولاک اجرای قابل قبولی دارند، اما به طرز اجتناب‌ناپذیری برای این که صدایشان به گوش برسد، فریاد می‌کشند. «جاذبه» بعد از همه این نکات فیلمی است که درباره پارازیت‌ها و زباله‌های انسانی در فضا هشدار می‌دهد. ■

برای ایده و عقل ارزش قائل شویم

المیرا حسینی



هستیم. در مواردی مشاهده شده، استاد از پروژه ۱۰۰ میلیونی، تنها دو میلیون به دانشجو داده و دانشجو هم چاره‌ای جز همکاری ندارد. علاوه بر این لطفا شجاعت به خرج بدهید و پی‌گیری کنید، پنج درصدی که قرار بود از بودجه هر وزارت‌خانه، صرف کارهای پژوهشی شود، کجاست؟ و چه خوب می‌شود اگر این پنج درصدها را به معاونت منتقل کنند تا این معاونت مشکل مالی نداشته باشد.»

پس از او، نوبت سلمان ابوالفتحي، فارغ‌التحصیل از دانشگاه MIT در مقطع دکترا بود که از وضعیت مقاله‌نویسی در کشور انتقاد کند: «ما در سال ۲۰۱۲ نزدیک به ۲۰ هزار مقاله ISI داشتیم که در مجلات دنیا چاپ شده بود، اما سوال این جاست که چند درصد این‌ها خوب هستند؟ متأسفانه هرچند از نظر آمار کمی رتبه خوبی داریم، اما از نظر کیفی، این مقاله‌ها عمدتاً فاقد ارزش هستند. همه این‌ها حاصل شرایط و آیین‌نامه‌های علمی است که افراد را با تعداد مقالات ISI مورد سنجش قرار می‌دهند و همین سبب ایجاد فساد در این سیستم شده است.»

یکی دیگر از فارغ‌التحصیلان کارشناسی ارشد مهندسی کامپیوتر که طرحی را در دست اجرا دارد،

سالن کنفرانس معاونت علمی و فناوری پر شده بود و اگر فرد جدیدی از دانشگاه شریف خودش را به نشست دکتر ستاری با دانشجویان و دانش‌آموختگان رشته‌های مهندسی برق و مهندسی کامپیوتر می‌رساند، مسئولان نشست، صندلی به سالن اضافه می‌کردند. در این نشست که با تأکید، کلمه صمیمانه را در دل عنوان خود جای داده بود، قائم‌مقام بنیاد و دکتر فتوحی رئیس دانشکده برق دانشگاه شریف حاضر بودند. در نگاه اول به نظر می‌رسید تنها مختص آقایان باشد، اما خانم‌ها هم اگر چه در اقلیت بودند، اما حضور فعال داشتند. حتی اگر این نشست، صمیمانه هم نبود، دانشجویان و دانش‌آموختگان، در بیان نظرات خود با کسی تعارف نداشتند. این موضوع، وقتی مسجل شد که یکی از دانشجویان صراحتاً به انتقاد از بی‌اخلاقی برخی اساتید دانشگاهی پرداخت. او که از حضور دوربین‌های فیلم‌برداری و عکاسی در داخل سالن، ناراحت به نظر می‌رسید، خواهش کرد تا با خاموش کردن این دوربین‌ها، به افراد اجازه دهند با آرامش و امنیت خاطر بیشتری به بیان نظرها و انتقادهای خود بپردازند. او گفت: «متأسفانه در حال حاضر در دانشگاه‌ها، شاهد بی‌اخلاقی برخی از اساتید



درباره حمایت‌هایی که این معاونت می‌تواند از او و همکارانش کند، گفت: «ما به دنبال پول و کمک مستقیم نیستیم. این فضا، فضای گدایی را در ذهن تداعی می‌کند. اتفاقاً این مسئله خیلی با پول حل نمی‌شود، بلکه مشکل اصلی ما بازار کار است. چنان‌چه معاونت و بنیاد بتوانند نیازهای کشور را به نخبگان اطلاع دهند تا دستاوردها در این راستا باشد و پس از آن هم بازار کار را تضمین کنند، بزرگ‌ترین کمک را به شرکت‌های دانش‌بنیان کرده‌اند. چرخه تولید در محصولات دانش‌بنیان در مسئله تشخیص نیاز و تضمین بازار دچار کاستی‌هایی

است و همین استعدادهای برتر را فراری می‌دهد.»
نفر بعدی که استاد مهندسی برق قدرت بود، از نحوه انتخاب اعضای هیئت علمی گلایه داشت: «من اهل شهر مشهد هستم و از آن‌جا که دلم می‌خواست در شهر خودم زندگی کنم، برای عضو شدن در هیئت علمی تنها دانشگاه دولتی این شهر، در سال ۸۹ مصاحبه دادم، اما پذیرفته نشدم و عجیب آن‌که علت این مردود شدن را هم به من نگفتند.

درخواستی که من از بنیاد ملی نخبگان دارم، این است که اگر کسانی را تحت پوشش خود دارد، یک نامه حمایت برای جذب به آن‌ها بدهد که اگر در مصاحبه رد شدند، برای این کار دلیل موجه آورده شود.»
اما در پایان صحبت‌های دانشجویان و دانش‌آموختگان، تنها خانم حاضر در سالن، رویا مهاجری دانشجوی دکتر، در صحبت‌های کوتاهی از نتیجه نداشتن مقالات صحبت کرد: «دادن مقاله واقعاً مسئله امروز ما نیست. مهم این است که این مقالات نتیجه‌ای در پی داشته

باشد. ما کار تئوری را انجام می‌دهیم، اما از حاصل آن، کشورهای دیگر سود می‌برند و استفاده می‌کنند.»

مهاجری به خبرنگار «سرآمد» درباره علت حاضر نشدن سایر خانم‌ها در این نشست گفت: «برخلاف آن‌چه در نشست دیدید، تعداد زیادی از دانشجویان این دو رشته در دانشگاه شریف را خانم‌ها تشکیل می‌دهند، اما معمولاً انگیزه و علاقه‌ای برای حضور در این نشست‌ها ندارند. البته من هم از این‌که تنها خانم این جمع بودم، تعجب کردم.»

پس از آن، دکتر ستاری ضمن ابراز خوشحالی از حضور در جمع دانشجویان و دانش‌آموختگان دانشگاه شریف، گفت: «در حال حاضر شاهد مطرح شدن بحث‌هایی هستیم که پیش از این در کشور مطرح نبوده است، موضوعاتی مانند اقتصاد مقاومتی یا بحث‌های اقتصاد دانش‌بنیان. در حوزه اقتصاد دانش‌بنیان حرف‌های جدیدی را برای گفتن داریم و این همان تغییرات ساختاری است که باید انجام شود.

در کشور پژوهشگاه‌هایی داریم که هزاران میلیارد تومان در آن‌ها هزینه شده است، در حالی که هنوز از ارائه یک فناوری عاجز هستند. این موضوع نشان می‌دهد که روند فعلی اشتباه است و سیستم باید اصلاح شود. این اصلاح با فرهنگ‌سازی و با تلاش همگان میسر است. هدف اصلی معاونت علمی، اجرایی کردن قانون حمایت از شرکت‌های دانش‌بنیان است. در حالی که اقتصاد نفتی نه‌نیاز به فناوری دارد، نه تکنولوژی و نه حتی دانشگاه. ما باید برای ایده، عقل و برای مغز ارزش قائل شویم، باید برای برند ارزش قائل شویم.»

دبیر هیئت امنای صندوق شکوفایی و نوآوری، بزرگ‌ترین مشکل در راه اجرایی شدن قانون دانش‌بنیان را فرهنگ‌سازی و جا انداختن فرهنگ اقتصاد دانش‌بنیان دانست و گفت: «بزرگ‌ترین مشکلی که در جامعه علمی و فناوری وجود دارد، بحث فرهنگی است، یعنی جا انداختن فرهنگ تاسیس و فعالیت شرکت‌های دانش‌بنیان در اقتصاد کشور. کشوری که از راه فروش نفت خام پول به

بخش زیادی از هزینه‌های دانشگاه باید از محل فروش دانش تامین شود. باید از استادی که وارد حوزه تجارت می‌شود، حمایت کرد و در دانشگاه‌ها مرکز نوآوری راه‌اندازی شود که این اتفاق از دانشگاه شریف شروع شده است

دست می‌آورد، حالا می‌خواهد از راه مغز، دانش و تکنولوژی پول به دست آورد؛ این امر نیاز به فرهنگ‌سازی دارد. در اقتصادی که پایه آن بر اساس رانت است و از راه فروش منابع درآمد بسیار بالایی دارد، در ظاهر نه احتیاجی به تربیت مغز است و نه احتیاجی به تربیت نیروی دانشگاه. قانون حمایت از شرکت‌های دانش‌بنیان که چهار سال پیش تصویب شده است، قانون بسیار مدرنی است. بر اساس این قانون اگر کسی به سمت تاسیس شرکت‌های دانش‌بنیان برود، تا ۱۵ سال از دادن مالیات و گمرک معاف است و می‌تواند با سهولت از وام‌ها و تسهیلات صندوق نوآوری و شکوفایی استفاده کند.»

معاون علمی- فناوری رئیس‌جمهور با تأکید به این موضوع که نباید پول مربوط به مرز دانش در تجاری‌سازی صرف شود و تجاری‌سازی یعنی تسهیلات، افزود: «افرادی از شما که مایل باشید برای تاسیس شرکت دانش‌بنیان، می‌توانید از طریق مراجعه به سایت daneshbonyan.ir ثبت نام کنید و از شرایط آن مطلع شوید. استفاده از تسهیلات صندوق نوآوری و شکوفایی نیز به‌راحتی برای کسانی که قصد ورود به حوزه دانش‌بنیان را دارند، قابل دسترسی است. در حال حاضر نیز صندوق دانشگاه شریف عاملیت این صندوق را بر عهده دارد. تا سقف ۳۰۰ میلیون تومان وام قرض‌الحسنه برای تاسیس شرکت‌های دانش‌بنیان پرداخت خواهد شد.

بخش زیادی از هزینه‌های دانشگاه باید از محل فروش دانش تأمین شود. باید از استادی که وارد حوزه تجارت می‌شود، حمایت کرد و در دانشگاه‌ها مرکز نوآوری راه‌اندازی شود که این اتفاق از دانشگاه شریف شروع شده است، اما برای رسیدن به مطلوب نهایی چند سالی فاصله است.»

عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی با بیان این نکته که باید از اول مهر فضای دانشگاه‌ها تغییر کند، ادامه داد: «برای اصلاح وضع کنونی باید در دانشگاه حرکت انقلابی صورت بگیرد. دانشگاهی مانند شریف باید پارک علم و فناوری داشته باشد و ما نیز در این زمینه از هیچ‌گونه کمک و سرمایه‌گذاری دریغ نخواهیم کرد.

بنیاد نخبگان یک جزء از کل است. کاستی‌های بنیاد در حال برطرف شدن است و روند کنونی رو به رشد است. حمایت‌های بنیاد در آینده هدف‌مندتر خواهد شد. برای دانشجویان دکترا تا ۱۸ میلیون تومان و برای دانشجویان ارشد تا ۱۲ میلیون تومان پرداختی در سال خواهیم داشت که البته این مبلغ به صورت مستقیم نخواهد بود و به شکل جوایز تحصیلی به این افراد اهدا می‌شود. در آیین‌نامه جدید ابلاغی به هر دانشگاه ظرفیتی داده می‌شود تا بتوانند نخبه‌های خود را شناسایی و به بنیاد معرفی کند. به این ترتیب دانشگاه‌ها به مراکز نخبه‌پرور تبدیل خواهند شد. اگر کسی در شرکت دانش‌بنیان جذب شود، در سال اول ۸۰ درصد و در سال دوم ۶۰ درصد حقوق او توسط بنیاد پرداخت خواهد شد و اگر فردی بخواهد جذب هیئت علمی شود نیز می‌تواند از تسهیلات بورس دکترای شهید احدی و ویژه بنیاد استفاده کند، از جمله، پرداخت ۲۰ میلیون تومان تشویقی به گروه مربوط به دانشگاه مقصد از طرف بنیاد.»

دبیر هیئت امنای صندوق نوآوری و شکوفایی، اتخاذ روش‌های اشتباه را عامل روند کنونی حوزه علم و فناوری دانست و افزود: «معاونت هیچ محدودیتی به لحاظ مالی ندارد، باید کمک کنیم ارتباطات درست شکل بگیرد. با اطمینان می‌گویم هیچ محدودیت منابعی برای تجاری‌سازی پروژه‌ها و فعالیت‌های شرکت‌های دانش‌بنیان وجود ندارد و تمام پروژه‌ها در قالب تسهیلات در نظر گرفته شده قابل حمایت است، البته به شرط دانش‌بنیان شدن این شرکت‌ها و در چهار چوب قانون آن. محدودیت در این حوزه مالی نیست. فضای دانشگاه باید به سمتی برود که مشکلات جامعه را حل کند.»

دکتر ستاری در پایان به تلاش برای راه‌اندازی سامانه مجازی نخبگان در آینده‌های نزدیک اشاره کرد و ابراز امیدواری کرد رابطه بنیاد و استعداد‌های برتر نزدیک‌تر از قبل شود. این مراسم که عصر دوشنبه، نهم تیرماه برگزار شد، با ضیافت افطار پایان یافت. ■

فقط کافیه این دو تا سیم رو به هم وصل کنی

فرزام شیرزادی

می بردم رو هوا...
اولی سر تکان داد و با صدای زیر ناله ماندند
گفت: «واقعا هم مزخرفه... می فهمم چی
می گی. باید ترکوند...»
پیرمردی که پشت سرشان نشسته بود،
صندلی اش را چرخاند سمت آن ها. صدایش
ضعیف و دوپوسته بود.
«راستی راستی دوست دارید شهرو
بترکونید؟»
دو جوان نگاهشان را از تبلت گرفتند و خیره
شدند به پیرمرد. «چی؟»
پیرمرد کیف سامسونت کهنه اش را که روی
میز بود، برداشت. چند رشته سیم از در کیف
بسته بیرون بود.
با خون سردی توضیح داد:
«اگه دوست دارید بترکونید، این سیم ها
رو به هم بزینید... اگه نصف شهر نره رو هوا،
یک سومش حتمی می ره.»
جوانی که زیر ابرویش را کمی برداشته بود، با
صدای جیغ ماندگی گفت: «برای چی سیم ها
رو به هم بزینم؟!»
- خودت گفتی... همین چند دقیقه پیش...
دوست داشتی نصف شهر بترکه...
- خب آره... نه...
- بفرمایید... این هم دو تا سیم. به همین

توی یکی از رستوران های شلوغ مرکز شهر دو
مرد میان سال سر میز گرد و کوچکی
نشسته بودند و بلندبلند بحث می کردند.
یکی شان که قد کوتاه و چاق بود، با کف دست
تپلش محکم کوبید روی میز: «از اون طرف
رفت... چرخید و عین قرقی شد... مطمئنم...»
میان سال لاغر و زردنبوی طرف صحبتش از
کوره در رفت و داد زد: «تو... تو مگه اون جا
بودی؟ حرف مفت می زنی.» چاق دوباره گفت:
«از اون طرف... عین قرقی... چیز دیگه ای
نمی تونه باشه...»
دو جوان ۲۲، ۲۳ ساله، چند میز آن طرف تر
قهوه شان تو فنجان های باریک و دراز
نیمه خورده مانده بود. گوشی های موبایل شان
هر یک به اندازه کف دست بود.
تبلت نقره ای رنگی روی میز بود و یکی برای
دیگری که چند رج بیشتر از اولی ابروهایش
را برداشته بود، توضیح می داد: «این طوری
سه سوته کانونرت می کنی... با کروم بهتر کار
می کنه... رله تره...»
مکث کرد و با چشمان کهربایی اش زل زد به
دومی: «تو لکی...؟»
دومی پوک و دل زده خمیازه کشید: «از همه
چیز خسته ام... از این زندگی پوچ... اگه بمب
داشتیم... اگه بود، همین حالا نصف این شهرو



راحتی... بفرمایید
جانم.

جوان دستپاچه شد. «شما کی
هستید؟ من... من...»

جوان دیگر هم چلیپاسوار دهانش بازمانده
بود.

چند کنجکاو دور میز جمع شدند. دو
مرد میان سال که اول داستان دور میز
گرد نشسته

بودند، توجه شان جلب نشده بود و هم چنان
بلندبلند با هم حرف می زدند: «تو مگه اون جا
بودی حرف مفت می زنی...»

مرد چاق دوباره جواب داد: «از اون طرف...
عین قرقی... چیز دیگه ای نمی تونه باشه...»

پیرمرد بی اعتنا به جماعت کنجکاو، سانسونت
مشکی را پیش آورد.

- بفرمایید کار را تمام کنید.

یکی از جوانکها به من افتاد: «مَن... اون
... نه...» و یکباره از گوره در رفت.

«شما هم سن پدر بزرگ من هستید... شوخی
می کنید... مگه ما مسخره شما میم...»

پیرمرد بی آن که دلخور شود، سانسونت
را جلوتر برد. «شوخی نیست... بفرمایید...»

خواهش می کنم... چرا معطلید؟ می ترسید؟»

صدای جیغ مانند جوان دوم مثل دوشیزگان
تازه بالغ شد. «ببرید عقب... ببرید عقب این
کیف رو...»

اولی لب به گریه شد: «من بدبختم... سه ساله
برای دانشگاه درس می خونم قبول نمی شم.
نگاه به این موبایل و دک و پژم نکن... اینها
رو بابام با مکافات برام خریده... هزار تا
بدبختی دارم... من یک الاغ به تمام معنایم...
من گوساله ام.» بلندبلند گریه کرد.

پیرمرد، مغموم و معصوم، رشته سیمها را
گذاشت توی کیفش و آهسته با تانی و
پاکشان از در رستوران بیرون رفت.

دو میان سال صدایشان بلندتر شنیده می شد.
- از کجا معلوم... تو مگه اون جا بودی...
- از اون طرف رفت... ■

پاسداری از میراث بشری

آنچه از جان آدم‌ها مهم‌تر است

سپیده سرمدی

آن‌چه دو جنگ پیایی جهانی با موزه‌ها، بناها و محوطه‌های تاریخی کرد، کم از هولناکی فاجعه بشری آن نبود. شاید هم از بین رفتن آثار به‌جامانده از تمدن بشری، با قرائتی که در فیلم «مردان آثار ماندگار» ساخته جورج کلونی می‌بینیم، به‌مراتب تاثیرگذارتر و هولناک‌تر از مردن آدم‌ها باشد. این بازیگر و کارگردان شناخته‌شده در این فیلم بازگوکننده روایتی حقیقی از مردان هنرمند و جنگ‌نابده‌ای است که در اواخر جنگ جهانی دوم، داوطلبانه ارتش کوچک چندفره‌ای را تشکیل می‌دهند تا آثاری را که ارتش در آستانه شکست آلمان از سراسر اروپا ربوده است، باز پس بگیرند و از سوی دیگر نگذارند گلوله‌ها به بناها و محوطه‌های تاریخی شلیک شوند. در سکانسی از این فیلم، فرمانده مردان آثار ماندگار که به‌تازگی یکی از اعضای ارتش کوچکش را از دست داده است، می‌گوید اگر آدم‌ها را بکشند، باز هم آدم‌هایی در آن سرزمین به دنیا می‌آیند و زندگی می‌کنند. اما اگر تاریخ و فرهنگ آن‌ها را از بین ببرند، نسل‌های آینده نمی‌توانند آن‌گونه که پدرانشان بودند، زندگی کنند، و این‌گونه است که درحقیقت نسل‌ها نابود می‌شوند.

(نقل به مضمون)

هر کشور است. آن‌ها باید نیروهای مسلح را در زمان صلح آموزش دهند تا در شرایط بحران و جنگ بدانند که چگونه باید از موزه‌ها و اشیای آن حفاظت کنند. جنگ‌های اخیر در مصر، سوریه و عراق و در پی آن به یغما رفتن آثار گران‌بهای تمدن بشری از موزه‌ها اهمیت چنین آموزش‌هایی را بیشتر آشکار کرد. اما جای یادآوری است که آمریکا در آستانه حمله به عراق از یونسکو و ایکوم خواست که مراکز تاریخی این کشور را اعلام کنند و در نتیجه این جنگ حتی یک اثر تخریب نشد.

ایکوموس یا شورای بین‌المللی بناها و محوطه‌های تاریخی که در ورشو و در سال ۱۹۶۵ تشکیل شد نیز یک شکل مردم‌نهاد است که مهم‌ترین مرجع بین‌المللی تخصصی در زمینه حفاظت از بناها و محوطه‌های تاریخی است. این تشکیلات نیز در حال حاضر با بیش از ۱۰۰ کمیته ملی و ۲۰ کمیته علمی در سطح جهان گسترش یافته است.

کمیته ملی ایکوم در دوره جدید فعالیتش بعد از انقلاب از سال ۱۳۷۶ و کمیته ملی ایکوموس نیز از سال ۱۳۸۱ در ایران تشکیل شده است.

با این همه اما تخریب میراث بشری، خود میراثی بود که از قرن بیستم به قرن بیست‌ویکم رسید و در اولین گام، طالبان افغانستان در سال ۲۰۰۱ میلادی مجسمه‌های تراشیده‌شده بودا را که به‌جامانده از دوره اشکانیان بودند، در دل کوه‌های بامیان ویران کردند تا این فاجعه چنان دوستداران میراث فرهنگی و نهادهای بین‌المللی را برآشوبد که تخریب میراث بشری در شمار جنایات جنگی قرار گیرد و آن‌ها که میراث تمدن بشری را نابود می‌کنند، در دادگاه‌های بین‌المللی پای میزهای محاکمه بیایند و به دلیل جنایت علیه میراث فرهنگی محکوم شوند. ■

چهره شهرها و پایتخت‌های اروپایی پس از پایان این دو جنگ چنان دگرگون شده بود که شناسایی آن‌ها ناممکن می‌نمود. بعد از جنگ جهانی دوم برای آن‌ها که سبب مرگ غیرنظامیان شده بودند، یا گروهی را بر اساس تعصبات قومی، نژادی و دینی به کام مرگ فرستاده بودند، جرم تازه‌ای تعریف شد؛ جنایت علیه بشریت. دادگاه‌های بین‌المللی این جنایان علیه بشریت را تحت تعقیب قرار می‌دادند، محاکمه می‌کردند و در حد توان، به سزای اعمالشان می‌رساندند. این اتفاق به گونه‌ای دیگر برای حفظ موزه‌ها، بناها و محوطه‌های تاریخی نیز رخ داد.

در کنار سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی ملل متحد، یونسکو و در راستای تحقق اهداف آن، کمیته‌های ملی ایکوم و ایکوموس در کشورهای مختلف دنیا به شکل تشکیلاتی غیردولتی راه‌اندازی شد. شورای بین‌المللی موزه‌ها (ایکوم) سازمان غیردولتی مربوط به امور موزه‌ها و کارگزاران حرفه‌ای موزه‌هاست که با هدف ترویج منافع موزه‌شناسی و دیگر رشته‌های وابسته به اداره و فعالیت‌های موزه‌ها ایجاد شده است. مقر شورای بین‌المللی موزه‌ها در پاریس است. این شورا با بیش از ۱۹۰۰۰ عضو دارای ۱۱۶ کمیته ملی از کشورهای مختلف و ۶ سازمان منطقه‌ای شامل آفریقا، آسیا و اقیانوس آرام، آمریکای لاتین و کارائیب، کشورهای عربی و اروپا فعالیت می‌کند. شورای بین‌المللی در کشورهای مختلف دفاتری را به منظور ترویج فعالیت‌های مرتبط با موزه و موزه‌شناسی با تأیید یونسکو ایجاد کرده است.

(<http://www.irunesco.org>)

بر اساس کنوانسیون ۱۹۵۹ ژنو آموزش میراث فرهنگی در زمان صلح از جمله وظایف نهاد دولتی حافظ میراث فرهنگی در

پنج روش برای دور زدن مصایب پشت‌میزنشینی

اندامتان را از نو بسازید

مستانه تابش
(کارشناس تغذیه و رژیم درمانی)

هوشمند بنوشید

نمی‌توانید از نوشابه دل بکنید؟ نوشیدنی محبوبتان سون‌آپ با طعم لیموست؟ اگر نوشابه نباشد، غذا اصلاً از گلویتان پایین نمی‌رود؟ لازم نیست خجالت بکشید، بالاخره هر کسی یک نقطه ضعفی دارد! پس حالا که نمی‌توانید با وجود همه چیزهایی که در مورد مضرات نوشابه خوانده و شنیده‌اید، از این نوشیدنی بگذرید، کافی است فقط یک لیوان از آن را با نوشیدنی دیگری مثل آب یا نوشابه رژیمی جایگزین کنید تا در مصرف ۱۰ قاشق چای‌خوری شکر صرفه‌جویی کرده باشید.



شکری که در نوشابه وجود دارد، احساس سیری را از شما می‌گیرد. در یک تحقیق دانشگاهی دو گروه از افراد که روزانه ۴۵۰ کالری اضافه از نوشابه و آب‌نبات ژله‌ای دریافت می‌کردند، با هم مقایسه شدند. آن‌هایی که آب‌نبات می‌خوردند، اشتهايشان را از دست داده و به‌طور ناخودآگاه کمتر سراغ تنقلات دیگر می‌رفتند، اما گروه دوم احساس سیری نداشتند و باز هم به خوردن ادامه می‌دادند. جالب است بدانید، نتیجه تحقیق افزایش وزن دو کیلوگرمی گروه دوم طی یک ماه بود.

دانشجویید یا استاد دانشگاه؟ شاید هم مدیر یا محقق باشید. خیلی هم فرقی نمی‌کند، چون یکی از دردهای مشترک آدم‌های پشت‌میزنشین که آن‌قدرها هم حوصله یا انگیزه ورزش و فعالیت بدنی ندارند (احتمالاً دارید سرتان را به علامت مخالفت تکان می‌دهید که ما حوصله داریم، وقت نداریم!)، چاقی است. پنج سال که از شروع پشت‌میزنشینی می‌گذرد، کم‌کم می‌توانید لایه‌های چربی را که در ناحیه شکم و ران یا باسن دور هم جمع شده‌اند، حس کنید. برای دور زدن این نوع چاقی روش‌های ساده‌ای هست که ربطی هم به گرفتن رژیم‌های سخت و طولانی ندارد و شما با چند تغییر کوچک در سبک زندگی‌تان می‌توانید تناسب اندام خود را تضمین کنید. درست مثل این که قطعه‌های لگو را به هم بریزید تا خانه دیگری را از نو بسازید.

معجزه ۲۰ دقیقه

خیلی از ما حتی موقع غذا خوردن هم از تلفن همراهمان دور نمی‌شویم و همین‌طور که لقمه‌ها را تندتند فرو می‌دهیم، مشغول چک کردن ای‌میل، پیام‌های وابیری، جواب دادن به پیامک و... هستیم. پس شاید بد نباشد لابه‌لای همه این کارها، ساعت تلفنمان را هم تنظیم کنیم تا سر ۲۰ دقیقه زنگ بزند. در این مدت قرار است آرام غذا خوردن را امتحان کنیم. وقتی غذا را نیمه‌جویده قورت می‌دهید، مغز هیچ احساسی از غذایی که وارد معده شده، ندارد و این

وضعیت شما را به

سمت پر خوری می‌کشاند. به

همین دلیل است که

احساس سیری

نمی‌کنید. در

حالی که محققان

نشان داده‌اند که یکی

از اصلی‌ترین و ساده‌ترین روش‌های لاغر شدن بدون رژیم، رعایت این فاصله زمانی است.



فقط يك ساعت بیشتر بخوابید

وقتی در مورد تاثیر خواب بر کاهش وزن حرف می‌زنیم، بعضی‌ها با خودشان فکر می‌کنند که منظورمان ۹ تا ۱۰ ساعت خوابیدن است و سریع موضع می‌گیرند که: «ما خیلی سرمان شلوغ است. اگر بخواهیم نصف روز هم بخوابیم تا لاغر شویم، به هیچ‌کدام از کارهایمان نمی‌رسیم» و... در حالی که بر اساس پژوهش‌های

انجام‌شده در دانشگاه

میشیگان، تنها یک

ساعت خواب

بیشتر در طول

شب می‌تواند به

شما کمک کند

تا شش درصد

در مصرف کالری

روزانه صرفه‌جویی کنید.

خواب کافی یک اثر دیگر هم روی چاقی دارد؛

محققان می‌گویند اگر کمتر از هفت ساعت

در شبانه‌روز بخوابید، اشتهايتان به‌شدت

افزایش پیدا می‌کند و در طول روز به شکلی

غیرمعمول گرسنه خواهید بود.



از قانون ۲۰/۸۰ پیروی کنید

بعضی از ما انگار که در طول زمان شرطی

شده‌ایم و تا وقتی کف بشقابمان را با یک تکه

نان کوچک کاملاً تمیز نکنیم و با خودمان

نگوییم «این‌قدر خوردم که نمی‌توانم از جایم

بلند شوم»، قادر به دل‌کندن از میز غذا

نیستیم. ولی مردم اوکیناوا، در جنوبی‌ترین

نقطه ژاپن، عادت دارند که اسمش را «هارا

هاچی بو» گذاشتند؛ یعنی همین قانون

۲۰/۸۰. در این روش ساده فقط کافی است

که ۲۰ درصد از غذایی را که در بشقاب

کشیده‌اید، کنار بگذارید و به نتیجه آن شک

نداشته باشید. چون تحقیقات در آمریکا نشان

داده که این روش در اغلب افراد موثر است.

آدامس نعنای تند بجوید

جویدن یک آدامس بدون قند با طعم تند و

قوی یکی از روش‌های ساده، کم‌هزینه و البته

موثر در پیش‌گیری از ناخنک زدن بیش از

حد و پر خوری کردن ناآگاهانه است.



آرامش را جرعه جرعه بنوشید



بادرنجبویه

قبول داریم که استرس و نداشتن آرامش از معایب زندگی در قرن بیست و یکم است، اما انسان‌های ۲۰۰۰ سال پیش هم به اندازه من و شما به آرامش اهمیت می‌دادند و صدها روش برای رسیدن به آن داشتند. استفاده گسترده از گیاه بادرنجبویه در یونان باستان و اشاره ابن سینا به این گیاه به عنوان یک داروی نشاط‌آور نشان می‌دهد که بادرنجبویه یکی از موثرترین روش‌ها برای کسب آرامش بوده و امتحانش را طی این همه سال به خوبی پس داده است. این گیاه هم خانواده نعناع است و یکی از اصلی‌ترین ویژگی‌هایش این است که بوی لیمو می‌دهد. مطالعات یکی، دو دهه اخیر نشان داده است که بادرنجبویه خاصیت ضد استرس و ضد اسپاسم دارد و حتی می‌تواند به عنوان یک داروی ضدنفخ موثر مورد استفاده قرار بگیرد. هم‌چنین پژوهش‌های انجام‌شده در کشور آلمان نشان داده‌اند که بادرنجبویه می‌تواند تاثیر چشم‌گیری در افزایش کیفیت خواب داشته باشد.

چطور بنوشیم؟

برای درست کردن این نوشیدنی فقط به یک قاشق مرباخوری از برگ‌های این گیاه، یک قوری و بخار آب احتیاج دارید! برای این کار پنج گرم از گیاه را همراه یک لیوان آب جوش داخل قوری بریزید و اجازه دهید به مدت ۱۵ دقیقه روی بخار آب دم بکشد. در ضمن یادتان باشد که مبتلایان به کم‌کاری تیروئید و خانم‌های باردار مجاز به استفاده از این نوشیدنی نیستند. ولی توصیه اکیدمان به خانم‌هایی که در حوالی سن یائسگی به سر می‌برند، این است که روزی دو فنجان جوشانده بادر نجبویه بنوشند.



گل ساعتی

درست است که این روزها خانه اغلب ما باغچه ندارد، ولی اگر کمی از گل و گیاه سررشته داشته باشید، لابد گل ساعتی را در پارک‌ها و فضاهای سبز داخل شهر دیده‌اید. گل ساعتی جزو گل‌های تزئینی پرطرفدار است، با این حال تنها با نگاه کردن به آن نمی‌شود آرام شد! تاثیر این گیاه در رفع استرس و اضطراب و آرام کردن افراد در کار آزماهایی بالینی مختلف به اثبات رسیده، به طوری که خیلی از داروهای گیاهی ضد استرسی که در قفسه‌های داروخانه پیدا می‌شوند، حاوی گل ساعتی هستند. در انیستیتوی ملی گیاهان دارویی انگلستان و انجمن غذا و داروی آلمان تحقیقات متعددی در زمینه تاثیر استفاده از گل ساعتی در درمان استرس انجام شده که نتیجه‌شان حاکی از اثربخشی آن بوده است. البته مزایای جوشانده گل ساعتی فقط در کسب آرامش خلاصه نمی‌شود، بلکه شما با استفاده روزانه از این نوشیدنی می‌توانید از شر اسپاسم هم خلاص شوید.

چطور بنوشیم؟

برای درست کردن جوشانده گل ساعتی کافی است یک قاشق سوپ‌خوری از این گیاه را داخل یک لیوان آب جوش بریزید، در ظرف را ببندید و بگذارید ۸ تا ۱۰ دقیقه بماند. البته اگر باردار هستید، قصد رانندگی طولانی دارید، یا از داروهایی مانند مولکولوبومید استفاده می‌کنید، بهتر است نوشیدنی دیگری را برای رسیدن به آرامش امتحان کنید.

آماده باش طوفان را

ماجده محمدی

را گفتیم. کلمه‌هایی که صورت جلسه شد و صورت جلسه‌هایی که گم! این وسط تنها هم نیستیم. روز به روز بر شمارمان اضافه می‌شود. اما آنچنان که باید پیش نرفته‌ایم. در میانه بامی ایستاده‌ایم که یک‌سویش دوستانمان هستند و سوی دیگری مسئولانمان و راه چنان حساس است که افتادن از یک طرف بام همواره محتمل. خانواده‌ای که ناخواسته عضو شده‌ایم، روز به روز بزرگتر می‌شود و دل مشغولی‌هایش بیشتر. در کنارمان خواهرها و برادرهایی از شرق و غرب کشورمان داریم که حقیقتاً سرمایه‌اند. برای اینها کار کردن تمرکز و تجربه بزرگترها و ایده‌های جوان‌ترها را می‌خواهد. و پیوند این دو، گاه بسیار سخت است. در واقع گیر کردن در پیچ و خم‌های اداری و رسم و رسومات مدیریتی آن را سخت می‌کند. ما که روحمان هم از این تلاش‌ها و دغدغه‌ها و شلوغ کاری‌ها خبر نداشت. خودش رشته‌ای برگردنمان انداخت و دوستانه به اینجا کشاندنمان. قطعاً گمانش این بوده که کاری قرار است از دست ما بر بیاید... گره مشکلی می‌تواند به دست ما باز شود یا... این یادداشت را نوشتم که بگویم ما نقشه‌اش را خوانده‌ایم و خیلی وقت است آماده به کار ایستاده‌ایم. اینجا می‌آییم و می‌رویم و خراب می‌کنیم و می‌سازیم تا از آخرش یک خانواده‌ای شکل بگیرد که در آن همه به درد هم بخورند و به کار کشور بیایند و نور بشوند به دیدگان رهبری که به ما چشم دوخته است... این یادداشت را برای خواهرها و برادرهایم نوشتم که بگویم همه مشکلاتی را که شما می‌بینید ما هم می‌بینیم... به علاوه آن‌ها در شما اراده‌ای هست که امید می‌باشد به دل ما، که پیش خواهیم رفت... در شما عزمی هست که به اینجا رسانده شما را... این عزم را... به کار باید بست! به طفل تخته تعلیم دادن استاد... حکایتی است که آماده باش طوفان را... ■

تقصیر خودش بود که پای ما را به چنین جایی باز کرد. ما که ادعایی نداشتیم. حتی در مخیله‌مان هم نمی‌گنجید که یک روزی سر از این جور جاها در بیاوریم. هر چه یاد داریم، دعای شب‌های قدرمان همه چیز بوده الا این یکی که مثلاً روزی روزگاری سر سجاده دعا، نشسته‌باشیم و زمان هم زمان اجابت باشد و ما از خدا سلامتی و تعجیل در فرج و کنکور و کار و ثروت و ازدواجمان را خواسته‌باشیم و بعد قدری تامل کرده و با حال اعتداری گفته‌باشیم: «خدا یا خداوند! ما را از اعضای بنیاد ملی نخبگان قرار بده! تازه «عضو» هم نه! از «افراد تحت پوشش»...! نه! هر چه فکر می‌کنم می‌بینم هیچ کدام ما هرگز چنین حرفی نزده‌است. کار، کار خودش بوده که پای ما را به این قصه باز کرده‌است. قصه‌ای که برخلاف شاهنامه، اولش خوش بود. چند صباحی باد به غبغبمان انداخت و مجابمان کرد که وقتی در شهر راه می‌رویم یک جور عاقل اندر سقیه‌ی به دیگران نگاه کنیم... حالا برای منی که سال‌هاست اینجا بست نشسته‌ام، خوشی‌های آخر شاهنامه‌ای خیلی وقت است تمام شده‌اند. اصلاً انگار یک روز ناگهان شاهنامه ما را بسته و تذکره الاولیاء به دستمان داده. یکبار دیدیم باری بر دوش ما گذاشته و به تماشایمان نشسته‌است... ما را آورده در جریان زندگی به جایی رسانده که امکانات خاصی برای ما فراهم کنند. گفتند بودجه که هست، ما هم که ارزشش را داریم، پس بگذار برایمان هزینه شود. اما خوب‌تر که نگاه کردیم دیدیم هم بودجه آنقدرها مفت و مجانی نباید هدر رود، هم ما حالا حالا کار داریم تا لایق این تخصیص خوردن‌ها بشویم. بعد ما یک چراغ برداشتیم و راه افتادیم در هزارتوی این بنیاد عریض و طویل و کوچک و بزرگش را زیر ذره بین گرفتیم. خیلی چیزها ناراحتمان کرد و خیلی‌تر، امیدوارمان. خیلی جاها صدیمان در نیامد و خیلی‌تر حرف‌هایمان



خواستگاری نخبگان

مهدی استاداحمد



اگر هم نرفت، سعی کنید به زور برود، زیرا می‌خواهیم خواستگاری نخبگان را بررسی کنیم. خانواده‌های نخبه‌دار در مراسم خواستگاری نخبه دم‌بختشان با یکی از سه حالت زیر روبه‌رویند:

- ← خواستگاری نخبه از غیر نخبه
- ← خواستگاری غیر نخبه از نخبه
- ← خواستگاری نخبه از نخبه

در ادامه مطلب، این سه حالت را به میمنت و مبارکی بررسی خواهیم کرد. از آن‌جا که نخبگان معمولاً پای رایانه‌شان هستند، لازم به ذکر است که برای دیدن ادامه مطلب لازم نیست روی ادامه مطلب کلیک کنید. صرفاً کافی است که چشمتان را از همین‌جا به سمت پایین صفحه ببرید، به طوری که در انتها به گل قالی ختم به خیر شود.

ز واژه نخبه برای افراد مختلف می‌تواند معانی مختلفی داشته باشد. اما آن‌چه که اکثر افراد در آن اشتراک نظر دارند، مطالبات جامعه از نخبگان آن‌قدر زیاد و متنوع است که باید آن را هر روز و هر لحظه مثل آنتی‌ویروس‌ها به‌روز کرد. این مطالبات گاهی به شدت متناقض‌اند. مثلاً ممکن است بعضی از مردم همواره از این گله داشته باشند که چرا نخبگان خود را تافته جدا بافته می‌پندارند و مثل بقیه زندگی نمی‌کنند. در عین حال نیز از نخبگان توقع دارند که مثلاً اگر به یک کشور ساحل‌دار که جام جهانی در آن برگزار می‌شود سفر کرده‌اند، هنگام قدم زدن در ساحل به جای شلوارک از کت و شلوار استفاده کنند. از سویی دیگر ممکن است فردی را به هیچ وجه نخبه حساب نکنند، اما از او توقع داشته باشند در استخرهای همان کشور خیلی مواظب رفتار خود باشد، چراکه او یک نخبه است. خواسته‌های جامعه از نخبگان آن‌قدر فراوان است که کسی به خواسته‌های خود نخبگان توجهی نمی‌کند. وقتی صحبت از خواسته‌های یک انسان می‌شود، بی‌تردید بحث به سمت خواستگاری می‌رود.



خواستگاری نخبه از غیر نخبه

خواستگاری یک نخبه از یک غیرنخبه معمولا با شکوه و اقتدار خاصی برگزار می‌شود. شکوه و اقتدار مذکور از روزهای قبل خواستگاری آغاز می‌شود. یعنی از روزی که غیرنخبه مورد خواستگاری به دوستانش پز خواستگار نخبه‌اش را می‌دهد و آن‌ها را به خاطر داشتن خواستگاران غیرنخبه تحقیر می‌کند و برای آن‌ها از مزایای زندگی با نخبگان می‌گوید. سرانجام روز خواستگاری فرا می‌رسد و فرد نخبه با گل و شیرینی و شکوه وارد منزل عشق نخبه‌کشش می‌شود. دو خانواده پس از گفت‌وگو درباره قیمت خودرو، نوسانات دلار و بررسی بازی غرورانگیز ایران در برابر آرژانتین، سراغ اصل مطلب می‌روند و عروس و داماد آینده را با هم تنها می‌گذارند تا طبق آخرین مصوبات مجلس درباره گفت‌وگوی دختران و پسران در آستانه ازدواج، با هم گفت‌وگو کنند. این گفت‌وگو در ابتدا با اشاره فرد نخبه به سوابق و دستاوردهای بزرگ او آغاز و کم‌کم با شروع بحث درباره مسائل مالی وارد دوران افول خود می‌شود. در همین زمینه گفته‌اند:

خداوندا مرا نخ ده که نخبه.
و نخ احتمالا مخفف نان خشک است.



خواستگاری غیرنخبه از نخبه

خواستگاری فرد غیرنخبه از یک نخبه شاید شکوه و شیرینی خیلی زیادی نداشته باشد، اما احتمالا نتیجه جذاب‌تری دارد. مراسم خواستگاری به این شکل است که دو خانواده پس از گفت‌وگو درباره قیمت خودرو، نوسانات دلار و بررسی باخت ایران در برابر بوسنی، سراغ اصل مطلب می‌روند و عروس و داماد آینده را

با هم تنها می‌گذارند تا طبق آخرین مصوبات مجلس درباره گفت‌وگوی دختران و پسران در آستانه ازدواج، با هم گفت‌وگو کنند. پس از انجام این گفت‌وگو، فرد نخبه، بین نخبه ماندن و در کنار یک غیرنخبه ماندن دومی را انتخاب می‌کند. در همین زمینه گفته‌اند:

بنده هستم آدمی غیرالیت / نخبه جون! تنهایی‌ام را کن دیلیت



خواستگاری نخبه از نخبه

خواستگاری یک نخبه از یک نخبه را می‌توان تفاهم مغزها نامید. این خواستگاری در فضایی سرشار از درک متقابل و تفاهم عاشقانه برگزار می‌شود.

مراسم خواستگاری به این شکل است که دو خانواده پس از گفت‌وگو درباره قیمت خودرو، نوسانات دلار و بررسی تساوی ایران در برابر نیجریه، سراغ اصل مطلب می‌روند و عروس و داماد آینده را با هم تنها می‌گذارند تا طبق آخرین مصوبات مجلس درباره گفت‌وگوی دختران و پسران در آستانه ازدواج، با هم گفت‌وگو کنند. این گفت‌وگو با تفاهم آغاز می‌شود و با اولین تپش‌های عاشقانه قلب دو کبوتر نخبه به پایان می‌رسد. اما این پایان ماجرا و آغاز یک زندگی مشترک نیست. زیرا وقتی دختر و پسر مذکور در حال هم‌دلی و هم‌فکری و برنامه‌ریزی برای زندگی مشترک بوده‌اند، بزرگ‌ترهایشان با هم درباره شرایط آن‌ها گفت‌وگو کرده‌اند و پس از بررسی اوضاع و احوال آن‌ها، در مورد مخالفتشان با شکل‌گیری زندگی این زوج به توافق رسیده‌اند. این جاست که زوج نخبه تصمیم می‌گیرند با هم از خانه فرار کنند.

در همین زمینه گفته‌اند:

**کبوتر نخبه‌ای با شوق پرواز
سفر را کرد بالاچار آغاز**





تلفن کشف شد به این ترتیب

نسیم عربامیری

در آغاز کلام و سبب تاسیس این ستون

با سلام و درود بی‌پایان
به حضور شما مخاطب جان!

بنویسم چگونه شد که بشر
رفت دنبال اختراع فنر

بنده بعد از مطالعات زیاد
کوشش و سعی و کسب علم و سواد

چه کسی کشف کرد توی تفنگ
باید اینسان قرار داد فشنگ

توی تاریخ علم، خیره شدم
خودم استادی‌ام برای خودم!

یا چه شد کشف شد هواپیما
تلفن، تلگراف و قطب‌نما

پس بنا کرده‌ام که بعد از این
با زبانی صمیمی و شیرین

چرخ و رایانه و ترانزیستور
کاغذ و دستگاه چاپ و موتور

بکنم رخنه توی قایق علم
پرده بردارم از حقایق علم

کار من توی این ستون این است
گفتن قصه‌های شیرین است

پای خود را فرو کنم تا بیخ
داخل کفش کهنه تاریخ

پس به دور از حواشی و جنجال
قصه‌های مرا بکن دنبال

با سندهای معتبر این جا
واقعیات را کنم افشا

تا شود سینه‌ات ز غم خالی
مرسی از لطف حضرت عالی!



۲

در سبب اختراع تلفن

سال‌ها آتش و کیوتر و دود
بهترین راه ارتباطی بود

تا که یک روز آدمی فاضل
نام ایشان: الف، گراهام بل

که زنی داشت تنبل و وراج
مدتی شد ز کار خود اخراج

شد پس از آن سه ماه خانه‌نشین
گوشه خانه دپرس و غمگین

طفلکی مثل آدمی علاف
بود هم‌صحبت زنی حراف

که به جز حرف‌های بی‌پایه
روز و شب با زنان همسایه،

دور هم جمع می‌شدند مدام
چه در ایوان، چه داخل حمام

الغرض مرد مفلس و بدبخت
شد گرفتار این شرایط سخت

گفت: باید که فکر بکری کرد
راهکاری بیان و فکری کرد

تا که این بانوان همسایه
جای صرف هزینه و مایه،

بنشینند گوشه منزل
هی نگردند در خیابان ول

نکنند این قدر عبور و مرور
بشود ارتباطها از دور

پس به این قصد و نیت این آقا
آستین را زد آن میان بالا

رفت دنبال کشف‌های عجیب
تلفن کشف شد به این ترتیب!

تا که زن‌ها به جای آمد و شد
توی جمعی زنانه و بی‌خود

داخل خانه‌ها اسیر شوند
تلفن توی دست پیر شوند!

تاریخ معمولاً قاضی خوبی است؛ یعنی به ندرت اتفاق می افتد که درباره یک شخصت قضاوت غلط داشته باشد. نمی خواهیم بگوییم هر کس که از فیلتر تاریخ رد شد و بعدها از او به خوبی یاد کردند، یک آب شسته تر از بقیه بوده و مولای درز کارها و تصمیماتش نمی رفته؛ بلکه منظورمان این است که لابد یک یا چند دلیل قانع کننده برای برجا ماندن این نام نیک می توان ذکر کرد. مصداق این قضاوت تاریخی نام نیکی است که از شیخ بهاء الدین عاملی باقی مانده است: دانشمند و حکیم عصر صفویه که مردم درباره اش داستان های افسانه ای کم نساخته اند. اگر از همه ماجراهایی که در اطراف زندگی علمی شیخ وجود داشته بگذریم، او دست کم دارای یک ویژگی تحسین برانگیز بوده که باعث شده ما در این شماره نشریه به سراغ سلوک علمی او برویم؛ استفاده از علم در خدمت زندگی مردم. این که شیخ با وجود تمایلات فلسفی و عرفانی، سعی می کرده در کنار مردم زندگی کند و به گرفتاری های آنان بی اعتنا نباشد، آن قدر مهم است که می تواند الگوی امروز دانشمندان و دانشگاهیان ما باشد. مثال می زنم؛ یکی از کارهای شیخ بهایی در کنار تعیین قبله مسجد شاه و نوشتن کتاب های حکمی، تقسیم بندی آب زاینده رود بوده که به شکل مستقیم در زندگی روزمره مردم اثر می گذاشته است. در صورتی که در سال های اخیر زاینده رود به خشکی گراییده و از آن رود زنده و زیبای اصفهان، تقریباً چیزی باقی نمانده است. آیا این که نخبگان و برگزیدگان علمی کشور قاعدتاً باید بنشینند و درباره این بحران زیست محیطی هم فکری کنند و آن را به گوش مسئولان برسانند، توقع زیادی است؟ علی ای حال، زندگی علمی شیخ بهایی نشان می دهد یکی از وظایف اهل علم حل کردن همین گرفتاری هاست.



چند روایت

از زندگی علمی شیخ بهاء الدین عاملی

از تقسیم بندی آب زاینده رود تا تعیین قبله مسجد شاه

معمومه ترکمانی

۱ | دعوت عزالدین حسین به اصفهان

عزالدین حسین بعد از نماز عشا، دوباره نامه شیخ علی منشار «شیخ الاسلام اصفهان» را که او را از جبل عامل به اصفهان و حکومت شیعی صفویه دعوت کرده بود، با خود مرور کرد. عثمانیان چندی پیش استاد و دوست گران قدرش، شهید ثانی، را به شهادت رسانده بودند و در آزار و اذیت شیعیان از هیچ کاری فروگذار نمی کردند. قرآن را باز کرد، آیه «والذین هاجروا...» آمد.

عزالدین حسین که از نوادگان حارث همدانی از صحابه مولای متقیان حضرت علی بود، به همراه خانواده از جبل عامل به سمت ایران روان شد، همراه با چشمه‌ای بهشتی از جبل عامل، فرزند برومندی به نام بهاءالدین که می آمد تا به زاینده رود ایران بپیوندد و دریایی شود به نام نامی شیخ ذوالفتون شیخ بهایی، عارف ادیب شاعر، فقیه حکیم منجم مهندس.

۲ | شیخ و ایران

بهاءالدین ۱۳ ساله بود که وارد اصفهان شد. در اصفهان بود که زبان فارسی را آموخت و نیز زبان ترکی را، که زبان دربار در عهد صفوی بود. سه سال بعد پدر شیخ بهایی توسط شاه طهماسب و به توصیه شیخ منشار به مقام «شیخ الاسلامی» قزوین، پایتخت صفویه رسید. شیخ بهایی همراه با پدر به قزوین رفت و تحصیل علوم را در حوزه علمیه قزوین پی گرفت. اولین و مهم ترین استادش پدرش بود که با او تفسیر و حدیث و ادبیات عرب و معقول خواند و از او اجازه روایت دریافت کرد. بعد نزد ملا عبدالله یزدی حکمت و کلام و طب و منقول را فراگرفت و از پیر احمد قزوینی حکمت و ریاضیات آموخت. بعدها پدرش به شیخ الاسلامی هرات منصوب شد و بعد از وفات پدرش، بهاءالدین ۳۱ ساله به جای پدر به شیخ الاسلامی هرات رسید. این اولین منصب رسمی او بود، ولی در همان سال پدر همسرش شیخ علی منشار درگذشت و شیخ بهایی به



سمت شیخ الاسلامی اصفهان رسید.

۳ | شیخ و سفر

بهایی پس از مدتی به شوق سفر حج از شیخ الاسلامی کناره گرفت و سفر طولانی خود را آغاز کرد. به صورت ناشناس و در لباس درویشی به سفر می رفت و با عالمان هر دیار از هر مسلک و مذهبی دیدار می کرد و اغلب تقیه پیشه می کرد. او در این سفر به عراق و حلب، شام، مصر، سرانندیب، حجاز و بیت المقدس رفت. برخی از علما از تسامح او با سایر مذاهب ایراد گرفته‌اند و گاهی او را سنی مذهب نامیده‌اند و گاهی نیز به زرتشتی گری متهمش کرده‌اند، اما خود او صریحاً به این نوع مشی در قصیده «وسیلة الفوز و الامان» که در مدح صاحب الزمان و در ۶۳ بیت سروده شده، اشاره می کند. آن چه مسلم است، بهایی فقیه شیعی معتدلی بوده و به شیوه قدما به اقوال و آثار عامه نظر داشته است.

۴ | شیخ و شاه عباس

شیخ بهایی را «نزدیک‌ترین علما به شاه عباس» می‌دانسته‌اند. شیخ بهایی همواره مورد تکریم شاهان صفوی بود، ولی بیشتر به عزت‌نشینی گرایش داشت و در حسرت گذشته «دلَم از قیل و قال گشته ملول / ای خوشا خرقه و خوشا کشکول» سر می‌داد. از سفرهای تاریخی شیخ بهایی همراهی او با شاه عباس در سفرهای پیاده‌اش به مشهد است. شاه در سفرها و لشکرکشی‌ها شیخ را به همراه خود می‌برد و این کار را در مقام تفال به فتح و ظفر انجام می‌داد؛ تا آن‌جا که به گزارش «اوحدی بلیانی» در عرفات العاشقین کلمه «شیخ بهاء‌الدین» تسلیم فتح ایروان بوده است. اقامه نماز جمعه اصفهان نیز برعهده شیخ بهایی بود. اما این امور سبب نمی‌شد در روابط خود با شاه جانب شرع را فروگذارد، چنان‌چه در چراغانی و جشن نوروز ۱۰۱۸ که مقارن با دوازدهم محرم بود و هیچ‌یک از علما جرئت اعتراض و خرده‌گیری بر عمل شاه را نداشتند، بهایی با ساختن ماده تاریخ «علی بیخشد» اعتراض و ناراضیتی خود را از عملکرد شاه صفوی اظهار داشت.

۵ | شیخ بهایی و مردم

شیخ بهایی با وجود پایگاه والای علمی و اجتماعی و آمدوشد با دربار، از معاشرت با توده عوام، حتی درویشان و معرکه‌گیران اصفهان نیز رویگردان نبود و به قول خودش «میل قلندری» داشت. حکایت مشهوری هست که گویند: شاه عباس شنید شیخ بهایی گاه در حلقه معرکه‌گیران و شعبده‌بازان حاضر می‌شود و به تماشا می‌پردازد. چون این کار را مناسب مقام شیخ بهایی نمی‌دانست، خواست با کنایه او را از رفتن به چنین جای‌ها بازدارد. به شیخ گفت: شنیده‌ام برخی از عالمان و طالبان علوم دینی، کنار اراذل و اوباش، در معرکه شعبده‌بازان حاضر می‌شوند؛ حال آن‌که چنین رفتاری مناسب شأن اهل علم

و اعتبار نیست. شیخ بهایی بلافاصله در پاسخ شاه گفت: آن‌چه در این باره به سمع مبارک رسیده، برخلاف واقع است، چون من اغلب از آن مجامع حاضر بوده‌ام و تا به حال احدی از اهل علم و اشراف را آن‌جا ندیده‌ام!

۶ | شیخ و معاصران و شاگردان

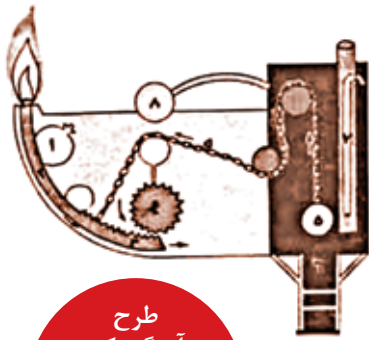
شیخ بهایی با بزرگانی چون مقدس اردبیلی و میرداماد و میرفندرسکی هم‌دوره و هم‌نشین بود و از بی‌شمار شاگردانش می‌توان به ملاصدرا، فیض کاشانی و محمدتقی مجلسی اشاره کرد که هر کدام برای خودشان جبل عاملی بودند در علم. در «روضات الجنات» آمده که احاطه شیخ بر دانستنی‌های بسیار و حکایت و نوادر و اشعار، مجلس روزهای تعطیل وی را که محل گفت و شنود چنین ظریفی بود، از مجالس رسمی درس خواستنی‌تر ساخته بود.

۷ | شیخ و تصوف

او در آثار و اشعار خود به اکابر و بزرگان صوفیه پرداخته و از آن‌ها مانند محی‌الدین و بایزید بسطامی به بزرگی یاد کرده و مثنوی مولوی را «قرآنی به زبان پهلوی» خوانده است. این‌ها باعث شده تا برخی از علمای شیعه به دلیل گرایشش به تصوف بر او خرده بگیرند. به گفته علامه مجلسی او اهل ریاضات شرعی و چله‌نشینی بوده. اگر تصوف را به معنای ترک تعلقات دنیوی و مجاهده با نفس در نظر بگیریم، بهایی سهم فراوانی از آن داشته است.

۸ | شیخ و فلسفه

حقیقت این است که شیخ به فلسفه روزگار خود که آن را حکمت یونانیان می‌خواند، به دیده عنایت نگاه نمی‌کرد و بیشتر مایل به حکمت ایمانی یا درواقع همان عرفان اسلامی بود: **چند و چند از حکمت یونانیان حکمت ایمانیان را هم بدان**



طرح آب گرم کن و شمع همیشه روشن حمام شیخ بهایی

اثر او به نجوم

«تشریح
الافلاک»

است، «الفوائد
الصمدیه» را

درباره نحو نوشته و

«جامع عباسی» فقه‌نامه‌ای است همگانی

که به دستور شاه عباس نوشته شده است.

از مصادیق بارز ذهن ریاضی شیخ بر اصول

بحث و تالیف او کتاب «زبده الاصول» است.

رساله «پند اهل دانش و هوش به زبان گربه و

موش» را به فارسی نگاشته و «شیر و شکر»

اولین منظومه فارسی در بحر مُتدارک است.

۱۱ | شیخ و سفر آخر

مجلسی اول در کتاب «شرح مشیخه من

لایحضره الفقیه» مکاشفه‌ای را بیان می‌کند که

طبق آن شیخ بهایی شش ماه قبل از مرگش

آوازی را از گور «بابا رکن‌الدین» می‌شنود که به

او می‌گوید آماده مرگ باش.

زمانی که شیخ از دنیا رفت، در اصفهان قیامتی

شده بود. قریب به ۵۰ هزار نفر در میدان

نقش جهان اصفهان بر پیکر او به امامت شیخ

مجلسی نماز خواندند. سپس طبق وصیت

جنازه‌اش را به مشهد مقدس بردند و در سمت

پایین پای امام هشتم، در منزلی که مدرسه

شیخ بود، به خاک سپردند. عالم فرزانه‌ای که

سفر آخرش مصداق بارز شعر رودکی بود:

از شمار دو چشم یک تن کم
از شمار خرد هزاران بیش

و نیز علم رسمی را بی‌حاصل می‌دانست و
گوهر سعادت را در آموختن علم عاشقی.

علم رسمی سر به سر قبل است و قال
نه از او کیفیتی حاصل نه حال

علم نبود غیر علم عاشقی
ما بقی تبلیس ابلیس شقی

۹ | شیخ و معماری

آثار معماری شیخ به سه دسته تقسیم

می‌شوند؛ اول آثاری که نسبت آن‌ها به شیخ
قوی است، مانند اثر مهندسی تقسیم‌بندی

آب زاینده‌رود برای هفت ناحیه که شرح آن

در سندی که به «طومار شیخ بهایی» مشهور

است، آمده. دوم آثاری که بنابر گزارش

منابع به او انتساب دارد، مانند تعیین دقیق

قبله مسجد شاه اصفهان، طراحی نقشه

حصار نجف و طراحی و ساخت شاخص ظهر

شرعی در مغرب مسجد شاه اصفهان و نیز

در صحن حرم امام رضا(ع)، طرح دیواری در

صحن حرم حضرت امیرالمومنین در نجف

اشرف به قسمی که زوال شمس را در تمام

ایام سال مشخص می‌کند، طراحی صحن

و سرای مشهد مقدس به صورت یک شش

ضلعی، ساختن منارجنبان و طراحی گنبد

مسجد شاه اصفهان که صدا را تا هفت مرتبه

منعکس می‌کند و ساختن ساعتی که نیاز به

کوک کردن نداشت. گروه سوم آثاری هستند

که انتساب آن‌ها به شیخ افسانه‌آمیز است،

مانند حمام معروف شیخ بهایی که می‌گویند

مدت‌ها تنها با شعله شمع گرم بوده است.

۱۰ | شیخ و تالیفات

او در تمام علوم زمان خود دست داشت و

در بعضی از آن‌ها منحصربه‌فرد بود و از او

تالیفات زیادی به جا مانده است. نام‌دارترین

اثر او «کشکول»، مجموعه‌ای از علوم و

معارف است. «مفتاح الفلاح» کتابی است در

اذکار و ادعیه. «خلاصه الحساب» یک دوره

ریاضیات مقدماتی و متوسط است. مهم‌ترین

گفت‌وگو با کیومرث منشی‌زاده درباره نسبت ریاضیات و شعر

شعر و ریاضیات از یک جنس هستند

مهدی وزیربانی

ما باید درباره نخستین تماس یک موضوع با ذهنمان محتاط باشیم، زیرا پرسش جدیدی که برایمان پیش می‌آید، در مرحله ابتدایی دچار لکنت زبان است و فقط به اصطلاحاتی عجیب دسترسی دارد که آمیخته با ارزش‌های اکتسابی و نداعی‌هاست. اما از همین راه است که این پرسش نیاز حقیقی ما را به گونه‌ای نامحسوس منحرف می‌کند. ما بدون شناسایی این امر، پرسش اصلی خود را رها می‌کنیم و در پایان به این باور می‌رسیم که عقیده‌ای را انتخاب کرده‌ایم که کاملاً متعلق به خودمان است و فراموش می‌کنیم که انتخاب ما صرفاً بر مبنای توده‌ای از اعداد و ارقام و عقاید شکل گرفته است. این همان چیزی است که در نسبت ریاضیات با شعر اتفاق می‌افتد و گاهی دقیقاً مطابق علاقه ما نیست. پرسش‌های فلسفی و علمی و هنری به میانجی‌گری مهندس کلمات یا همان شاعر احتیاج دارند و هر شاعری در این موارد چنان می‌تواند کلمات را بر مبنای تمایلات خود به کار گیرد که هم‌چون خیام در عصر کلاسیک یا کیومرث منشی‌زاده در دوران معاصر منطقی خاص برای خودش بنا کند. آیا به‌راستی ریاضیات که دانشی گزاره‌ای است، می‌تواند با شعر که ویژگی‌اش فقدان زبان گزاره‌ای است، آمیخته شود؟ آیا زبان طبیعت، زبانی از جنس ریاضیات است؟ پرسش‌هایی از این دست را با کیومرث منشی‌زاده در میان گذاشتیم و او در حالی به این سوال‌ها پاسخ داد که در شعر معاصر با نام شاعر ریاضیات و رنگ‌ها شناخته می‌شود.

■ اگر بگوییم که شعر نیز شکلی از شناخت است اما با اسلوب و چهارچوب خاص خودش که یکی از ویژگی‌های آن فقدان زبان گزاره است، در این صورت چگونه می‌توان قائل به شعری بود تحت عنوان «شعر ریاضی»؟ آن هم درحالی‌که ریاضیات دانشی سرتاسر گزاره است. این‌گونه نیست که ریاضیات صرفا گزاره باشد، بلکه ریاضیات کاربرد گزاره‌ای دارد. ریاضیات و شعر هیچ‌یک معقول نیستند، چون اصولا در تعریفی که ارسطو ارائه داده است، شعر یکی از پنج چیزی است که پایه عقلانی ندارد. در ریاضیات هم وضع به همین منوال است. ریاضیات اصلا از اصول موضوعی آغاز می‌شود و اصول موضوعی همان آکسیون است که در فلسفه ریاضیات رواج دارد و اصولی هستند که شما از ابتدا آن را پذیرفته‌اید و بدیهی فرض کرده‌اید و به‌هیچ‌وجه قابل اثبات نیستند، ولی قضایا بر حسب این‌ها اثبات شده‌اند. یکی از اصول اساسی فلسفه این است که جهان حادث است یا قدیم؟ یعنی این جهان به وجود آمده است یا وجود داشته است؟ بعضی‌ها معتقدند وجود داشته و جماعتی بر به وجود آمدن آن اصرار دارند؛ حالا ریاضیات هم به همین صورت است. یک اصولی را از ابتدا آمدند درست کردند، چون انسان از وقتی که به وجود آمده، فرضیاتی داشته که علاقه‌مند بوده این فرضیات واقعی هم باشد. چون اصولا انسان حیوان مصادره به مطلوب است، یعنی انسان دوست دارد به همان نتیجه‌ای برسد که دلش می‌خواهد. در همه مقولات هم ما تقریبا همین کار را انجام می‌دهیم. اقلیدس آمده پنج اصل را درست کرده که این پنج اصل کل هندسه را در بر گرفته است. قضایای هندسه معطوف و مدیون این اصول است و این اصول هم مربوط به خط و نقطه است. خیلی از قضایای هندسی روی این اصول حرکت می‌کنند، ولی بعدها دو ریاضی‌دان به نام‌های لوباجفسکی و ریمن

آمدند و گفتند از یک نقطه در خارج از یک خط، می‌توان بی‌نهایت خط موازی آن خط رسم کرد و یکی هم می‌گوید هیچ خطی نمی‌توان رسم کرد. بر این اساس هندسه‌ای به نام هندسه ریمانی ساخته شد. اما شما اگر از ریمن بپرسی چرا؟ یا چطور؟ نمی‌تواند اثبات کند. اقلیدس هم نتوانست چیزی را ثابت کند، بلکه فقط حرفش را زد. امهات قضایای هندسی خط مستقیم است که انبشترین آمد و در آن خللی ایجاد کرد و گفت: نزدیک‌ترین فاصله بین دو نقطه خط منحنی است و این هم نظریه انبشترین

ریاضیات خشک نیست، درواقع پایه ریاضیات روی تئوری قرار دارد و تئوری به‌نوعی خیال است و نه فکر. تئوری بعد که دکترین می‌شود، ارزش علمی پیدا می‌کند

است که جهان را با آن به هم ریخت. ریاضیات بر خلاف آن چه مردم فکر می‌کنند، دگماتیک یا متحجر نیست. در زبان انگلیسی، لرد راسل می‌گوید: مالتی ریزالت است، یعنی چند نتیجه‌ای است. ما از این‌جا شروع کردیم که انتهای یک خط نقطه است، ولی امکان دارد در یک سیاره دیگر الان از یک جای دیگر شروع کنند. آن‌ها در یک تمدن دیگر قرار دارند و ما در تمدن دیگری قرار داریم. ریاضیات خشک نیست، درواقع پایه ریاضیات روی تئوری قرار دارد و تئوری به‌نوعی خیال است و نه فکر. تئوری بعد که دکترین می‌شود، ارزش علمی پیدا می‌کند. یک زمانی توی دانشگاه معترض من شدند که: شما دانش تدریس نمی‌کنی، چیزهایی که یاد می‌دهی، تئوری است و ممکن است هرگز ثابت نشود. بنابراین باید بپذیریم که ریاضیات صرفا گزاره نیست.

■ چنین می‌نماید که شعر تلاش بی‌واسطه انسان باشد برای درک فهمی درخور از خود و جهان پیرامون. با ارائه

چنین تصویری از شعر، شما در مقام شاعری که ریاضیات هم خوانده‌اید و هم چنین از مفاهیم ریاضی در زبان و شعر خود استفاده می‌کنید، چه تصویری از خود و جهان پیرامون دارید؟ آیا قائل هستید به این که زبان طبیعت زبانی از جنس ریاضی است؟

در این سوال اشاره شد که من ریاضیات خوانده‌ام، که باید یک بار برای همیشه تصحیح کنم که من هرگز ریاضیات نخوانده‌ام و در زمان تحصیل در دروس ریاضیات و هندسه بسیار کندذهن بوده‌ام. ولی خودم اول شعر ریاضی نوشتم و بعد با ریاضیات آشنا شدم. می‌خواهم بگویم شعر تقریباً ارادی نیست، یعنی مختار شعر است نه شاعر. درواقع شعر، شاعر را می‌گوید نه شاعر. البته الان نمی‌توانم انکار کنم که سرم به اصطلاح در حساب آمده، اما هنوز یک حساب معمولی را گاهی نمی‌توانم انجام بدهم

مختار شعر است نه شاعر. درواقع شعر، شاعر را می‌گوید نه شاعر. البته الان نمی‌توانم انکار کنم که سرم به اصطلاح در حساب آمده، اما هنوز یک حساب معمولی را گاهی نمی‌توانم انجام بدهم

پمپ بنزین که می‌روم، نمی‌دانم موقع حساب کردن چه اتفاقی می‌افتد. ولی می‌خواهم بگویم ریاضی و شعر از یک جنس هستند. اولاً ریاضی و شعر معلول عقل متعارف نیستند. یک مقداری ذهن باید معیوب باشد که دنبال شعر برود، چراکه شعر خودش جنون ادواری است و شاعر لحظاتی دیوانه می‌شود و دوباره به حالت عادی برمی‌گردد. جنون هم که چیزی به اصطلاح اعتباری است و معلوم نیست در آن وقتی که شاعر شعر می‌گوید، دیوانه است یا در آن زمانی که نمی‌گوید.

در فلسفه هنوز بحثی هست که آیا وقتی ما خواب می‌بینیم، زندگی می‌کنیم، یا وقتی که زندگی می‌کنیم، خواب می‌بینیم. فلسفه در پی آن است که کدام درست است؟ این مسئله را باید کسی بگوید که از جنس ما نباشد. چون یکی از امهات مسائل فلسفی این است که در تناظر باید ناظر بیرون منظر باشد و در خود منظر اگر باشد، توجیهش صحیح نیست. کمالین که توجیه ما درباره زندگی درست نیست، چون خودمان زنده‌ایم و ما هرگز نمی‌توانیم توجیه درستی از زندگی داشته باشیم. علی‌ایحال شعر و ریاضیات می‌تواند بسیار تنگاتنگ باشد و آن کسی که هم گرفتار ریاضیات و هم گرفتار شعر می‌شود، «قوز بالای قوز» دارد.

■ در کارگه کوزه‌گری رفتن دوش دیدم دوهزار کوزه گویا و خموش هریک به زبان حال با خود می‌گفت کو کوزه‌گر و کوزه‌خر و کوزه‌فروش این شعر، شعری است از شاعری که علاوه بر شاعری بودن، ریاضی‌دان بزرگی بوده و هم چنین انسانی که با مفهومی هم‌چون مرگ دست‌وپنجه نرم می‌کرده است. چه نسبتی میان این قیاس منطقی با حقیقت اسرارآمیز مرگ وجود دارد؟ خیام انسان است، پس خیام هم خواهد مرد. با یک درک شاعرانه شما چه تلقی‌ای در این باره دارید؟

اولاً خیام با این رباعیات باید شاعر



بسیار پایینی باشد. چون رباعی منطقی‌ترین وجه شعر است، یعنی تقریباً رباعی یک جور قضیه منطقی است، ولی بر حسب تصادف روزگار شعرترین شعر روزگار شده.

کما این که خیلی از مردم دنیا که اصلاً از ایران هیچ چیز نمی‌دانند، خیام را خوب می‌شناسند. درست مثل این که خیلی از ایرانی‌ها شاید یونان را خوب نشناسند، اما افلاطون را به خوبی می‌شناسند. خیام را نمی‌توان گفت شاعر ریاضی‌دان است یا ریاضی‌دان شاعر، چرا که خیام همیشه خیام است و به هر حال او شاعر خارق‌العاده‌ای است و تخیل حیرت‌انگیزی دارد. او در بحث مرگ که شما هم در سولاتان مطرح کردید، می‌گوید: آدم وقتی که می‌میرد، دیگر معلوم نیست چه زمانی مرده است! چرا که دیگر با هفت هزار سالگان هم سفر می‌شود. شما وقتی مرده باشید، آن طرف زمانی مثل زمان این جهانی وجود ندارد. زمان در زندگی وجود دارد و نه در مرگ. شما چه ۶۰ میلیون سال قبل مرده باشید، چه همین دیروز، فرقی ندارد. خیام تخیل شگفتی دارد که می‌تواند زمان را در شعرش بکشد.

■ به نظر شما خیام ریاضی‌دان مرگ را به چه رنگی می‌دیده است؟

مسلماً خیام مرگ را سیاه می‌دیده است، چون تلقی از رنگ پدیده‌ها بسته به تجربه زیستی ماست. ببینید، شما شعر قبل از سده‌ی را اگر ملاحظه کنید - البته منهای فردوسی - می‌بینید که هر کس شعری گفته است، به دنبال «می» بوده یا سعی در دنبال کردن سبزه و باغ و بهار داشته است. ولی پشت همه این تعابیر و خواسته‌ها واقعیتی است و آن این که بهار فصلی بوده که آن‌ها از سرما به آن پناه می‌بردند.

شما غافلید که در روسیه قبل از آن که گاز پیدا شود، بیچاره‌ها چه مصیبتی می‌کشیدند. یا در سوئد و نروژ فوریه را لغت بدی می‌دانند، چون فوریه اوج سرمای آن‌هاست. کلمه فوریه

در آن جا نفرت‌آور است و برای ما هم گرم‌ا و سرمای زیاد نفرت‌آور است و شاعران آن دوران به دنبال باغ و بهار و سبزه بوده‌اند، چرا که در اقلیم ما تابش آفتاب وجود دارد و بنابراین رنگ سیاه برای ما رنگ بدی است. به همین علت مثلاً شما می‌گویید: «بازار سیاه»، یا «فلان کس سفیدبخت شده است»، یا برعکس «سیاه‌بخت». ولی در سوئد یا روسیه رنگ مطلوب سیاه است و سفید نفرت‌آور، چون رنگ برف است. بالطبع خیام مرگ را سیاه می‌دیده است، ولی اگر خیام در میان اسکیموها بود، جریان فرق می‌کرد.

زبان‌ها و تخیل و زندگی بر اساس احتیاجات ساخته می‌شود. در زبان اسکیموها شش نوع «تو» وجود دارد، چرا که آن‌ها بر اثر بوران به سختی می‌توانند خودشان را پیدا کنند.

■ تلقی کیومرث

منشی‌زاده از مرگ چیست؟

فراموش نکنید که ما زندگی می‌کنیم تا

بمیریم. در ادبیات عرب

شعری هست که می‌گوید: «می‌زایند برای

مردن و می‌سازند برای خراب شدن.» حقیقت

این است که ما زندگی می‌کنیم تا بمیریم و

این مطلب فاجعه‌آمیزی است. در این زندگی

شما منحنی‌ای هستید که بالا می‌روید و در

یک آن فرو می‌ریزید برای همیشه. من فکر

می‌کنم که همه چیز علاج دارد، الا مرگ و

ای کاش هیچ چیز علاج نداشت جز مرگ. شما

وقتی کفش ندارید، گیوه می‌پوشید، بستنی

ندارید، فالوده می‌خورید. اما مرگ تنها چیزی

است که بدیلی ندارد. مرگ تنها مقوله لاینحل

زندگی است و تنها مقوله عجیب و غریب



زندگی است که آدمی در آن عقلش به جایی نمی‌رسد. فقط یک بن‌بست است و شاید تنها کسی می‌تواند درباره مرگ حرف بزند که لااقل یک بار مرده باشد و زنده شده باشد.

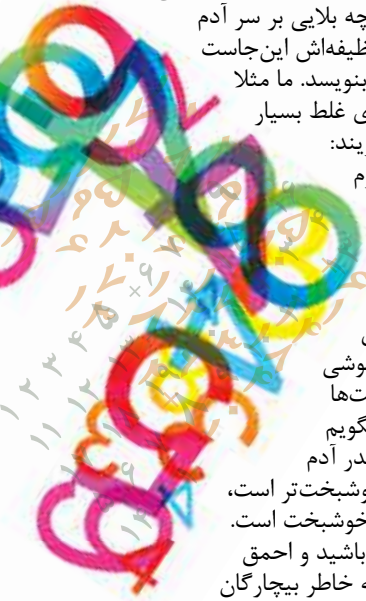
■ معیار ریاضی‌دان مانند معیار نقاش یا شاعر، زیبایی است. آیا در این وجه زیبایی نخستین معیار سنجش می‌تواند شعر باشد؟ شعر هنرترین هنرهاست، چراکه همه هنرها برای روزشان احتیاج به ماده دارند. نقاشی احتیاج به رنگ دارد، مجسمه‌سازی احتیاج به سنگ و گچ دارد. شعر از این جهت هنرترین هنرهاست که صرفاً

فونکسیون مغز تبدیل می‌شود به شعر و شما احتیاج به هیچ چیز دیگر ندارید. ولی مثلاً در تئاتر شما به دکور و بازیگر و متن احتیاج دارید. شعر در واقع همان خیال لگام‌گسیخته و چون‌آمیز است. تلاش ناخودآگاهانه ذهن است برای سرگرم کردن خود آدم. یعنی آرزوهای دست‌نیافتنی در شعر وجود دارد. اصولاً شاعران بیچاره‌ترین آدم‌های

روزگار هستند، چون آرزوهایشان بلند است. در ادبیات عرب شعری است که می‌گوید: «کسی که به دنیا خیلی مشتغل است، آرزوهایش هم بلند است.» این خیلی بد است که آرزوهای آدم بلند باشد و دستش کوتاه. چارلز دیکنز وقتی کتاب «آرزوهای بزرگ» را نوشت، به نحوی خواست به همین مسئله اشاره کند. چون آدمی هر چه آرزوهایش کمتر باشد، بهتر است. اصولاً شاعر کسی است که به مخالفت با جامعه برمی‌خیزد؛ چه بخوهد و چه نخواهد. شاعر جهان را تصحیح اعتباری می‌کند. شاعر خواه ناخواه

موظف است با اندیشه‌های غلط مبارزه کند. در حال حاضر هم مشکل دولت‌مردان جهان این است که از جنس مردم نیستند. وزیر بهداشتی نباید یک طیب باشد، وزیر بهداشتی باید یک بیمار باشد، چراکه یک بیمار می‌داند در بیمارستان‌ها چه بلایی بر سر آدم می‌آوردند. شاعر وظیفه‌اش این جاست که در کلمه باید بنویسد. ما مثلاً حرف‌ها و مثل‌های غلط بسیار داریم. مثلاً می‌گویند:

«فلانی سرد و گرم چشیده است!»
اصلاً گرما و سرما که مربوط به لامسه است و نه حس چشایی و شاعر به علت هوشی که دارد، به واقعیت‌ها می‌پردازد. البته بگویم به اعتقاد من هر قدر آدم احمق‌تر باشد، خوشبخت‌تر است، چون آدم احمق خوشبخت است. شما اگر خودتان باشید و احمق نباشید، حداقل به خاطر بیچارگان باید مضطرب باشید. شیخ اجل سعدی می‌گوید: «ای آن‌که به اقبال تو در عالم نیست / گیرم که غمت نیست، غم ما هم نیست؟» ما را مجبور کردند که این را این‌طور بخوانیم: «گیرم که غمت نیست غم ما هم نیست!» می‌گوییم چرا باید این‌گونه بخوانیم، می‌گویند آقا عرفان درونش موج می‌زند! باید بگویم خاک بر سر عرفان که مزخرفات درونش موج می‌زند! چطور آدمی که گرسنه است و سلول‌هایش فریاد فقر می‌کشد، غم نداشته باشد؟ شاعر وظیفه‌اش در این نکات نهفته است. شاعر وظیفه دارد به این وجه زندگی بپردازد و ابزارش می‌تواند هم رنگ باشد، هم ریاضیات باشد، ولی هدف نهایی باید پیشبرد انسانیت باشد. ■



گفت‌وگو با کیهان بهمنی، مترجم رمان «خدمتکار و پروفیسور»

ریاضیات یک زبان مستقل است

الناز اسکندری

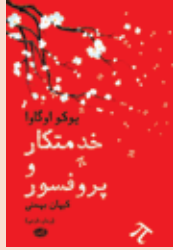


نمایی از فیلم «پروفیسور و معادله محبوبش» که بر اساس رمان «خدمتکار و پروفیسور» ساخته شده است

کتاب «خدمتکار و پروفیسور» نخستین بار با نام «معادله محبوب پروفیسور» در ژاپن منتشر شد و به سرعت در جمع رمان‌های پرفروش قرار گرفت. کتاب با فروش رویایی ۵۰ میلیون نسخه، پرفروش‌ترین کتاب سال ژاپن در سال ۲۰۰۴ شد. از روی این کتاب که محور آن «ریاضیات» است، یک فیلم هم ساخته شده است.

یوکو اوگاوا با این که ریاضی‌دان است، ولی تنها یک اثر در این زمینه نوشته است. باقی کتاب‌های این نویسنده در ژانری است که به آن گوتیک ژاپنی گفته می‌شود. داستان‌های ترسناکی که بازاری نیستند و جنبه‌های هنری آن‌ها غالب است. به هر حال خواندن این رمان علاوه بر کسانی که هنوز کابوس ریاضیات دوران دبیرستان را در ذهن دارند، به دانش‌آموزان هم توصیه می‌شود. این مقدمه‌ای بود تا بگویم رمان «خدمتکار و پروفیسور» چندی قبل در ایران نیز به انتشار رسید. کیهان بهمنی، مترجم این اثر، دکترای ادبیات و زبان انگلیسی دارد. از او تا کنون ۲۰ کتاب ترجمه منتشر شده است که موضوع بیشتر آن‌ها ادبیات، تاریخ و روان‌شناسی است.

داستان درباره رابطه یک خدمتکار و پسرش با یک پروفیسور بازنشسته ریاضیات است. در واقع پروفیسور در دنیای اعداد و فرمول‌ها زندگی می‌ند و به همین دلیل است که فرزند خدمتکار خود را «جذر» صدا می‌کند؛ علامتی که با آن اعداد زیادی در این جهان شناخته شدند. علاقه اصلی پروفیسور و البته یکی از شیرین‌ترین مسائل ریاضی کتاب، «اعداد اول» هستند. نگران نباشید، این کتاب قرار نیست به شما درسی بدهد. فقط از زیبایی‌ها و شگفتی‌های اعداد اول سخن به میان آورده است. اما، پروفیسور در این رمان، دارایی محبوبی دارد که تم اصلی داستان روی آن شناور است. «فرمول اوپلر»؛ یکی از جذاب‌ترین فرمول‌های شناخته‌شده ریاضیات.



■ رمان «خدمتکار و پروفیسور» را چگونه برای ترجمه انتخاب کردید؟

حدود شش سال قبل و در نمایشگاه کتاب کوالالمپور بر حسب اتفاق با کتاب «خدمتکار و پروفیسور» برخورد کردم. مطلب پشت جلد آن برایم جالب بود. برای همین کتاب را خریدم و ترجمه آن را بعد از مدتی آغاز کردم. آن زمان با دوست عزیزی که دوره پست دکتری ریاضیات را می‌گذرانید، دوست بودیم و وقتی کتاب را نشان او دادم، از ترجمه آن استقبال کرد. درباره مسائل ریاضی کتاب که نمی‌دانستم، با او مشورت می‌کردم. در درجه اول برای خودم خیلی جالب بود که یک نویسنده آمده و دل مشغولی‌های رشته تحصیلی خودش را که ریاضیات است، دست‌مایه یک کار ادبی قرار داده است. یوکو اوگاوا این کتاب را بسیار عاشقانه نوشته است. یعنی قبل از این که هدف ادبی از نوشتن آن داشته باشد، خواسته است مسائل ریاضی را که برایش خیلی جالب بوده، با دیگران درمیان بگذارد. برای همین هم هست که بعد از انتشار کتاب در ایران، بازخوردهای مثبتی از آن می‌گیرم و خوانندگان این کتاب به من می‌گویند به ریاضیات علاقه‌مند شده‌اند.

■ چقدر از مباحث ریاضیات در این کتاب وجود دارد؟

خیلی کم. پرده نازکی از ریاضیات در داستان وجود دارد که آن هم از مسائلی است که بیشتر آن‌ها را می‌دانیم. مثل اعداد اول. فقط خواسته است داستانش شامل چاشنی ریاضیات باشد و در آن خبری از فرمول‌های دشوار نیست. این

کتاب را به دانش‌آموزان دبیرستان به راحتی می‌توان پیشنهاد داد.

■ کتاب از فرمول خاصی صحبت می‌کند که ظاهراً مورد علاقه خانم نویسنده هم هست. آن فرمول چیست؟

فرمول اوایلر، یکی از مباحث جبر است که در داستان حالت نمادین دارد. این فرمول مورد علاقه پروفیسور است. یک جور پل ارتباطی میان خواننده و کتاب است. پروفیسور فقط درباره آن صحبت می‌کند و خیلی وارد مباحث علمی آن نمی‌شود.

فرمول درواقع تم تکرارشونده داستان است که با کنار هم گذاشتن جزئیات آن در طول داستان به یک کلیت از اثر می‌رسید. اوایلر، درواقع در تمام طول داستان وجود دارد و بخش‌های مختلف آن را به هم مرتبط می‌کند.

■ در این اثر یک کودک در کنار یک

ریاضی‌دان تقریباً غیراجتماعی قرار می‌گیرد و برخلاف تصور ما با او ارتباط برقرار می‌کند. این ارتباط پیر و کودک در دیگر آثار ژاپنی هم وجود دارد. در این اثر خاص آیا هدف خاصی از این ارتباط وجود دارد؟ اصلاً یک دانشمند پیر چه جذابیتی برای یک کودک دارد؟

نکته جالب داستان هم همین است که چطور چند آدم متفاوت در ارتباط با هم قرار می‌گیرند. آن هم پیرمردی که کارتش چند ستاره دارد. یعنی با چند خدمتکار پیشین نتوانسته است کنار بیاید و آن‌ها را اخراج کرده. تنها چیزی که باعث می‌شود آن‌ها با هم ارتباط برقرار کنند، نقش معجزه‌گر ریاضیات است.

ریاضیات یک زبان است.

اگر پروفیسور را نماد راز آلودگی و پیچیدگی‌های علم ریاضی در نظر بگیریم، پسر بچه نماد معصومیت بشر است که تا وقتی آلوده نشده است، می‌تواند از این علم لذت ببرد. اصلاً اگر بچه‌ها را از سن پایین با یک علم آشنا کنیم، به خاطر خلوصی که دارند، راحت‌تر ارتباط برقرار می‌کنند. در واقع کودک نماد انسانی است که هنوز ذهنش در اجتماع گسسته نشده و یک‌پارچه است.

■ خود علم این توانایی را ندارد که ذهن ساده یک کودک را گسسته کند؟

اتفاقاً در علم روان‌شناسی می‌گویند آموزش باید از یک سن خاصی آغاز شود. یعنی قبل از آن‌که به خاطر مسائل اجتماعی ذهنش چندپاره شود. این موضوع را اولین بار یونگ مطرح کرد. وقتی کودک می‌خواهد وارد نوجوانی شود، در ذهنش تحولاتی ایجاد می‌کند که آن را از یک‌دستی خارج می‌کند. دلیل این موضوع هم این است که کودک می‌خواهد خود را با آدم‌ها و قواعد متنوع اجتماع وفق دهد.

به واسطه این هماهنگی، فرد مدام باید ماسک بزند. این در حالی است که یک کودک هیچ ماسکی ندارد و با همه چیز با خلوص برخورد می‌کند. به همین خاطر درک بهتری از مسائل مختلف دارد.

■ در ادبیات و سینمای ژاپن آدم‌ها معمولاً درون‌گرا هستند. ولی کودک این رمان درون‌گرایی خاص خودش را دارد. اصلاً آیا این وابسته به روحیات ژاپنی‌هاست یا در شخصیت‌پردازی این کودک تعمد خاصی مطرح بوده است؟

در دیگر آثار خانم اوگاوا هم کودکان بسیار درون‌گرا هستند. این شاید به خاطر نوع ادب و تربیت ژاپنی‌ها باشد. بچه‌ها معمولاً مثل بچه‌های آمریکایی نیستند و آرام‌تر ظاهر می‌شوند.

در سال‌هایی هم که خودم در کشورهای شرق آسیا زندگی می‌کردم، به‌عینه دیدم که بچه‌ها در آن‌جا درون‌گراتر از کودکان ما هستند.

■ **خب ژاپن یک کشور صنعتی است**

که پیشرفت‌های علمی خوبی هم داشته است. چقدر این روحیه درون‌گرا مربوط به نوع زندگی مدرن آن‌هاست؟

خب ما بارها در آثار هنری دیده‌ایم که نشان می‌دهند پیشرفت صنعتی کشور ژاپن باعث شده مردم از فضای سنتی خودشان فاصله بگیرند. به‌خصوص در بنیان خانواده‌ها گسست غیرقابل انکاری به وجود آمد. در همین داستان هم می‌بینید که بچه هیچ اطلاعی از پدر خودش ندارد. فقط می‌داند پدرش مدتی با مادرش زندگی کرده است و بعد گذاشته و

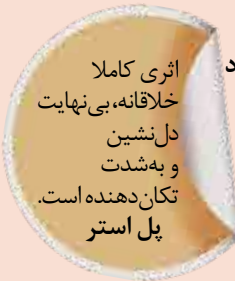
رفته. بنابراین درون‌گرایی ژاپنی قطعاً معلول ساختارهای اجتماعی است.

■ **در مقابل، تأثیر روحیه سنتی ژاپن روی پیشرفت صنعتی یک‌باره آن‌ها چه بوده است؟**

این تأثیر قابل انکار نیست. ژاپنی‌ها مردمی هستند که اصولاً برای «فردا» و «نسل آینده» زندگی می‌کنند. این با روحیه مردم غرب بسیار متفاوت است.

■ **در صحبت‌هایتان اشاره کردید که ریاضیات زبان مشترک پیرمرد و خدمتکار است. این که اعداد در علم ریاضی حرف خودشان را می‌زنند، مسلم است. اما این زبان چگونه می‌تواند یک وسیله ارتباطی در زندگی روزمره باشد؟**

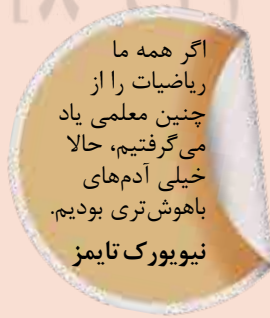
دقیقاً نکته جالب همین‌جاست. من در دیپارتمان ریاضیات در خارج از کشور دو آدم را دیدم که هیچ‌یک زبان همدیگر را نمی‌دانستند و از آن مهم‌تر یک کلمه انگلیسی بلد نبودند، ولی به زبان ریاضیات با هم ارتباط برقرار کرده بودند و حرف می‌زدند. ما این‌جا داریم درباره



یک زبان حرف می‌زنیم که کدهای خاص خود را دارد. شما به یک سمینار بین‌المللی ریاضیات هم که بروید، می‌بینید خیلی از آدم‌ها با هم به زبان ریاضی حرف می‌زنند. کدهای خاصی در هر جامعه وجود دارد که ترکیب آن‌ها به صورت خیلی عام می‌شود زبان مردم آن جامعه. اما همین

کدها میان اقشار خاص جامعه تقسیم‌بندی‌های خاصی می‌شود و در جامعه هر گروهی زبان خاص خودشان را پیدا می‌کنند. زبان طلافروشان با زبان مکانیک‌ها متفاوت است. ریاضیات هم یک زبان است و به جای حروف و کلمات، اعداد و فرمول‌ها و نمادها در آن وجود دارند. بنابراین نویسنده با زبان ریاضیات رمان نوشته است. چند سال قبل هم رمان «مثل آب برای شکلات» منتشر شد که محور آن درواقع آشپزی بود. اگر بخواهم این موضوع را بسط بدهم، باید بگویم نزد زبان‌شناسان زبان سه کارکرد دارد؛ «بیان اطلاعات»، «بیان احساسات» و «امر و نهی». تعریف دیگر می‌گوید که هرگاه زبان بیشترین کارکرد را در بیان احساس داشته باشد، ادبیات نامیده می‌شود. اما در رمان «خدمتکار و پروفیسور» زبان علاوه بر بیان احساسات، برای بیان اطلاعات نیز به کار رفته است. این ادبیاتی است که با علم ترکیب شده است.

■ دقیقاً این‌که جهان به سمتی برود که از زبان نمادین ریاضیات استفاده‌های بیشتری شود و کدها جای حرف‌ها و احساسات را بگیرند، همیشه دغدغه بوده و دست‌ما به آثار علمی - تخیلی زیادی هم قرار گرفته است. از همین جاست که اتفاقاً ریاضیات تبدیل به مفهومی مبهم و گاهی ترسناک می‌شود که ممکن است آینده بشر را ماشینی کند یا حتی از بین ببرد. یک وجه از ریاضیات



هم همین است. بله. در فیلم «عدد پی» هم دقیقاً با همین وجه از ریاضیات مواجه بودیم. هرچیزی که هویت انسانی را از بین ببرد، غلط است. بنابراین ادبیات پیوند داده شده با علم وقتی مفید و موثر است که از انسان سلب هویت نکند و در عین حال جذابیت

دانش را پیش روی او قرار دهد. مثلاً در رمان‌ها و فیلم‌های آخرالزمانی دقیقاً می‌بینیم که ماشین‌ها، ابزار و فرانکشتاین‌ها می‌آیند و جای انسان را می‌گیرند و او را از زمین محو می‌کنند. این نگاه در ادبیات، نگاه قشنگی نیست. مسئله اصلی تعادل است و باید این دست‌نوشته‌ها به سمتی بروند که علم را بر ما سوار نکنند. علم تنها ابزار است. بیش از آن، پرداختن به خطرهای علم از منظر یک نوع ادبیات آخرالزمانی است.

■ **زبان‌های مشترک، باعث نزدیکی آدم‌ها به هم هستند. اما یک ریاضی‌دان ایرانی چطور می‌تواند با زبان اعداد با یک ریاضی‌دان غیرهم‌زبان ارتباط برقرار کند؟ کمی با زبان اصطلاحات مشترک مکانیک‌ها متفاوت نیست؟**

در پس دنیای ریاضیات، مفهوم بسیار گسترده‌ای وجود دارد که همان نظم جهانی است. ما معتقدیم دنیا دارای نظم است که با زبان ریاضیات نمود پیدا می‌کند. بنابراین ریاضیات چیزی نیست به جز جهان ما و زندگی ما. هرکاری که ما انجام می‌دهیم، به طریقی دارد از ریاضیات وام می‌گیرد. ساده‌ترین چیزی که یک توریست وقتی از ایران می‌رود یاد می‌گیرد، این است که بتواند قیمت اجناس را بپرسد. این‌جا پای ریاضیات به عنوان زبانی که همه آن را می‌شناسند، به میان می‌آید. این زبان نسبت به دیگر زبان‌ها بسیار پیشرفته‌تر است و می‌تواند برای خودش

یوکو اوگاوا در ژاپن چهره ای شناخته شده است. او در سال ۱۹۹۰ موفق به دریافت جایزه آکوتاگاوا شده که باارزش ترین جایزه ادبی برای نویسندگان جوان است. اوگاوا این رمان را در سال ۲۰۰۴ نوشت. پس از آن نیز فیلمی سینمایی، یک فیلم داستانی و یک برنامه رادیویی بر اساس این رمان اوگاوا نوشته شد. من رمان را به زبان ژاپنی خواندم و سپس ترجمه انگلیسی آن را مطالعه کردم. مطمئن هستم افراد بسیاری از خواندن این کتاب لذت خواهند برد. این اثر کتابی خوش خوان است و مهم نیست خواننده آن چقدر با ریاضیات آشنا باشد.

کوجی فوجیوارا

ژورنال تخصصی انجمن ریاضیات آمریکا



یک زبان مستقل باشد.

■ درست است. ریاضیات برای

دانش آموزان ما یک دانش گنگ است.

شاید برای همین است که تعدادی از

دانش آموزان در این درس ضعیف هستند

و تا آخر عمر لنگ می زنند. از آن طرف،

آنهایی که ریاضیات را می شناسند،

شاعرانگی خاصی را در آن تجربه

می کنند. آیا ریاضیات واقعا شاعرانه

است؟

یک شعری وجود دارد که سراینده آن را یاد

نیست. ولی در آن تعریف می کند که یک

گوشه نشسته ام و به صحبت های منجمی

گوش می دهم که دارد درباره آسمان و

ستارگان صحبت می کند.

راوی می گوید که تمام حرف های منجم مرا

به مفهوم خدا می رساند. می گوید آن قدر این

مفاهیم جهانی از این دیدگاه قابل لمس است

که اصلا لازم نیست از نگاه یک منجم به

مسئله نگاه کنم تا متوجه آن شوم.

حالا ما با یک علمی مواجه هستیم که

شاعرانگی، زیبایی و نظم خاص خود را دارد.

این که چطور با این نظم برخورد کنیم،

می تواند بچه ها را به آن علاقه مند کند یا

نه. این لذت بردن وقتی ایجاد می شود که

دانش آموز بداند درسی که می خواند، کجا به

دردش می خورد. نه این که بچه بیاید و به ترم هشتم کارشناسی برسد، ولی هنوز نداند چرا دارد این رشته را می خواند.

متاسفانه هنوز چرایی مطالعه ریاضیات برای

بچه های ما تشریح نشده است. شاید کتابی

مثل این کتاب بتواند این وظیفه را به عهده

بگیرد. این کتاب در ژاپن چند میلیون نسخه

فروخت، زیرا مطالب مورد نظرش را زیبا بیان

کرده است.

وقتی یک کتاب را برای ترجمه دست

می گیرم، دو مخاطب را در نظر می گیرم؛

فرزند خواهرم و فرزند برادرم. به این فکر

می کنم که آیا این کتاب به درد آن ها

خواهد خورد؟ چون خودم هم در دبیرستان

با ریاضیات بسیار کلنجار رفته ام و از آن سر

نمی آوردم، فکر کردم شاید این کتاب بتواند

کمکی به بچه ها بکند. ریاضیات زیباست و

اگر ما لذت نمی بریم، ارائه دهنده درست آن را

ارائه نمی دهد. چرخه دارد غلط کار می کند.

نمی گویم معلم های ما بد هستند. معلمی که

هزار مشکل دارد، نمی تواند به درستی درس

بدهد. ■

گفت‌وگو با جواد توانا

کارگردان مستند «حدیث سرو»

آن‌ها به فکر مقام و منصب نبودند

سمانه فراهانی



نوی تاریخ آمده است ابن سینا و شیخ ابوسعید ابوالخیر با هم ملاقات کرده‌اند. «محمد بن منور» یکی از نوادگان شیخ ابوسعید این ملاقات را طوری روایت کرده که بیشتر به افسانه‌ها می‌ماند ولی در نهایت موید نکته بسیار مهمی است: چراغ دانایی و فضیلت همیشه خدا به دست اهل علم بوده ولی کسی که این چراغ را برافروخته نخبگان سالکی هستند که هیچوقت خدا تمایل نداشتند شهرتشان دهان به دهان بچرخد. مولانا در مثنوی شریفش آورده است: در میان خلق یک تن صوفی اند / مابقی در سایه او می‌زیند. حالا مستند «حدیث سرو» روایتگر زندگی مردانی است که نخبگی به معنای واقعی کلمه مصداق سبک زندگی آن‌هاست. تاریخ این سرزمین مردان این چنینی به خود کم ندیده است چون همیشه در کنار دانشمندانی مثل رازی و بوعلی و ابوریحان و قیاس‌الدین کاشانی عرفایی مانند شیخ ابوالحسن خرقانی و بایزید و ابوسعید ابوالخیر هم بوده‌اند و چراغ حکمت و دانش را روشن نگه داشته‌اند. آن‌ها نه زیر باد کولر نشستند نه توقع گرفتن وام‌های میلیونی داشتند و نه چشم‌شان به دست کسی بوده تا امکانات ترویج دانش را در اختیارشان بگذارد ولی الحق و الانصاف به تاریخ تفکر و حکمت و دانش ایران خدمات بزرگی کرده‌اند. نمونه‌اش علامه طباطبایی که چندین تن از بزرگان حکمی و علمی این کشور شاگردان جلسات ایشان بوده‌اند.

چندین کارگردان مجموعه به مجموعه «حدیث سرو» را پیش رانده‌اند تا آن‌جا که به دست جواد توانا رسیده و او چهار سال از عمرش را صرف ساخت دو مستند کرده است. نخستین سری مستند «حدیث سرو» درباره زندگی علامه طباطبایی بود و با ساخت مستندهایی درباره زندگی آیت‌الله سیدعلی قاضی و آیت‌الله حاج شیخ محمد جواد انصاری همدانی، آیت‌الله شهید سیدعبدالحسین دستغیب، آیت‌الله شهاب‌الدین مرعشی نجفی، آیت‌الله محمد جواد ملکی تبریزی و آیت‌الله بهجت ادامه یافت. جواد توانا که ساخت دو مستند اخیر «حدیث سرو» با موضوع زندگی آیت‌الله میرزا محمدعلی شاه‌آبادی و سیدجمال گلپایگانی را برعهده داشته است، اکنون با موهایی که اندکی سپید شده، مقابلمان نشست و از چهار سال فرازونشیب ساخت این دو مستند می‌گوید.

■ با توجه به تحقیقاتی که در زمینه زندگی و اعتقادات آیت‌الله شاه‌آبادی و گلپایگانی داشتید، به نظر تان کدام بخش از رفتار و زندگی این شخصیت‌ها موجب نخبه بودن و سرآمد شدنشان در عرفان اسلامی شده است؟

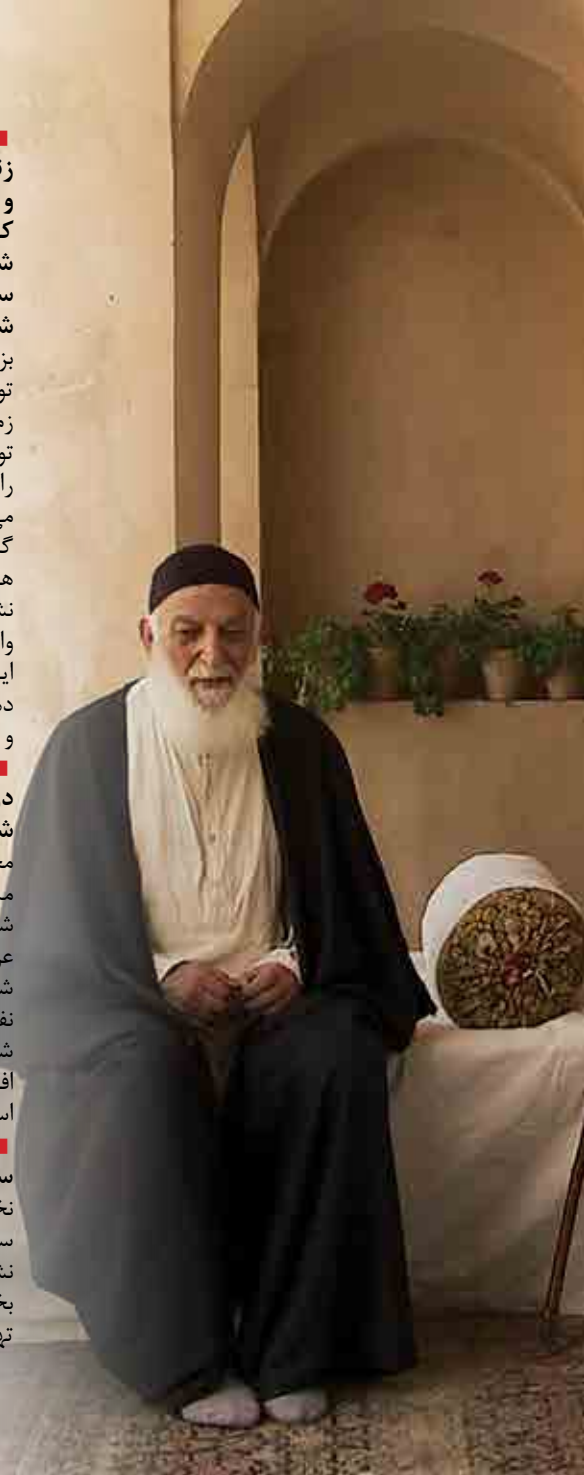
بزرگ‌ترین نقطه قوت این دو بزرگوار توحیدشان است. این دو در همه زمینه‌های دینی، عرفانی و فقه اسلامی بر توحید تاکید داشته‌اند و هر کار و صحبتی را که انجام می‌دادند، به مباحث توحیدی می‌رسید. آیت‌الله شاه‌آبادی و آیت‌الله گلپایگانی محور کارهایشان خدا بود و در همه امور تلاش می‌کردند خودشان دیده نشوند. این‌ها منیتی نداشتند و بدون وابستگی به مقام و منصب تمام تلاششان این بود که مردم را به سوی خدا سوق دهند. به نظرم همین توحید موجب برتری و نخبگی‌شان شده است.

■ معمولاً شخصیت‌هایی که قرار است درباره آن‌ها فیلم ساخته شود، به چه شکل انتخاب می‌شوند؟

مجموعه «حدیث سرو» به عرفان و مباحث اخلاقی اختصاص دارد. در انتخاب شخصیت‌های مستند در درجه اول وجه عرفان شیعی این افراد دارای اهمیت است. شیوه انتخاب را من نمی‌دانم، اما حدود ۱۵ نفر بودند که از سوی عوامل تولید انتخاب شده بودند و بسته به اطلاعاتی که از این افراد در دست بوده، مستندها ساخته شده است.

■ چرا کارگردانان مستندهای «حدیث سرو» این‌همه تغییر کرده‌اند؟

نخستین مستند را عبدالرسول گلبن ساخت، اما برای ایجاد تنوع و یکنواخت نشدن مستندها و هم‌چنین سرعت بخشیدن به روند تولید، آقای عرشى، تهیه‌کننده اثر، تصمیم گرفت از



کارگردان‌های مختلف برای ساخت مستندها استفاده کند. مستند زندگی آیت‌الله شاه‌آبادی را که من قصد داشتم بسازم، جلیل سامان بخشی از مصاحبه‌های آن را پیش از من گرفته بود، اما کار در نیمه راه متوقف شده بود. برای مستند آیت‌الله گلپایگانی هم بخشی از مصاحبه‌ها از جمله مصاحبه با پسر ایشان توسط کارگردان اولیه که آقای گلبن بودند، گرفته شده و در ادامه ساخت آن نیز متوقف شده بود. از آن‌جا که این مستندها نیازمند تحقیقات گسترده و طولانی هستند و اطلاعات اندکی درباره شخصیت‌های عرفانی وجود دارد، زمان ساخت طولانی است. زمانی که من کار را شروع کردم، به من گفتند مرحله تولید یک سال زمان می‌برد، اما چهار سال درگیر ساخت دو مستند آقایان شاه‌آبادی و گلپایگانی شدم.

شکل کار هم به این گونه بود که پس از پایان تحقیقات، فیلم‌برداری از مصاحبه‌ها را شروع می‌کردیم، چون بسیاری از افراد ممکن بود در جریان پیشرفت پروژه فوت شوند. فرایند راضی کردن این افراد و ایجاد اعتماد در آن‌ها که معمولاً سن بالایی هم داشتند، بسیار دشوار بود، چراکه علاقه‌ای هم به حضور مقابل دوربین نداشتند و دید آن‌ها نسبت به ساخت مجموعه‌ای در حد شخصیت استادشان که هم آموزنده باشد و هم مخاطب را درگیر کند، مثبت نبود.

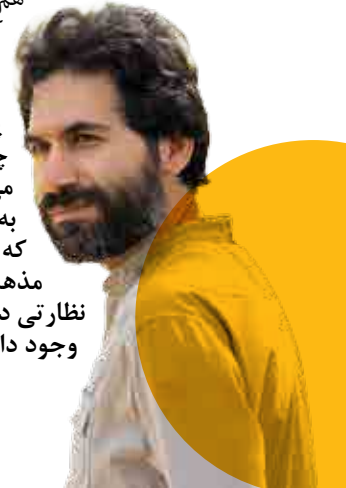
■ تحقیقات

چنین پروژه‌هایی چگونه شروع می‌شود؟ با توجه به حساسیت‌هایی که درباره آثار مذهبی وجود دارد، نظارتی در مرحله تحقیق وجود دارد؟

من از مرحله‌ای وارد شدم که تحقیقات اولیه انجام شده و به صورت کتابچه درآمده بود. معمولاً یکی از مشکلات در مرحله تحقیق، فقدان اطلاعات مکتوب از شخصیت مورد نظر است. افرادی که انتخاب شده بودند، در طول دوره زندگی خود به دلیل فضای منفی‌ای که نسبت به مباحث عرفانی و فلسفی در حوزه وجود داشت، معمولاً وجه عرفانی خود را بروز نمی‌داده‌اند. به همین دلیل ساخت مستند درباره این افراد نیاز به تحقیقات میدانی عمیقی دارد. زمانی که مصاحبه‌ها شروع می‌شود، مراحل تحقیق هم‌چنان ادامه دارد و هر جا که احساس کنیم اسمی از این افراد وجود داشته، تلاش می‌کنیم سند مکتوب یا شاگردی پیدا کنیم که به غنای کار افزوده شود.

در پروژه آقای شاه‌آبادی صحبتی مطرح شده بود مبنی بر این‌که ایشان زمان تلاش رضاخان برای نشستن بر تخت سلطنت در حرم عبدالعظیم تحصن می‌کنند، و من هیچ سندی مبنی برای اثبات این تحصن نداشتیم. مدت‌ها تحقیق کردم و درنهایت در مرکز مطالعات تاریخ معاصر کتابی پیدا کردم که در سال ۱۳۲۸ منتشر و در آن اشاره‌ای به تحصن آقای شاه‌آبادی شده بود.

پیدا کردن عکس از این شخصیت‌ها هم دشوار بود. بارها به دنبال نوادگان شاگرد یکی از این شخصیت‌ها می‌گشتم تا شاید این افراد عکس‌های منحصر به فردی داشته باشند. تمام اطلاعات، از نوار صوتی گرفته تا یک نامه، برای ما چون گوهری است که به مستند ما بها می‌دهد. در واقع در مستند «حدیث سرو» از نوارهای صوتی‌ای که وجود داشت، استفاده شد و این مستند را خیلی جذاب‌تر کرد. ضمن این‌که ما دوستانی را به عنوان مشاور و ناظر در کنار خود داریم که بارها بر مباحثی که قرار است در پروژه مطرح شود، نظارت می‌کنند. این مشاوران در مرحله تدوین بارها کار را می‌بینند تا



اطلاعات در قالب کلمات به‌درستی منتقل شود. هنوز هم بر سر مباحث عرفانی حساسیت‌های بسیاری وجود دارد، به همین دلیل مستند بارها مورد نظارت قرار می‌گیرد تا به پخش نهایه برسد.

■ **معمولا در مستندهای مذهبی شاهد لوکیشنی ثابت هستیم که چند شخص درباره موضوع یا فرد مورد نظر صحبت می‌کنند و مستند از صحبت‌های مداوم این افراد فراتر نمی‌رود.** اما «حدیث سرو» تلاش کرده از این قالب فاصله بگیرد. **چطور به ساختار فعلی رسیدید؟**

از همان مجموعه‌های ابتدایی که آقای گلبن کارگردان بودند، تلاش شد ساختار جدیدی آزمایش شود که هم جذابیت داشته باشد و هم مخاطبان خاص و عام را درگیر کند و در روایت به نگاه جدیدی برسد. متأسفانه به دلیل فرمی که شما به آن اشاره کردید، مخاطب علاقه‌ای به تماشای آثار ارزشی و مذهبی نداشت و در مجموعه «حدیث سرو» تلاش شد از عنصر بازسازی استفاده شود تا مخاطب با اثری متفاوت روبه‌رو شود.

■ **ما در مستندسازی چقدر به استانداردهای جهانی نزدیک هستیم؟** به دلیل شکل و فرایند تولید، ساخت مستند بسیار دشوارتر از گونه‌های دیگر سینمایی است، اما متأسفانه به لحاظ مالی به‌درستی از آن حمایت نمی‌شود. در مستند نمی‌توان به اکران امیدوار بود و به همین دلیل باید وزارت فرهنگ و ارشاد یا تلویزیون از ساخت آن حمایت کند. مستندسازان تلاش می‌کنند با حضور در ورک‌شاپ‌ها از مستندسازی روز عقب نمانند.

موفقیت‌های بین‌المللی‌شان نشان می‌دهد سینمای مستند ما از مستندهای جهانی چندان عقب نمانده است، اما متأسفانه نگاه حرفه‌ای مالی که به ساخت مستند در جهان وجود دارد، در کشور ما ایجاد نشده است. من در مجموعه «حدیث سرو» خیلی تحت فشار

بودم. از لحاظ مالی نمی‌توانستیم فردی را یک سال برای پروژه نگه داریم و در خیلی از موارد ناچار می‌شدم خیلی از کارها را خودم انجام دهم.

■ **گفتید بازپخش‌های مداوم «حدیث سرو» نشان از نیاز مخاطب دارد. آیا این نیاز از سوی مسئولان هم احساس می‌شود؟**

مدیران صدا و سیما باید به این پرسش شما پاسخ دهند، نه من مستندساز. من هیچ‌گاه تلاش نکردم از این حرفه درآمد کسب کنم و همواره بخش اعظم بودجه را صرف ساخت می‌کنم. متأسفانه نگاهی که صدا و سیما و در کل مراکز دولتی به مستند دارند، این است که باید کارگردانی معروف از سینمای داستانی به مستند رو بیاورد تا بودجه بالایی به او اختصاص دهند. اگر یک مستندساز مطرح پروژه‌ای را تولید کند، حاضر به افزایش بودجه نیستند.

نگاه و تعریف درستی نسبت به مستندسازی در کشور ما وجود ندارد. مسئولان حاضر به سرمایه‌گذاری در آثار داستانی ضعیف هستند، اما به مستند بهایی نمی‌دهند. درحالی‌که گاهی مخاطب مستند خوب از آثار داستانی بیشتر است.

زمانی که هزینه اندک است، نتیجه ساخت مستندهایی می‌شود که در صدا و سیما بسیار است و تنها برای پر کردن فهرست برنامه‌ها به کار می‌روند. متأسفانه همین نگاه اشتباه مدیران به مقوله مستندسازی، به‌خصوص در هشت سال گذشته، مخاطب را نسبت به مستند دل‌زده کرده است. به موضوعاتی بها دادند که نه آگاهی‌دهنده است و نه تأثیری بر جامعه دارد. روزبه‌روز فضای مستند به سمت بی‌تأثیر شدن رفت و بسیاری از مستندسازان خانه‌نشین شدند یا مهاجرت کردند. البته در دولت جدید با حضور آدم‌هایی که شناخت کافی در حوزه مستند دارند، بوی بهبود از اوضاع می‌آید. ■

اشاراتی درباره علم طب در مثنوی مولانا

ای طیب جمله علت‌های ما

علی‌اصغر بشیری

برده است. ممکن است بسیاری از مسائلی که در مثنوی درباره طب مطرح می‌شود، امروزه در دانش پزشکی مورد قبول نباشد که این موضوع ناشی از تحول بنیادین در همه علوم نوین است و صرفاً پزشکی را شامل نمی‌شود. در مثنوی در موارد بسیاری که دردها بیان می‌شوند، درمان‌هایی هم برای آنها ذکر می‌شود؛ چراکه مولانا در بسیاری از موارد دردهای جسمانی را تمثیل دردهای روحی بشر به شمار می‌آورد. بسیاری از این اشارات صرفاً برای تبیین ذهنیات مولاناست؛ اما در لابه‌لای همین گفتارها نیز می‌توان اشارات

یکی از موضوعاتی که در فهم مثنوی مولوی اهمیت دارد، این است که بدانیم مولانا با بسیاری از اصطلاحات طبی آشنا بوده و در مثنوی معنوی و غزلیات شمس به بسیاری از این اصطلاحات اشاره کرده است. باید در نظر داشت که این سخن بدان معنی نیست که مولانا یک طیب حرفه‌ای بوده و همچون بوعلی سینا به طبابت می‌پرداخته است، بلکه منظور این است که بر اثر ممارست در مطالعه و دقت در کردار و گفتار اطبا با برخی از ریزه‌کاری‌های دانش طب آشنا شده و در بیان تمثیل‌های خود در مثنوی از آن‌ها بهره



روی سرخ از غلبه خون‌ها بود
روی زرد از جنبش صفرا بود
رو سبید از قوت بلغم بود
باشد از سودا که رو ادهم بود

۳. تشخیص بیماری

یکی از مهمترین اصول طب تشخیص بیماری بوده است و برای این تشخیص بیماری، گرفتن نبض و دیدن قاروره و نگاه کردن به خون و رنگ روی افراد از مهم‌ترین کارهای هر پزشکی بوده است:

این طبیبان بدن دانشورند
برسقام تو ز تو واقف‌ترند
تا ز قاروره همی بینند حال
که ندانی تو از آن رو اعتدال
هم ز نبض و هم ز رنگ و هم ز دم
بو برند از تو به هر گونه سقم

۴. اصل پرهیز

یکی از اصول مهم پزشکی پرهیز از مواردی است که منجر به بیماری می‌گردد. مولانا اصل درمان را پرهیز (یا احتما) می‌داند:

احتماها بر دواها سرور است
ز آن که خاریدن فزونی گر است
احتما اصل دوا آمد یقین
احتما کن قوه جان را ببین

۵. حجامت و فصد

حجامت یعنی گرفتن خون‌های کثیف بدن و فصد یعنی گشودن رگ، دو اصل بسیار مهم

دقیق طبی را جست؛ البته در بسیاری از موارد مولوی صرفا در بین گفت‌وگوها و مساللت عرفانی به برخی از بیماری‌ها و داروهای گیاهی اشارتی دارد و هیچ ویژگی خاصی برای آن‌ها بیان نکرده است. در این نوشتار بیشتر مواردی بیان خواهند شد که همراه با نام بردن از یک بیماری یا داروی گیاهی و... به برخی ویژگی‌های آن نیز اشاره شده باشد. هم‌چنین این نوشتار بیشتر نگاهی اجمالی و مختصر در مثنوی خواهد داشت و اگر قرار بود به غزلیات شمس هم پرداخته می‌شد یا همین مثنوی را هم به‌طور مفصل بیان می‌کرد، باید رساله‌ای مفصل نوشته می‌شد.

۱. آگاهی از توصیه‌های پزشکان مشهور

این موضوع از آن مواردی است که بی‌شک مولانا با مطالعه و غور در کتاب‌های پیشینیان به دست آورده است. آگاهی از گفته‌های جالینوس، آن هم در دانش پزشکی، موضوعی نبوده که در افواه مطرح بوده باشد. جالینوس یکی از مهم‌ترین پزشکان روم باستان و دنیای کهن بوده که نظریاتش تاثیر بسیار مهمی در پیشرفت دانش پزشکی داشته است:

پس چنین گفته است جالینوس مه
آنچه عادت داشت بیمار آتش ده
کز خلاف عادت است آن رنج او
پس دوی رنجش از معتاد جو

که البته در کنار اشاره به نام و گفته جالینوس، این اصل طبی را هم بیان کرده که طبیعت هر بیماری راهی به درمان اوست.

۲. آگاهی از اخلاط اربعه

یکی از مهم‌ترین اصول طبی کهن، آشنایی طبیبان با اخلاط اربعه، یعنی بلغم، سودا، صفرا و دم بوده است. برای تشخیص هر نوع دردی، آشنایی با این چهار خلط بسیار مهم بوده است و مولانا نیز در مطاوی داستان‌های مثنوی بارها به انحای مختلف به این اخلاط اشاره کرده است.



کاربرد آن‌ها اشاراتی شده است. افیون که طبع سرد دارد، مصلح بلاذر بوده که طبع گرم و خشک دارد:

گر بلاذر خورد او افیون شود
سکنه و بی‌عقلی‌اش افزون شود
 و این که محموده یا سقمونیا باعث اطلاق (اسهال) می‌شود و حتی ممکن است موجب مرگ گردد:

نان چو اطلاق آورد ای مهربان
نان چرا می‌گویی‌اش محموده خوان

آگاهی از ویژگی‌های برخی بیماری‌ها

مولانا با آگاهی از برخی از بیماری‌های خاص در مثنوی، داستان‌هایی را نیز ساخته و پرداخته است. برای نمونه گل‌خواری یکی از بیماری‌های شایع بوده که برخی از افراد بدان مبتلا بوده‌اند. در داستانی مولانا بیان می‌کند که: مردی گل‌خوار به بازار رفت تا مقداری شکر بخرد. سنجهای که شکر فروش به آن شکرها را وزن می‌کرد، از جنس گل بود. مرد گل‌خوار، غفلت شکر فروش را غنیمتی دانست و شروع به خوردن آن گل کرد؛ از سویی شکر فروش هم متوجه بیماری این مرد شد و عمدا سرش را دیر برگرداند تا مرد گل‌خوار، مقدار بیشتری از گل را بخورد و در عوض شکر کمتری به او بدهد. مولانا حالت گل‌خواران را هم که زردرو هستند، کامل توصیف کرده است:

چون مزاج آدمی گل‌خوار شد
زرد و پد رنگ و سقیم و خوار شد
 و بیماری تخمه یا هیضه که از بد خوردن یا پرخوری حاصل می‌شود و باعث اسهال و استفراغ می‌گردد:

شورش مرگ است نه هیضه طعام
قی چه سودت دارد ای بدبخت خام
 و همین‌طور خنق یا دیفتیری بیماری‌ای است که در گلو ایجاد می‌شود و باعث خفگی می‌گردد:
چون که حق قه‌ری نهد در نان تو
چون خنق آن نان بگیرد در گلو

در اصول طبی کهن بوده که گفته شده میراث یونانیان و ایرانیان برای دنیای پزشکی کهن بوده است و در دین اسلام نیز به آن توصیه شده و حتی روزها و ماه‌ها و در طول روز حتی ساعت‌های خاصی را هم برای آن در نظر گرفته‌اند که هر پزشکی می‌بایست با این موارد آشنا باشد. این بخش از جمله مواردی است که مولوی اشارات بسیاری به آن دارد. شاعر معتقد است که اگر کسی فصد را به جای نیاورد، خون اضافه بدن او از بینی‌اش خارج خواهد شد و حتی ممکن است باعث تب یا مرگ شود و این تا حدودی با توصیه پزشکان کهن نیز منطبق بوده است:

تو نکردی فصد و از بینی دوید
خون افزون تا ز تب جانت رهید
 در جایی دیگر در اهمیت حجامت گوید که کودکان از حجامت می‌گریزند، چون از درد آن می‌ترسند و از سودهایی که برای آنان دارد، ناآگاه‌اند، ولی مردان باتجربه که از فواید آن آگاه هستند، عاشقانه به سمت تیغ حجام می‌روند:

از حجامت کودکان گریند زار
که نمی‌دانند ایشان سر کار
مرد خود زر می‌دهد حجام را
می‌نوازد نیش خون‌آشام را

باد منشأ بیماری‌ها

یکی از فصول مهم در کتاب‌های پزشکی این بوده که بادها منشأ بسیاری از بیماری‌ها هستند و بیماران باید بدانند که هر بادی چه طبیعتی دارد. برای نمونه باد باعث ایجاد درد دندان می‌گردد:

هم‌چنین در درد دندان‌ها ز باد
دفع می‌خواهی به سوز و اعتقاد

آگاهی از خواص برخی داروهای گیاهی

از بخش‌های بسیار مهم در کتاب‌های قدما آگاهی از فواید داروهای گیاهی بوده و در مثنوی هم بارها به برخی از این گیاهان و

استفاده از شن و ماسه برای بهبود عملکرد باتری‌ها

پایش متوجه شد ذرات شن از کوارتز یا دی‌اکسید سیلیکون ساخته شده‌اند. او و همکارانش سعی دارند سیلیکون را در مقیاس نانو جایگزین گرافیت کنند. فیورز با تخلیص شن و ماسه و افزودن نمک و منیزیم به آن پودر خالص سیلیکونی متخلخل و عاری از اکسیژن تهیه کرده و به این ترتیب طول عمر باتری را تا سه برابر افزایش داده است.



شاید تا پیش از این کمتر کسی به فکرش می‌رسید که همین شن معمولی که در بنایی و خانه‌سازی به کار می‌رود، بتواند عمر باتری‌ها را بیشتر کند. ولی محققان دانشگاه کالیفرنیا با ساختن نوعی باتری لیتیومی، کارکرد این منبع ساده انرژی را تا سه برابر افزایش داده‌اند. شاید با خودتان فکر می‌کنید که چرا ساخت چنین باتری‌ای آن قدر اهمیت دارد که در سرخط اخبار علمی دنیا قرار گرفته؟ جوابش خیلی ساده است؛ شن نه تنها ماده‌ای ارزان و غیرسمی است، بلکه سازگاری خوبی با محیط زیست دارد. زاخاری فیورز که صاحب ایده باتری شنی است، زمانی به فکر اختراع این باتری افتاد که داشت در ساحل گشت می‌زد و با نگاه کردن به شن‌های زیر

نیاز ۷۵ درصد از جمعیت دنیا هم که به قند لاکتوز حساسیت دارند، از دیگر اهداف این سه محقق است. بد نیست بدانید که اجزای اصلی این شیر حاصل کشت مخمری خواهد بود.

کم خوابی یا بی خوابی؛ مسئله این است



پدر و مادرهایی که به‌تازگی صاحب فرزند شده‌اند، هر شب چندین بار با صدای گریه‌های کودک بیدار می‌شوند و سعی می‌کنند ساکتش کنند. جالب این است که بیشتر این پدر و مادرها می‌گویند صبح‌ها وقتی از خواب بیدار می‌شوند، حتی از شب قبل هم که داشتند برای خوابیدن آماده می‌شدند، خسته‌تر هستند، انگار که حتی یک دقیقه هم نخواستند.

کشف اخیر محققان هم که از بررسی ۵۰ ساله الگوی خواب گروهی از افراد به دست آمده، این ادعا را تأکید می‌کند. آن‌ها دریافته‌اند که خواب منقطع شبانه نه تنها

شیر گاو هم مصنوعی می‌شود



«سال ۲۰۱۵ اولین محموله شیر گاو مصنوعی بدون لاکتوز تحویل بازار می‌شود.» این نویدی است که سه دانشمند جوان کالج دانشگاهی کورک ایرلند به همه دنیا داده‌اند. این محققان که از بنیان‌گذاران اصلی شرکت زیست‌فناوری «موفری» هستند، قصد دارند با تولید شیر مصنوعی گاو که فاقد قند لاکتوز است، وابستگی انسان به محصولات دامی را کاهش دهند. البته تامین محصولات لبنی مورد



چاق‌تر شده و یک قدم به نیستی نزدیک‌تر می‌شوند. محققان موسسه ملی سرطان آمریکا (NCI) می‌گویند جوانان مبتلا به چاقی درجه سه یا چاقی شدید در معرض خطر مرگ ناشی از سرطان، بیماری‌های قلبی، سکنه مغزی، دیابت و انواع بیماری‌های کلیوی و کبدی قرار دارند و به‌طور متوسط ۱۴ سال کمتر عمر می‌کنند. این در حالی است که بیماری چاقی و خصوصاً چاقی شدید، در جوامع امروزی از شیوع بالایی برخوردار است، به‌طوری‌که تنها در ایالات متحده آمریکا بیش از شش درصد جمعیت بزرگسال مبتلا به چاقی درجه سه یا همان چاقی مرضی هستند. دانشمندان در این مطالعه، شرکت‌کنندگان را بر اساس نمایه توده بدنی یا BMI به چند گروه تقسیم کرده‌اند: وزن طبیعی (۱۸/۵-۲۴/۹)، اضافه وزن (۲۹/۹-۳۵/۰)، چاقی درجه یک (۳۴/۹-۳۰/۰)، چاقی درجه دو (۳۹/۹-۳۵/۰)، چاقی درجه سه (۴۰ و بالاتر). سپس با حذف افرادی که سابقه بیماری‌های خاص

رومیزی دادند که به یک میز مخصوص احتیاج داشتند و عمر این دستگاه‌ها هم با تولد لب‌تاپ‌ها، گوشی‌های هوشمند و تبلت‌ها به پایان رسید. حالا یکی از محققان دانشگاه آلبرتا به نام رابرت ولکوف می‌خواهد این فشرده‌گی تکنولوژیک را تا مقیاس اتمی پیش ببرد و پردازنده‌هایی ارزان، سریع و بسیار کوچک بسازند. پیش از این نام ولکوف برای ساخت یک ابزار میکروسکوپی به قطر یک اتم در کتاب رکوردهای جهانی گینس ثبت شده بود. کوانتوم ولکو - کوچک‌ترین کوانتومی که تا به حال در جهان ساخته شده - عبارت است از یک اتم سیلیکون که می‌تواند فواصل کمتر از یک نانومتر را اندازه بگیرد. نقاط کوانتومی در یک اتم به حدی نزدیک به هم‌اند که الکترون در یک لحظه می‌تواند در دو کوانتوم قرار گیرد. این ویژگی برای ساخت مدارهای کامپیوتری ایده‌آل است و درهای دنیایی کاملاً جدید را به روی علم نانو الکترونیک می‌گشاید.

**چاق هستید؟
۱۴ سال زودتر
می‌میرید**

در حالی که جوان‌های قرن بیست‌ویکمی دنبال کشف اسرار مرگ می‌گردند، روزبه‌روز

بر قدرت و میزان تمرکز فرد و خلق‌وخوی او تاثیر منفی می‌گذارد، بلکه توانایی‌های شناختی فرد را هم زیر سوال می‌برد و مختل می‌کند. البته فقط والدین قربانی این الگوی نامناسب خواب نیستند؛ نیروهای امنیتی، پزشکان و پرستاران شیفت شب و دانشجویانی که به‌طور متناوب در طول شب بیدار می‌شوند تا درس بخوانند هم درگیر مضرات خواب منقطع‌اند. شاید جالب باشد بدانید که بر اساس نتایج به‌دست‌آمده در این تحقیق که اولین پژوهش از این نوع است، اثرات منفی کم‌خوابی و خواب بریده‌بریده به‌مراتب بدتر از بی‌خوابی شبانه است و در مورد والدین ممکن است باعث پرخاش‌گری آن‌ها نسبت به شیرخوار شود.

**رایانه‌هایی به
کوچکی یک اتم
از راه می‌رسند**



در عصر دیجیتال کامپیوترهای غول‌پیکری که یک اتاق را اشغال می‌کردند، به‌مرور جای خود را به رایانه‌های

نشستنی که قلبتان را می شکند!



تا به حال فکر می کردیم که نداشتن فعالیت بدنی است که می تواند منجر به بروز بیماری های قلبی شود، اما دکتر جرت بری و همکاران آمریکایی اش با تحقیقات تازه خود دنیا را از اشتباه درآورده و نشان داده اند که نه فقط بی تحرکی در معنای عام آن، بلکه نشستن های طولانی هم می تواند قلب ما را با مشکل مواجه کند.

یافته های اخیر این دانشمندان نشان داده دو ساعت نشستن به همان اندازه برای قلب خطرناک است که ۲۰ دقیقه ورزش به سلامت قلب و عروق کمک می کند. این تحقیق به بررسی ارتباط میزان ورزش، تحرک و سکون فرد می پردازد. البته سکون تنها به معنی خوابیدن نیست. فعالیت هایی از قبیل پشت میز نشستن، رانندگی کردن، تماشای تلویزیون یا مطالعه پشت میز هم جزو حالت های سکون محسوب می شوند و

را چند قدم به پیش گیری و درمان این بیماری مهلک نزدیک تر کرده است. دانشمندان در این پژوهش مجموعه ای از ۱۰ پروتئین را در خون انسان شناسایی کرده اند که می تواند بروز آلزایمر را پیش بینی کند. در حال حاضر هیچ درمان موثری برای آلزایمر وجود ندارد، زیرا درمان دارویی معمولاً زمانی شروع می شود که بیماری پیشرفت کرده است.

به دنبال این کشف پزشکان تنها با تجویز یک آزمایش خون می توانند روند از دست رفتن حافظه را در مراحل اولیه شناسایی و با تجویز داروی مناسب پیشرفت بیماری را متوقف کنند. محققان طی بررسی ۲۶ پروتئین خونی دریافته اند ۱۶ نوع از این پروتئین ها با روند کوچک شدن مغز و ابتلا به بیماری آلزایمر در ارتباط اند و از این تعداد ۱۰ نوع پروتئین قادرند ابتلای فرد به آلزایمر را ارزیابی کنند. آسیب های مغزی در آلزایمر سال ها پیش از آن که فرد علایم بیماری را نشان دهد، آغاز می شوند. در نتیجه انجام آزمایش خونی که بتواند احتمال ابتلای افراد مشکوک به این بیماری را نشان دهد، گام بزرگی در پیش گیری و درمان آلزایمر محسوب می شود.

یا اعتیاد به انواع و اقسام دخانیات داشتند، ۹۵۰۰ فرد مبتلا به چاقی درجه سه و ۳۰۴ هزار نفر با وزن طبیعی را مورد بررسی قرار دادند و دریافتند خطر مرگ زودرس در جوانان با افزایش BMI تشدید می شود که علت عمده آن ابتلا به بیماری های قلبی، سرطان و دیابت است.

پروتئین ها؛ ابزاری برای پیش گیری از آلزایمر

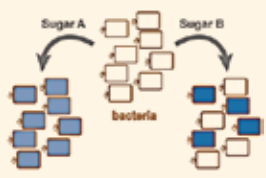


تصور کنید که یک نفر پاک کنی برداشته و همه خاطرات و اطلاعات مغز شما را پاک می کند. شبیه یک کابوس است؛ مگر نه؟ این همان کاری است که بیماری آلزایمر با انسان می کند و تاکنون راه حلی هم برای دور زدن آن کشف نشده است. با این حال به نظر می رسد کشف جدید دانشمندان کالج کینگ در انگلستان ما



انسان را مستعد بیماری‌های قلبی عروقی می‌کنند. محققان ضمن بررسی میزان تحرک افراد ۱۲ تا ۴۹ ساله بدون سابقه بیماری قلبی، آسم یا سکتة مغزی و توجه به عواملی نظیر سن، جنس و نمایه توده بدنی، دریافتند شش ساعت سکون همان قدر خطرناک است که یک ساعت ورزش برای سلامت قلب و عروق فایده دارد.

در مواجهه با قند، باکتری‌ها پر خور می‌شوند



دانشمندان دانشگاه مینه‌سوتا و کارولینای شمالی گونه‌هایی از باکتری‌ها را کشف کرده‌اند که به حضور هم‌زمان قند و دیگر مولکول‌های آلی در محیط پاسخ می‌دهند. این یافته علمی قطع‌های تازه از پازل رفتاری باکتری‌هاست که اسرار جدید را درباره باکتری‌های پاتوژن و باکتری‌های ساکن روده فاش می‌کند. این محققان سویه‌ای غیربیماری‌زا را از باکتری ای‌کلای در محیط مایع غنی از انواع قند کشت دادند و به

بررسی پاسخ باکتری به انواع مختلف قند پرداختند. نتایج حاصل شده حاکی از آن بود که در این حالت ای‌کلای به هشت نوع قند مختلف پاسخ می‌دهد و از این هشت نوع، چهار نوع از قندها می‌توانند میزان مصرف قند موجود در محیط را توسط باکتری‌ها بالا ببرند. یک پاسخ احتمالی برای تفسیر این رفتار این است که باکتری‌ها قند را تبدیل به سوخت زیستی کرده و از آن برای مصون ماندن در محیط‌های جدید استفاده می‌کنند. این یافته در کنار نتایج پیشین، نشان می‌دهد باکتری‌ها قادرند در شرایط محیطی جدید از مصنوعیت خوبی برخوردار باشند.

نهنگ‌ها و نجات اکوسیستم اقیانوس‌ها



چندی پیش مشخص شد نهنگ‌ها نقشی کلیدی در سالم نگه داشتن اکوسیستم اقیانوس‌ها دارند و با اسپرم و استخوان‌های خود چرخه غذایی اقیانوس را بهبود می‌دهند. این یافته جدید برای صنایع

شیلات در سراسر دنیا که با تهدید جدی روبه‌رو هستند، اهمیت ویژه‌ای دارد. با این حال دانشمندان هنوز هم درباره نقش نهنگ‌ها بر اکوسیستم اقیانوسی اختلاف نظر دارند؛ گروهی معتقدند که بعضی از انواع بی‌مهرگان و ماهی‌های کوچکی که توسط نهنگ‌ها بلعیده می‌شوند، می‌توانند غذای گونه‌های باارزش صیدی و تجاری باشند.

در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ مشخص شد کاهش جمعیت نهنگ‌ها باعث افزایش جمعیت کریل‌ها (نوعی سخت‌پوست کریل‌ها) می‌شود. کریل‌ها منبع غذایی خوبی برای انواع گونه‌های دریایی هستند، اما مطالعات جدید حاکی از آن است که جمعیت کریل‌ها نسبت مستقیمی با جمعیت نهنگ‌ها دارد. دانشمندان معتقدند مواد ضروری مورد نیاز کریل‌ها از قبیل نیتروژن، آهن و... در ادرار و مدفوع نهنگ‌ها وجود دارد، به طوری که محققان انتظار دارند افزایش جمعیت نهنگ‌ها در سال‌های پیش رو سبب افزایش ۱۵ درصدی جمعیت فیتوپلانکتون‌های آب‌های نیمه‌گرمسیری شود. البته مرگ نهنگ‌ها در اقیانوس هم برای اکوسیستم مفید است؛ زیرا به ازای مرگ هر یک نهنگ ۴۰ تن کربن به دست می‌آید که معادل کربنی است که از چرخه دوهزار ساله

موجودات ریز دریایی حاصل می‌شود.

شوک الکتریکی را به تنهایی ترجیح می‌دهید؟



سوال عجیب و غریبی است؛ اما روان‌شناسان دانشگاه کالیفرنیا پاسخ جالبی برایش پیدا کرده و می‌گویند خیلی‌ها هستند که شوک الکتریکی را به تنها ماندن و غرق شدن در افکار خود ترجیح می‌دهند. این محققان دریافته‌اند که مردم از تنها ماندن و فکر کردن بدشان می‌آید، چون فکر و خیال‌هایی که در این مواقع سراغشان می‌آید، بیشتر از آن‌که خوشایند و مثبت باشد، منفی و آزاردهنده است. در این مطالعه از شرکت‌کننده‌ها خواسته شد که وسایل شخصی خود از قبیل خودکار و تلفن همراهشان را کنار بگذارند و در بازه‌های زمانی کوتاه شش تا ۱۵ دقیقه‌ای تنها بنشینند و فکر کنند. برخی از این شرکت‌کننده‌ها می‌توانستند به موضوع دل‌خواه و دیگران

به موضوعاتی از قبیل گردش در خیابان، ورزش و غذا فکر کنند. سپس آن‌ها باید به کیفیت تجربه خود از یک تا ۹ نمره می‌دادند که نمرات بالاتر نشان‌دهنده لذت بیشتر در طول آزمون بود. نتیجه بررسی‌ها نشان داد که بیشتر از ۵۰ درصد شرکت‌کنندگان از فکر کردن لذت نبرده‌اند. در ادامه محققان به شرکت‌کننده‌ها این امکان را دادند تا با زدن یک دکمه، به خودشان شوک الکتریکی وارد کنند و جالب این‌که ۶۷ درصد آن‌ها با وجود این‌که قبلاً گفته بودند امکان ندارد به خودشان شوک بدهند، ترجیح دادند به جای نشستن و فکر و خیال کردن، شوک الکتریکی را تجربه کنند!

کشف بزرگ‌ترین پرنده‌هایی که می‌توانستند پرواز کنند



دانشمندان در کشفی جدید که نتایج آن در ژورنال آکادمی ملی علوم منتشر شده، توانسته‌اند بقایای فسیل

پرنده‌های غول‌پیکری را شناسایی کنند که بزرگ‌ترین پرندگان تاریخ محسوب می‌شوند. طول بال‌های این پرنده به هشت تا ۱۰ متر می‌رسیده است. این فسیل اولین بار در نزدیکی چارلستون در کارولینای جنوبی آمریکا هنگامی که کارگران در حال ساخت ترمینال فرودگاه بین‌المللی چارلستون بودند، کشف شد. این نمونه آن قدر بزرگ بود که برای حفاری و استخراج آن مجبور به استفاده از بلدوزر شدند. این پرنده دریایی که «*Pelagornis sandersi*» نام دارد، حدود ۲۵-۲۸ میلیون سال پیش روی زمین زندگی می‌کرده است؛ یعنی بعد از انقراض دایناسورها و قبل از حضور انسان بر زمین. محققان اطمینان دارند که این جانور قدرت پرواز داشته است، زیرا پاهای فوق‌العاده کوتاه و بال‌های بسیار بزرگی دارد. آن‌ها برای ساختن نمایی از جثه این پرنده از شبیه‌سازی‌های کامپیوتری کمک گرفته و دریافته‌اند ساندرسی با بال‌های بلند و باریک‌ش بر سطح اقیانوس پرواز و از ماهی‌های مرکب و مارماهی تغذیه می‌کرده است. کشف این فسیل می‌تواند به جانورشناسان کمک کند تا به راز انقراض این گروه از پرندگان پی ببرند.



دستکشی که به شما خط بریل یاد می‌دهد، حتی اگر حواستان نباش



سال‌ها پیش برخی از دانشمندان دستکشی را با فناوری پیشرفته ساختند تا نوازندگان مبتدی بتوانند در مدت زمانی حدود ۴۵ دقیقه نواختن ملودی را بیاموزند. حالا با پیروی از همان فناوری روشی ابداع شده که افراد به کمک آن می‌توانند خط بریل را بنویسند و بخوانند. این دستکش بر پایه فرایند لمسی منفعل طرح‌ریزی شده و محققان می‌گویند انسان می‌تواند به کمک آن مهارت‌های حرکتی را از طریق ارتعاشات و بدون نیاز به تمرکز و توجه فعال یاد بگیرد. به عبارت دیگر انسان می‌تواند اطلاعاتی را که از طریق تایپ خط بریل یاد گرفته، به مهارت خواندن این خط تبدیل کند. این در حالی است که افراد مورد مطالعه در این تحقیق

تا به حال تجربه خواندن یا نوشتن خط بریل را نداشتند و تنها ظرف چند ساعت حروف این خط را یاد گرفتند. بد نیست بدانید در دنیا ۴۰ میلیون نابینا وجود دارد و از آن‌جا که آموزش خط بریل در مدارس به‌خوبی صورت نمی‌گیرد، بسیاری از نابینایان توانایی خواندن و نوشتن به این زبان را ندارند.

پاکنده‌ها زیر ذره‌بین



پاکنده‌ها که در آمریکای شمالی به این نام و در ارتفاعات هیمالیا به آدم‌برفی خبیث مشهورند، دوباره توجه گروهی از دانشمندان را در نیویورک به خود جلب کرده‌اند. این موجودات که بیشتر خیالی به نظر می‌رسند تا واقعی، تا به حال منشا تحقیقات فراوانی بوده‌اند و حالا این گروه با بررسی ۳۷ موی مختلف که از سراسر دنیا به دستشان رسیده، می‌خواهند معمای پاکنده‌ها را حل کنند. این دانشمندان با بررسی موهای ۳۷ نمونه دریافتند

که دی‌ان‌ای این موجودات به ژن‌های خارجی آلوده است. این در حالی است که محتویات میتوکندری آن‌ها کاملاً مشابه ژن‌های مادری‌شان است. از این ۳۷ مورد، هشت نمونه دی‌ان‌ای کافی برای بررسی نداشتند، ۱۰ مورد شبیه خرس، چهار نمونه شبیه اسب، چهار مورد شبیه گرگ و بقیه شبیه موی راکون، گاو، گوزن و حتی جوجه‌تیغی بودند و باز هم نتوانستند اطلاعات تازه‌ای درباره پاکنده‌ها به محققان بدهند. دانشمندان هم‌چنان در جنگل‌های آمریکای شمالی دنبال یک تار موی طلایی هستند که کلید این معما باشد!

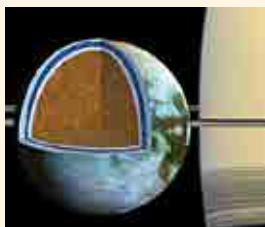
روغن پالم سلامت آب را به خطر می‌اندازد

روغن پالم که در بسیاری از فرآورده‌های غذایی و بهداشتی کاربرد دارد، صنعتی چند میلیون دلاری در سراسر جهان ایجاد کرده که روزبه‌روز گسترش پیدا می‌کند. با این وجود



بیشتر شود. زیرا در حال حاضر افزایش آلودگی هرچند به میزان اندک، اثر به مراتب بیشتری نسبت به گذشته دارد که غلظت آلودگی کمتر بود.

شوری اقیانوس قمر زحل اثبات شد



نتایج بررسی داده‌های توپوگرافی که از ماموریت‌های متعدد فضایی کاسینی طی ۱۰ سال گذشته به دست آمده، منجر به ارائه یک ساختار مدل از تیتان (اقیانوس قمر زحل) و درک بهتر ساختار پوسته بیرونی این قمر شده است. اقیانوس تیتان احتمالاً از آب و نمک‌های خیلی شور گوگرد، سدیم و پتاسیم تشکیل شده و چگالی بالای آب این قمر میزان جاذبه را نیز افزایش می‌دهد. نتایج این بررسی‌ها نشان داده است که میزان شوری این اقیانوس به اندازه اقیانوس مرده کره زمین است.



یکی از دلایل اصلی شکست کنفرانس آب‌وهوایی سال ۲۰۰۹ در کپنهاگ، موضوع بازپرداخت «بدهی کربن» (جبران آلودگی کربنی) بود. مقاله‌ای که اخیراً در مجله مرور تاریخ اقتصاد اسکاندیناوی منتشر شده، ارائه‌کننده راه‌حلی برای حل‌وفصل این مشکل است. محققان با بررسی چگونگی ارتباط اثرات زیست‌محیطی سوخت‌های فسیلی با درآمدهای ملی پیشنهاد داده‌اند برای انتشار گاز دی‌اکسید کربن به محیط، قیمتی جهانی تعیین شود تا در درازمدت هیچ کشوری نتواند در قبال تغییرات آب‌وهوایی ناشی از تولید گاز دی‌اکسید کربن بی‌مسئولیت بماند. به عبارت دیگر تمام کشورها در قبال آثار سوئی که آلودگی‌های محیطی به آب‌وهوای جهان وارد می‌کند، مسئول خواهند بود. دانشمندان پیشنهاد داده‌اند جریمه‌ای که هر کشور باید به ازای آلودگی‌هایی که قبلاً ایجاد کرده، بپردازد، با قدمت آلودگی نسبت عکس داشته باشد و هرچه آلودگی جدیدتر باشد، جریمه‌اش

پاک‌سازی جنگل‌های استوایی برای کشت این نخل‌ها سبب انتشار حجم انبوهی از دی‌اکسید کربن در محیط می‌شود، اکوسیستم‌های جنگلی را به مزارع تک‌محصول تبدیل می‌کند، زیستگاه‌های طبیعی جانوران را از بین می‌برد و هم‌چنین سبب ورود رسوبات و آلودگی‌های مختلف به منابع آب شیرین و در نتیجه تغییر اکوسیستم این آب‌ها می‌شود. آلودن‌نری تولیدکننده بیش از نیمی از روغن پالم در جهان و محل سومین جنگل استوایی بزرگ دنیاست. این کشور هم‌چنین به عنوان یکی از منابع اصلی انتشار گازهای گل‌خانه‌ای در جو شناخته می‌شود، زیرا جنگل‌ها را برای مصارف دیگر از بین می‌برد. از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۳ زمین زیر کشت پالم در این کشور سه برابر افزایش یافته و نسبت به سال ۱۹۹۰ دمای آب در این منطقه چهار درجه و غلظت رسوبات ۵۵۰ برابر افزایش یافته است. این تغییرات سلامت آب ناحیه را به خطر انداخته‌اند و محققان در حال حاضر دنبال راهی برای مهار آن هستند.

گناه تغییرات آب‌وهوایی کره زمین به گردن کیست؟

انتخاب اپلیکیشن بر اساس تجربه دوستانه یا پیشنهاد فیس بوکی؟



جزو کاربران شبکه‌های اجتماعی آن‌لاین از جمله فیس بوک هستید؟ هر روز اپلیکیشن تازه‌ای روی صفحه شخصی خودتان نصب می‌کنید؟ تا به حال به این نکته‌ها چرا و چطور این برنامه‌ها را انتخاب می‌کنید، فکر کرده‌اید؟ لازم نیست خودتان را به زحمت بیندازید، چون دانشمندان دانشگاه‌های آکسفورد، میرمیک و هاروارد، برای

دانشگاه‌های یوسی‌ال (UCL)، آکسفورد و کالج کینگ لندن معتقدند حدود نیمی از ژن‌های موثر در مهارت خواندن در کودکان، بر مهارت‌های ریاضی‌شان هم تاثیر می‌گذارد. استعداد خواندن و مهارت‌های ریاضی نوعی از ویژگی‌های ارثی هستند که ما از والدین خود به ارث می‌بریم. با این حال سیستم پیچیده ژنتیکی پشت این استعدادهای تا حد زیادی ناشناخته مانده است. اگرچه عوامل محیطی هم نقش مهمی در یادگیری کودک دارند، اما نتایج این تحقیق به دانشمندان کمک می‌کند که تعامل دو عامل محیط و ژنتیک را در پرورش ویژگی‌های شناختی از جمله مهارت‌های ریاضی و خواندن بررسی کنند.

دانشمندان ضمن بررسی نتایج حاصل از این مطالعه و ترکیب آن با اطلاعات ژنتیکی دریافته‌اند ژن‌های دخیل در این دو توانایی هم‌پوشانی قابل توجهی دارند. البته این اولین بار است که دانشمندان نقش ژنتیک را در توانایی یادگیری موثر می‌دانند و معتقدند ضعف برخی کودکان در یادگیری می‌تواند ناشی از صفات ژنتیکی آن‌ها باشد که باید مورد توجه و احترام والدین و اولیای مدرسه قرار گیرد.

یافته‌های کاسینی هم‌چنین نشان می‌دهد که ضخامت پوسته یخی تیتان در قسمت‌های مختلف متفاوت است. قسمت‌های دیگر آن مثل موم شمع گرم است. در حال حاضر جو تیتان درست مثل نقاط داغ زمین در محدوده جزایر هاوایی، پنج درصد متان دارد که احتمالاً در نقاط داغ این قمر پراکنده شده است.

مهارت‌های ریاضی و توانایی خواندن در سطره ژن‌های مشترک



«ریاضی توی ژن خانواده ماست» یا «ما جد اندر جد در درس ریاضی مردود می‌شدیم»، «همه بچه‌های خانواده ما قبل از مدرسه، خواندن را یاد می‌گیرند» و... این‌ها جملاتی است که ممکن است روزی از زبان من و شما هم شنیده شده باشد و حالا محققان

یک حس گر جدید برای سنجش میزان آلودگی نفت



پژوهش گران دانشگاه رایس در مطالعه‌ای جدید موفق به ساختن نوعی نانوحس گر مبتنی بر کربن بلک شده‌اند که می‌تواند میزان سولفید هیدروژن در نفت خام و گاز طبیعی را در چاه‌های نفت تخمین زده و به این ترتیب پیش از اخراج میزان ترشی نفت و گاز را معین کند. نتایج این تحقیق از آن جهت اهمیت دارد که مقادیر کم سولفید هیدروژن انسان را دچار علائمی مانند تنگی نفس، سرگیجه و سردرد می‌کند و چون بینی خیلی سریع حساسیت خود را نسبت به این گاز از دست می‌دهد، فردی که در تماس با آن قرار دارد، ممکن است مسموم شود و حتی جان خود را از دست بدهد. ■

زندگی تبتی‌ها، مدیون نسل‌های منقرض شده



فلات تبت سرد و کم‌اکسیژن است، پس چطور مردم آن خطه در تمام این سال‌ها این شرایط سخت را دوام آورده و از بین نرفته‌اند؟ پاسخ این سوال را می‌توان در محتوای ژنتیکی تبتی‌ها جست‌وجو کرد. محققان به‌تازگی دریافته‌اند که بومیان فلات تبت از نظر ژنتیکی با گونه انسانی منقرض شده‌ای به نام Denisovanها تطابق دارند. دانشمندان پیش از این نیز می‌دانستند که نوع به‌خصوصی از ژن EPAS1 در بدن تبتی‌ها آن‌ها را با شرایط این ناحیه و کمبود اکسیژن در ارتفاعات وفق داده است، اما چگونگی پیدایش این ژن مرموز برایشان معما بود. البته پژوهش‌های جدید این معمارا حل کرده و نشان داده است که تبتی‌ها ژن مزبور را از این گونه منقرض شده به ارث برده‌اند و حیات خود را مدیون آن‌ها هستند

بررسی شبکه‌های اجتماعی آن‌لاین یک مدل ریاضی جدید طراحی کرده‌اند. آن‌ها برای این که دریابند که کاربران فیس‌بوک اپلیکیشن‌های مختلف را بر چه مبنایی در صفحه خود نصب می‌کنند، نوعی مدل ریاضی طراحی کرده و دریافته‌اند که کاربران اپلیکیشن‌ها را بر اساس آن‌چه دوستانشان قبلاً انتخاب کرده‌اند، برمی‌گزینند نه آن‌چه فیس‌بوک به عنوان اپلیکیشن‌های پر فروش به آن‌ها پیشنهاد می‌دهد. نتایج این تحقیق تاییدکننده رفتارهای تقلیدی در انسان است و نشان می‌دهد فعالیت‌های آن‌لاین هر کس می‌تواند در کوتاه‌مدت تحت تاثیر عملکرد اطرافیان قرار گیرد. این پژوهش که با استفاده از ابررایانه‌های یک مرکز ایرلندی انجام شده، نشان می‌دهد رفتار انسان در شرایط تجربی تابع مکانیزم‌های مختلفی است که تقلید نقش مهمی در آن دارد. از طرف دیگر هنگامی که یک کاربر باید در فضایی مملو از اطلاعات مانند اینترنت، تصمیمی سریع بگیرد، ناخودآگاه ترجیح می‌دهد پیرو انتخاب‌های دوستانش باشد.

کوه، با شکوه هم قافیه است

سید حسین متولیان

دریا زیباتر است یا دشت؟ جنگل باشکوه‌تر است یا کویر؟ هر کدام از ما آدم‌ها یک گوشه خلقت تو را زیباتر می‌بینیم! من که فکر می‌کنم هر کجا اثر انگشت تو روی آن باشد، باشکوه است! دریاها از زمان رود بودنشان زیبایی‌اند... جنگل‌ها از روز نخست دانگی و رویش‌شان سبز و ستودنی‌اند! وسعت دشت‌ها از نخستین نگاه خیره‌ات می‌کند! کویرها با رازهای درونشان شگفت‌انگیزند... اما میان این همه دست‌نوشته تو روی سطرهای زمین هیچ‌وقت به خودم اجازه نمی‌دهم از شکوه کوه‌ها بپرسم... کوه‌ها باشکوه‌ترین‌اند! چه کسی نمی‌داند؟ کوه‌ها از یک سنگ‌ریزه شروع می‌شوند... اما هر روز به فکر قد کشیدن‌اند! روز تولدشان اگر سنگ‌ریزه‌ای باشند، کمی بعد تپه‌ای از خودشان می‌سازند و از تپه‌ای دست‌یافتنی به مرتفع بودن و کوه شدن پل می‌زنند... آری! کوه‌ها باشکوه‌اند، چراکه به ارتفاع می‌اندیشند! و هر کس با کوهی دوست شود، ناگزیر است از بالا رفتن! کوه‌ها برای کوه شدنشان سال‌ها توی خودشان می‌نشینند... آن‌ها خوب می‌دانند یک‌جانشینی همه چیز را باشکوه می‌کند! کوه‌ها وطن دارند!

مثلا همین دماوند فرزند خلف البرز است! باور کنید همین دماوند آن قدر روی زبان مادری و خاک پدری‌اش تعصب دارد که خدا می‌داند... برای همین هم با تمام خاطرات خوب و بد دیوهای سیاه و سپید و رستم و ضحاک و آتش‌فشانی در قلبش سال‌هاست همان‌جا ایستاده است! همه شاعران زمین می‌دانند کوه با شکوه هم قافیه است...

و همین‌هاست که آدم را مجبور می‌کند به کوه‌ها احترام بگذارد... ■

راستی خدا جان!
چقدر بعضی آدم‌ها را کوه آفریده‌ای...

با سید کاظم علوی پناه

استاد نخبه دانشگاه تهران

از پرسیدن نمی ترسم

به ماندن در خارج از کشور، حتی فکر هم نکردم. حالا هم جزو اساتیدی هستم که بیشترین سفر خارجی را در طی سال می‌روم، اما اگر قرار باشد یک روز اضافه آن‌جا بمانم، شرایط برایم خیلی سخت می‌شود، چون خیلی ایرانی‌ام. نه این‌که محاسن اروپا و آمریکا را ندانم، حتی مواردی هست که به کارهایشان غبطه می‌خورم، اما با فرهنگ خودمان خو گرفته‌ام و زندگی کردن در آن‌جا برایم تعریف نشده است. این را از روی تعصب هم نمی‌گویم، چون واقعا دوست دارم با دانشگاه‌های خارجی در تعامل باشم و این مسئله را بسیار ضروری می‌دانم. با این حال هرگز به زندگی در آن‌جا فکر نکردم.

صفحه ۷۵

سرامد
saramad

دولت مشکلات محیط زیست را در کانون
توجه خود قرار می دهد و ما هم امیدواریم
تمام پروژه هایی که اجرا می شود، با رویکرد
و پیوست محیط زیستی انجام شود که برابر
قانون اساسی، محیط زیست، امانتی است
برای آیندگان.

پرونده ای در باره
آلودگی هوا در کلان شهرها
نفس های سنگینی
که به شماره می افتند

سرامد
saramad

